بیان درشتیهای صاحب رسالهٔ بصارة العین

بسم الله الرحمن الرحیم

بر اهل انصاف مخفی و محتجب نماند که صاحب رسالهٔ بصارة العین با وصف اینکه رساله
اش بسبب کمال اختصار زائد از بست و یک ورق نیست درین سخنان درشتیهای
فراوان در حق ابن عباس و دیگر رواة مقبولین شیعه و علمای سابقین و معاصرین
امامیه تعریضا و تصریحا تحریر نموده و امر عظیم اینست که مصنف رسالهٔ مذکوره باو
ادعای مذهب تشیع و ولای اهلبیت بعض کلمات سوء ادب در شان جناب
ولایت مآب حضرت سید الوصیین و [illegible] ین و جناب سیدة
نساء العالمین علیهما افضل صلوات المصلین نوشته چنانچه در باب تقیه نمودن
جناب ولایت مآب مینویسد و هم مخالفت مسلک جناب امیر که کاسه لیسی خلفا
در حق جناب سیده نوشته و جناب سیده را خوار و ذلیل نمودند
عجب است که چنین کلمات سوء ادب در حق چنین بزرگان تحریر نمودن که
ما للخصم باشد کمال جرأت و جلادت در باب عدم مبالات با مور دین است
و در حق ابن عباس گفته فضیلت و بزرگی عبد الله بن عباس که فوق احصا انها
جناب امیر در کردن [illegible] از فضائل و کمالات ایشان بسبب قرابت و لزوم
صحبت آنجناب و بعض [illegible] ازیشان امری باشد که در قرب خلع

امام حسن از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر امعان موجب واقعه کربلاست
فانه لاقرب منع از الاقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم معیت شهید کربلا بود
که رو بروی ایشان نهضت فرمودند و از روی یاری حماد قعود خبر دادند
موثر نشد و بنابر مداهنت و دنیاداری مثل عبدالله بن عمر زاید ا[illegible]
و منطوق آیت کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف
عنهم العذاب ولا هم ینصرون بمعنی نگریستند انتهی کلامه و در حق رواة
مقبولین فرقه شیعه چنین نوشته ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت [illegible] پیغمبر صلعم باشد و کفر نزد امامیه جمع میتواند شد
چه جای [illegible] مسطور الی آخره و در باب علما
فرقه حقه اثنا عشریه [illegible] والری دران زمان در قالب تصنیف
درآمده که علمای شیعه مانند بدترین افراد کائنات هوسوا و بلا و میخیز
ورده بجای نمیبرد و ند و ظهور ایشان در آبادی گاهی و در زمی اعتزال
در لباس تغضب و خروج منحصر بود و اذا لبس فالکیس انتهی کلامه و در حق فقهاء
سبزواری چنین تعریض نموده و حال موسی طلاق و غیر او عموما از تصور
فاضل سبزواری عیان میشود و بعد ذکر اسامی بزرگان خود مینویسد که
ایشان و سامی شیعه و رفقه و حدیث [illegible] بعد خطبه چنین نوشته
درین زمان که خاطر از مناظره طائفه امامیه بسبب فقدان صحبت

است الخ و درین عبارت همه علمای معاصرین را بی فهم قرار داده نعوذ بالله
من ذلک و در حق عالی جناب معلی و مقدس القاب مجتهد العصر و الزمان ادام الله
الرحمن که سلالهٔ دودمان سیادت و نقاوه خاندان عصمت و طهارت است
و تعظیم و تکریم آنجناب بمقتضای حدیث الصالحون لله والطالحون لی و دیگر احادیث
متفق علیها بر کافه اهل اسلام واجب و لازم است چنین نوشته اند و ادعای صحت
و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و
مصداق قول شاعر است شعر از افادات مجتهد چه عجب * گر به شاشید گفت
باران است * و در جای دیگر می‌نویسند غالباً اینهمه کون نفس و تشمیر ذیل بواسطه
اثبات خلافت یزید پلید که از جناب [illegible] مجتهد الزمان [illegible] الدوران جلوه
ظهور میگیرد بمقتضای حدیث حبک الشیء یعمی و یصم پیرایه پیرو در معنی
ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب جنتمآب والد ماجدش خواهد بود که در باره
ادخال پدرش در زمرهٔ قادسه خلفای راشدین و اخراج امیر المؤمنین چه
تحریفها که بکار نه برده اند الخ و در مقام دیگر نوشته هر گاه درین اوراق
مطابق آنچه در عنوان بشارتی بدان رفته حقیقت خلافت یزید علیه ما یستحقه
بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت امام حسین بر هر یکی از طرق
ثلثه ثابت گشته نتیجه مقدمات جناب مجتهد الزمانی کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود انتهی کلامه

الی غیر ذلک پس بنابراین اگر در کلام این تراب اقدام علمای دین و کلب آستان
ملائک پاسبان حضرت سید الوصیین بمقتضای کما تدین تدان
بعض تعریضات در جواب فاضل مذکور ملاحظه نمایند باید که سالکان
طریق نصفت و عدالت آنهم را ازین باب معذور دارند که گفته اند

کلوخ انداز را پاداش سنگ است ۱۲

رساله تشیید مبانی الایمان و تهذیب اصول اهل العدوان که مصنفات فاضل جلیل

نحریر و متوقد خبیر یکه تاز معرکه احتجاج و استدلال و مبارز میدان مناظره

اشاعره و ارباب اعتزال ذی المناقب و المفاخر السید محمد باقر

نجل السید السند الرکن المعتمد العالم العلامة و النحریر الفهامة

بحر المعانی و العلوم الزاهر بین العلماء کالشمس بین

النجوم العالم الربانی مجتهد العصر و الزمانی جناب

السید محمد لازالت شموس افاداته بازغة و بارحة

اقمار افاضاته ساطعه در حراست ماله

بعبارة العین تصنیف نموده اند به تصحیح مستشهد

موصوف مع بعض حواشی منتخبه

در مطبع محمدی

بقالب طبع در آمد

سنه ۱۲۵۷

هجری

۱۲

٦٢٢٩

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانه ما اجل شانه وا جلى برهانه اوضح الحق وابانه ونصر سبحانه واعد لمن اعانه
جنانه واردى الباطل واخذله [illegible] ابتدعه بحيمه قطرانه وبعث من الاميين
رسولا يتلو عليهم [illegible] الشرع القويم ورص بنيانه ورفع
ذكره وعلى امره [illegible] واخذ من ريته ولحمته اوليائه وخلانه وجعلهم خزان العلم
وسدانه واعلام الحق واعيانه فمنهم الوصي الولي الذي اكمل به دينه واتم نعمته واحسانه
وهو الذي قتل صناديد الكفر وجدل شجعانه وكسر اوثانه ولم يزل يقاسي شدائد الزمان
ويكابد احزانه واشجانه ومنهم السعيد الشهيد القتيل الذي جاهد في هذا السبيل حتى قتلوه ظمآنا
واعوانه وعصبوا فتيانه وشبانه وذبحوا اخوانه وصبيانه واراقوا دمه [illegible] وحرمه
وهتكوا حرمه وسبوا نسوانه فخذل الله من نقض ايمانه وضيع ايمانه ولعن [illegible] عن [illegible]
اباه الذي اتبع هواه وشيطانه فمنع الحق واباه وسن ضلالة وامر الذين كان

ثمرة ضلالتهم ان قمعوا اشجاره وكسروا اغصانه واضاعوا ثمرة فؤاد الرسول وريحانه الذی كان النبی یرشف شفته بلسانه وصلی الله علی منابه هو لا ما الصابرين فی بلائه وانزل عليهم رضوانه ما ارتضت القلوب بسجاع العندليب الحانه وحركت الناشرات قضبها اغصانه وفنانه اما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان جناب تقدس مآب مجتهد العصر والزمان ادامه الرحمن استفتائی متضمن آنکه شهادت حضرت سید الشهدا خامس آل عبا گلگون قبای لاله زار کربلا علیه التحیة والثنا بنابر اصول اهل سنت و ارکان مذهب ایشان ثابت نمیشود از نظر وقت شعار علمای اولی المناقب بنجاعة درآورده بود و آن استفتا با افادات فتوای زیب زرابی عدالت زینت نمارق قضا و افادت شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن در رساله مترجمه بثمرة الخلافة که مضامین تلخ و شیرین آن ... بحال انتقاد ... کیفیتی عجیب بخشیده مندرج گردیده و رساله موصوفه اشتهار تام بین الخواص والعوام یافته بنظر فضلای این طائفه رسید سواد سطور عنبرین مشک سای زخمهای کهنه نمایان گردید و مفاد عبارات نمکینش مشت نمکی بر ناسور هر یکی پاشیده یکی از هرزه چانگان و کثره گویان این فرقه غاویه که قائم الزاویه و خلیفه گم نام یزید و معاویه اخلهما الله فی الهاویه است هر لوچی که داشته بهم بافته رساله در جواب استفتا مذکور در سطور سخیفه باثبات شهادت بنابر قواعد اهل شناعت پرداخته خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپر در معرکه انداخته رساله را بوساطت که سریعه السیر لاهوت فلک

کثیره الدور ملکوت شعله جواله حدت و ذکا و ذکاء سماء علامه مولوی سلامت الله شاه
سلمه الله پیش فقیر فرستاده و جناب ایشان را که در پنجه آهنین بی‌مقدار و هم در شکنجه آن
استفتا و استفسار گرفتار بوده انداز گیر و دار رهائی داده و زیر پرده ایشان را مفتی بر
سر و چشم نهاده جانش ابادان مصرعه دوست آن باشد که گیرد دست دوست
اما ظن بعض اهل فراست و کیاست اینست که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم
شاه صاحب مصدر الاسم و العلم است و ایشان بنا بر سلوک طریقه سلامتیه و توریه
و تقیه آنرا برساله دهلویه شهره داده نسبت آنرا بشخص مجهول النسب نموده
اند والله اعلم بحقیقة الحال بهر کیف مضمون الکفر ملة واحدة هر چند پشتهای او ناتمام
بنای بیهودیش علی طرف الثمام بود لکن خوفا علی العوام الذین هم کالانعام اعنی
از جواب باصواب اصحاب منقول گویند انسوی آنرا اوقات خود را ضایع کرده جا
و خس ترهاتش را اگر با وجود قلت بضاعت بباد ریح داده از نقل صحیح و مقالات صریح اسلاف
اخلاف این گروه بی انصاف فضیح ساخته لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من
حی عن بینة بلی شهر صوفی نشود و صافی تا در نکشد جامی بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
سبحان الله از این پشمینه پوشان گوشه نشین و تار ازخابان عزلت گزین که از فقر و
ولایت دم میزنند و طرف کلاه را می‌شکنند و در پرده عیب پوش خلوت
لباس تقوی الازهر میکنند و هر چه میخواهند می‌کنند خرابه دل شان معموره جند ام
مطلع الملکوت است و بنای عقاید پرمکاید شان اوهن من بیت العنکبوت با آنکه

اینچنین بلبلیها که خود را در عرصهٔ گفتاران جلوه می زند ملا جامی با وصف آنکه در نفحات
گفته پیشوای فرجامی نامی و جامی این گروه عامی است بدگفته و حقی بجز با نشان رفته نظم

هیزم شیخ ما ز شور و شغب — صبحه صبحگاه و هی هی شب
سر پر از کبر و دل پر از عجب — روی در خلق و پشت بر محراب
صف زده گردشان از خران گله — دو بشکنده بهتبنه دو لوله
خشکی چند کرده خود را گرم — نه ز خالق نه از خلایق شرم
هیچیک را بدل قبولی نه — پای کوبان ولی اصولی نه
نه ز انوار ذکرشان شرری — نه ز حال سماع شان خبری
حاصل ذکر در دکردن و سر — بر رقص ضعف پشت و کمر
هر چه دادی بدست شان بخورند — هر چه آمد ز دست شان کردند
کارشان غیر خواب و خوردن نه — هیچ شان فکر روز مردن نه
ذکرشان صرف بهر سفره و آش — فکرشان حصر در وجوه معاش
بهر آش است آشنائی شان — ز آتش دیگ روشنائی شان
داد ازین گمرهان ابله داد — منحرف از طریق عقل و سداد

هر چند خنگ کمیت قلم درین میدان جولان داشته اما عنان گیری خوف
و ملال ... بنسبت مقام نگذاشته هذا و بالله التوفیق و هو رکنی الوثیق
منه الی ... سواء الطریق و اذا فضه رحیق التحقیق قال السید العلامه الوحید

ماقول علمای اهل سنت والجماعت درانیکه شهادت امام حسین علیه السلام بنابر اصول مذهب
ایشان ثابت است یا نه ودر صورت اولی وجه ثبوت آن بیان شود چه بنابر
اصول موضوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد زیرا که طریق
ثبوت خلافت بنابر تصریح علمای ایشان یا بیعت اهل حل وعقد است ولو کا
ن واحدا یا استخلاف خلیفه سابق است او را یا قهر واستیلا است قال شارح
المقاصد وتنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء
ووجوه الناس الذین یتیسر حضورهم من غیر اشتراط عدد ولا اتفاق من فی سائر البلاد
بل لو تعلق الحل والعقد بواحد مطاع کفت بیعته الثانی استخلاف الامام وعهده
وجعله الامر شوری بمنزلة الاستخلاف الا ان ... الثالث القهر والاستیلاء
فاذا مات الامام وتصدی للامامة من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر
الناس بشوکته انعقدت الخلافة له وکذا ان کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر وصاحب
مواقف وشارح آن در تفصیل وجه اول ازین وجوه ثلثه تصریح نموده حیث قال واذا ثبت
حصول الامامة بالاختیار والبیعة فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من
جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار دلیل من العقل او السمع بل الواحد
والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة ووجوب اتباع الامام علی
اهل الاسلام وذلک لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فی الدین وشدة محافظتهم علی
امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد والاثنین

عمر لابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة
من اهل الحل و العقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام و مجتهدی جمیع
اقطارها کما مضی و لم ینکر علیهم احد و علیها مضی علی الاکتفاء بالواحد و الاثنین فی
عقد الامامة انقلبت الاعصار بعدهم الی وقتنا هذا **قال المجیب النحریر المصیب**
اقول حقیت خلافت یزید علیه ما یستحقه نزد اهل حق بهر حال معدوم و منتفی و شهادت
جناب امام حسین علیه السلام بهر صورت ثابت و متحقق است اما حقیت خلافتش
عند القائلین بالکفر بصدور الامر بقتل الامام و امثاله و هم الاکثرون کما عرفت به
منتفی نشود و هم پیش کسانیکه در کفر و لعن یزید بنابر احتیاط متوقف اند و لیلی بر
اسلام او یا امعار من نظر ایشان مفقود شد پس بدیهی البطلان است و شهادت
آنجناب بین هر دو مسلک محتاج به تثبیت نیست فضلا عن اقامة البرهان چه احدی از
کفار و کسیکه در اسلامش متردد باشد لائق ریاست اهل اسلام نیست و ما جعل الله
للکافرین علی المؤمنین سبیلا و جناب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله
خواسته بودند که آن کافر فاجر را تسلط بر اهل اسلام حاصل نشود که در تسلط او
فسادهای عظیم منظور می بود فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا
والله یحب الصابرین **اقول** این جواب بسیار از صواب خالی از جمال و صفا
نیست زیراکه قول مجیب عند القائلین بالکفر لصدور الامر بقتل الامام و امثاله الا
دارد [illegible] را از وقت اعتراف بالتقیة و قول او جناب سید الشهدا وقت محاربه او

او مجاهد فی سبیل الله اند خواسته بودند که آن کافر فاجر را تسلطی بر اهل اسلام نشود که
در تسلط او فسادهای عظیم منطوی بود الخ دلالت بر سبق کفر او دارد و پس از
چنین مقال جمالی حل عضال و دفع اشکال نمیتواند شد مفضلا تحریر نمایند که
کفر یزید بن معاویه اخزاهما الله فی الهاویه عند القائلین به از کدام وقت هر او ثابت است
از وقت استخلاف معاویه یا از بدو تمکن او بر سریر سلطنت بعد فوت پدر
یا از وقت حکم او بقتل امام و ما بعده من الشنائع بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم
فسق یا کفر معاویه است و بطلانه علی مذهبهم اظهر من الشمس و ابین من الامس اما
وجه ملازمت پس ظاهر است که معاویه [illegible] خود یزید را ولی عهد و قائم مقام
نموده بود چنانچه ابن [illegible] اصحاب سیر فرموده اند قالوا انه اول من جعل ابنه
ولی العهد خلیفة بعده فی صحته و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و فی سنة
خمسین فتحت قهستان عنوة و فیها دعا معاویة اهل الشام الی البیعة بولایة
العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه و اول من
عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدینة ان یاخذ البیعة له فخطب مروان
فقال ان امیر المؤمنین رای ان یستخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویة سنة
احدی و خمسین و اخذ البیعة و مثل این در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید
دران زمان کافر بوده و معاویه باوجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود
میساخت فسق معاویه بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید با خلیفه [illegible]

حال آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته قال عطیة بن قیس خطب معاویة

فقال اللهم ان کنت انما عهدت لیزید لما رایت من فضله فبلغه ما املت واعنه وان کنت انما

حملنی حب الوالد لولده وانه لیس لما صنعت به اهلا فاقبضه قبل ان یبلغ ذلک انتهی

ازین عبارت صراحةً مستفاد میشود که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست نمیدانست

چنانچه مفاد قول [illegible] بت و چگونه نمیتواند شد که کفر یزید بر پدرش

مخفی ماند و بر دیگر حضرات که بظاهر علاقه ابوت و بنوت با او ندارند معلوم شده

باشد اما بطلان لازم یعنی بطلان کفر یا فسق معاویه عند المخالفین پس زیراکه

[illegible] علمای اهل سنت قائل [illegible] عدالت و امامت معاویه شده اند اما العدالة

فلکونه من اجلة الصحابة و [illegible] اعلم ان الذی

اجمع علیه اهل السنة [illegible] انه یجب علی کل احد تزکیة جمیع الصحابة باثبات العدالة

لهم والکف عن الطعن فیهم والثناء علیهم فقد اثنی الله سبحانه علیهم فی آیات من کتابه منها

قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس فاثبت الله تعالی لهم الخیریة علی سائر الامم الخ

اما خلافت و امامت او پس از اکثر عبارات علما اهل سنت ثابت است چنانچه ابن

[illegible] میفرماید و بویع له بالشام خاصة بالخلافة سنة ثمان او سبع

و ثلثین [illegible] اجتمع علیه الناس حتی بایع له الحسن بن علی رضی الله عنهما و جماعة ممن معه و

[illegible] حتی سمی عام الجماعة فی الاول صح قال ابن عباس کان امیر عشرین

سنة [illegible] سنة وقال غیره کانت خلافته تسع عشر سنة و تسع اشهر و کیا

وعشرین یوما بلکه از کلام نافع مستفاد میشود که اجتماع اهل حل وعقد بر خلافت معاویه
زیاده از اجتماع ایشان بر خلافت جناب امیر بوده و از اینجاست که عبد الله بن عمر خلیفه زاده
سفیان بسبب کمال ورع واحتیاط بیعت جناب ولایت مآب علیه السلام ننموده
وبیعت معاویه بجا آورده فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر بایع لمعاویة ولم
یبایع علیا کرم الله وجهه فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة ولا یمنعها من جماعة
ولم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه الخ وجلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید ثم
خرج علی الحسن فنزل له الحسن عن الخلافة فاستقر فیها من ربیع الآخر او جمادی الاولی
سنة احدی واربعین فسمی هذا العام عام الجماعة لاجتماع الامة فیه علی خلیفة واحد
کلامه وابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه میفرماید فیه دلالة ای دلالة علی صحة ما فعله
الحسن وعلی انه مختار فیه وعلی ان تلک الفوائد الشرعیة وهی صحة خلافة معاویة و
قیامه بامور المسلمین وتصرفه فیها بسائر ما تقتضیه الخلافة مترتبة علی ذلک الصلح فالحق
ثبوت الخلافة لمعاویة من یومئذ وانه بعد ذلک خلیفة حق وامام صدق وکیف و
قد اخرج الترمذی وحسنه عن عبد الرحمن بن ابی عمیرة الصحابی عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم انه قال لمعاویة اللهم اجعله هادیا مهدیا الی ان قال قال معاویة ما زلت اطمع
فی الخلافة منذ قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا معاویة اذا ملکت فاحسن الی آخر
ما قال ثم قال بعد کلام تأمل انه صلی الله علیه وسلم اخبر معاویة بانه یملک وامره بالاحسان
تجد فی الحدیث اشارة الی صحة خلافته وانها حق بعد تمامها له بنزول الحسن رضی الله عنه عنها فان

امره بالاحسان المترتب على الملك يدل على حقية ملكه وخلافته وصحة تصرفه ونفوذ افعاله

من حيث صحة الخلافة لا من حيث التغلب الى آخر ما قال ابن حجر ما يدل من اطلق على الائمة معاوية انها ملك اراد

من حيث ما وقع في خلالها من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن اطلق عليها انها

خلافة اراد انه بعد نزول الحسن له واجتماع اهل الحل والعقد عليه صار خليفة حق مطاعا يجب له

من حيث [illegible] الراشدين قبله ولا يقال فمن ذلك يتضمن

بعده لانه اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم عصاة فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه

ازين عبارت چنانچه می بینی ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن می شود که معاویه

خلیفه امام حق بوده [illegible] مثل [illegible] خلفای راشدین اجب و

لازم بود بلکه از کلام ابن حجر مستفاد می شود که [illegible] معاویه در کتب

سماویه منصوص بوده و این مرتبتی است که برای خلفای ثلاثه هم حاصل نبوده چنانچه

فاضل مذکور در صواعق محرقه میفرماید قال کعب الاحبار لن یملک احد هذه الامة

ما ملک معاویة قال الذهبي توفي كعب الاحبار قبل ان يستخلف معاوية وصدق كعب فيما

نقله فان معاوية بقي خليفة عشرين سنة لا ينازعه احد الامر في الارض بخلاف غيره

ممن بعده فانه كان لهم مخالف وخرج عن امرهم بعض الممالك انتهى وفي اخبار كعب

بذلك قبل استخلاف معاوية دليل على ان خلافته منصوص عليها في بعض كتب الله

المنزلة فان كعبا كان حبرا فلذ من الاطلاع عليها والاحاطة باحكامها ما فاق

سا [illegible] الكتاب وهي نوع من التقوية لشيء محبوبة وحقيقة خلافته بعد نزول

الحسن له بالا یخفی پس هرگاه علو شان و سمو مکان معاویة بن ابی سفیان باین
مرتبه باشد که صحابه کبار با وبیعت نموده باشند و علمای اهل سنت اطاعت
او را مثل اطاعت خلفای راشدین واجب دانند و خلافت او در کتب سماویه
منصوص باشد چگونه کفر یزید بن معاویه که قائم مقام او بود ثابت خواهد شد
و بر تقدیر ثانی لازم می آید تفسیق بل تکفیر اهل شام و اهل مدینه من الصحابه و
التابعین لهم والتالی باطل فالمقدم مثله اما بطلان تالی پس حاجت بیان ندارد
زیرا که هیچ کسی از علمای سنیان تفسیق و تکفیر جمیع اهل شام و اهل مدینه یا بعض
ایشان در عصر یزید ننموده اما بیان ملازمت پس زیرا که در ابتدای خلافت یزید اهل شام
و اهل مدینه با وبیعت [illegible] چنانچه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا
فرماید فلما مات معاویة بایعه اهل الشام ثم بعث الی اهل المدینة من یاخذ له البیعة
فابی الحسین و ابن الزبیر ان یبایعا و خرجا من لیلتهما الی مکة فاما ابن الزبیر فلم
یبایع ولا دعا الی نفسه و اما الحسین فکان اهل الکوفة یکتبون الیه یدعونه الی الخروج الیهم زمن
معاویة و هو یابی فلما بویع یزید اقام علی ما هو مهموم الخ پس از کلام سیوطی
اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع ایشان بر بیعت معاویه ظاهر شد و حسن قال
ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید ولم یکن
للحسین اهل قتل قبل ذلک و این عبارت صریح است در صحت خلافت
یزید و عدم ثبوت خلافت امام حسین [illegible]

بنا بر تصریح قول نافع دلیل صریح بر اجماع مسلمین است بر خلافت یزید و نیز دلالت دارد
بر صحت اسلام یزید بیعت ابن عمر با او علی بیعة الله و رسوله کما فی جامع الاصول زیراکه
بیعت کافر علی بیعة الله و رسوله معنی ندارد بلکه خلع اهل مدینه هم دلیل صحت بیعت
سابقه است فان الخلع فرع عقد البیعة والبیعة فرع الاسلام و بر تقدیر ثالث قول
بکفر یزید مفید برای مجیب و مضر برای مستفتی نیست زیراکه خروج جناب سید الشهدا
و خامس آل الکسا علیه و علیهم التحیة و الثنا قبل صدور حکم یزید بقتل آنحضرت و قبل قتال
اهل مدینه و در ایام انعقاد اجماع اهل حل و عقد و صحابه و تابعین بر بیعت یزید بوده و ظاهر
است که بنا بر مذاق اهل سنت خروج دران وقت مخالف شرع و مصداق خروج
علی الامام خواهد بود و شهادت این باب ثابت نخواهد شد محمد بن عبد الکریم شهرستانی
در ملل و نحل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی خارجیا
سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین
لهم باحسان و علی الائمة فی کل زمان و از احادیث معتبره سنیان نیز همین امر مستفاد
میشود چنانچه ابن اثیر در جامع الاصول از عرفجه روایت کرده قال سمعت رسول الله صلعم
یقول ستکون هنات فمن اراد ان یفرق امر هذه الامة وهی جمیع فاضربوه
بالسیف کائنا من کان و فی روایة فاقتلوه اخرجه مسلم و فی روایة ابی داود و ستکون هنات
مرة [illegible] اخرجه النسائی و له فی اخری قال رأیت النبی علی المنبر یخطب الناس فقال انها
ستکون بعدی هنات و هنات فمن رأیتموه فارق الجماعة او یرید ان یفرق امة

محمد کائنا من کان فاقتلوه فان ید الله علی الجماعة وان الشیطان مع من فارق الجماعة یرکض

وعن اسامة بن شریک قال قال رسول الله ایما رجل خرج یفرق بین امتی فاضربوا عنقه

اخرجه النسائی واین روایات صحاح ندا می بلند که حکم تجویز قتل حضرت امام حسین

علیه السلام بنا بر مذهب ایشان میکند بلکه گویا لفظ کائنا من کان را واضع برای

همین غرض موضوع ساخته و فی جامع الاصول عن ابی سعید قال رسول الله

اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما این روایت [illegible] انصاف ملاحظه باید فرمود

که صراحة دلالت بر حقیت یزید و جواز قتل آخر خلیفتین دارد و چه ظاهر است که بیعت

اهل کوفه با حضرت امام حسین علیه السلام متاخر بود از بیعت اهل شام [illegible] با یزید

پس قتل آنحضرت العیاذ بالله مام[illegible] عن عرفجة بن شریح قال سمعت

رسول [illegible] امرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم

او یفرق جماعتکم فاقتلوه اخرجه مسلم و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی قال من بایع

اماما فاعطاه صفقة یده وثمرة قلبه فلیطعه ما استطاع فان جاء آخر ینازعه فاضربوا

رقبة الآخر قلت سمعت انت هذا من رسول الله قال سمعته اذنای ووعاه قلبی

الحدیث و دلالت این دو روایت هم بر مانحن فیه حاجت بیان ندارد و غیر اینها

دیگر هم مثل اینها بسیار است بخوف تطویل [illegible] ذکر آنها طی کشح نموده شد و جمیع

این احادیث چنانچه مخفی نیست دلالت بر عد[illegible] خلیفه و جواز قتل من

خرج علی الامیر دارد و اذا عرفت هذا فالآن نشرع فی المقصود فنقول ظهر بهذا انه لا یقتضی کل

من فقراته قوله بعد ذلک الامر بقتل الامام الخ اقول اولاً مراد از امام بیان فرمایند
که چیست و بنا بر چه قول سیدنا حضرت امام حسین علیه السلام بکدام معنی امام
بودند تا معلوم شود که قتل امام کدامی کفر است یا فسق و ثانیاً امر یزید بقتل مخصوص ا
ثبات نمایند و دونه خرط القتاد قال ابن حجر فی الصواعق ثم رأیت ابن الصلاح
من اکابر ائمتنا الفقهاء والمحدثین قال فی فتاواه لما سئل عمن یلعنه لکونه امر بقتل الحسین
لم یصح عندنا انه امر [illegible] والمحفوظ ان الامر بقتاله المفضی الی قتله کرمه الله
انما هو عبید الله بن زیاد والی العراق اذ ذاک واما سب یزید ولعنه فلیس ذلک من
شان المؤمنین وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد فی الحدیث المحفوظ ان لعن
[illegible] قاتل الحسین رضی الله [illegible] الا مرتکب عظیماً وانما یکفر
بالقتل قاتل نبی من الانبیاء وقال الغزالی فی احیاء العلوم یزید فان قلت هل یجوز
لعنة یزید لکونه قاتل الحسین بن علی رضی الله عنهما او آمرا به قلت هذا لم یثبت
فلا یجوز ان یقال انه قتله او امر بقتله ما لم یثبت فضلاً عن اللعنة فانه لا یجوز نسبة
مسلم الی کبیرة من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال ابن ملجم قتل علیاً رضی الله عنه و
قتل ابو لؤلؤة عمر رضی الله عنه فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی مسلم
بکفر او فسق من غیر تحقیق الخ و هرگاه [illegible] امر ثابت نشد پس بمقتضای استصحاب
اصل اسلام یزید که از عهد پدر [illegible] ثابت بوده باقی بوده باشد ابن حجر در صواعق
آورده و نیز خبر بانه لم یثبت موجب واحد من المقالتین والاصل انه مسلم

فناخذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنه ومن ثم قال جماعة من المحققین
ان الطریق الثابتة القویمة فی شأنه التوقف فیه وهو تفویض امره الی الله سبحانه
لانه العالم بالخفیات وهو المطلع علی مکنونات السرائر وهو حسیب الضمائر فلا نتعرض لتکفیره
اصلا لان هذا هو الاحری والاسلم ؛ تا اینجا بیان فرمایند که اکثر اهل سنت را که قائل
باین قول قرار داده اند کیستند و در کدام کتاب از کتب کلامیه یا فقهیه نوشته
اند که اگر احدی سیدی را آزار و لا در سول قتل آن را فرمیشود و حکم کفر بر او
نمیشود بلکه از عبارات سابقه و آتیه صراحة مستفاد میشود که قتل امام حسین علیه السلام موجب
کفر قاتل نیست چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه نوشته واعلمت انهم صرحوا بان
علمت انهم صرحوا بانه لا یجوز لعن یزید وان کان فاسقا خبیثا ولو سلم انه
امر بقتل الحسین وسر به لان ذلک حیث لم یکن عن استحلال او کان عنه لکن بتاویل
ولو باطلا فسق لا کفر الخ و غزالی در احیاء العلوم نوشته فان قیل فهل یجوز ان یقال
قاتل الحسین لعنه الله او الآمر بقتله لعنه الله قلنا الصواب ان یقال قاتل الحسین ان مات قبل التوبة
لعنه الله لانه یحتمل ان یموت بعد التوبة فان وحشیا قاتل حمزة عم النبی صلی الله علیه
وسلم قتله وهو کافر ثم تاب عن الکفر و القتل جمیعا فلا یجوز ان یلعن والقتل کبیرة
ولا تنتهی الی رتبة الکفر فاذا لم یقید بالتوبة واطلق کان فیه خطر ولیس فی السکوت
خطر فهو اولی الخ سبحان الله قتل فرزند رسول ص و سید شباب اهل الجنة که
گوشت و پوست و خون او گوشت و پوست و خون جناب رسالت مآب ص

موجب کفر قائلش نباشند ازینجا حال دینداری و اسلام حضرات اہل سنت تماشا کردنی
است وکم له نظائر فی کلامهم قول جناب سید الشهداء در وقت مسارعه و جهاد
فی سبیل الله اندا قول ظاهر این کلام از راه کمال ولای اہلبیت و حسن عقیدت
که بخدمت جناب سید الشهداء دارند تحریر نموده اند والا خلیفه زاده سفیان و اورع
صحابه عبد الله بن عمر خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا فرموده چنانچه
جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء نوشته و قال له ابن عمر لا تخرج فان رسول الله خیره
بین الدنیا والآخرة فاختار الآخرة وانک بضعة منه ولا تنالها یعنی الدنیا
فاعتنقه و بکی و ودعه الخ پس بعد انصاف تحریر نمایند که درین باب در تصدیق
کلام و سنیع تر کلام خلیفه زاده فضل است یا تصدیق کلام سامی الانام اللهم الا ان یقال
انه قال ذلک تقیة کما منع بانه اطیع عن الخروج علی یزید قال صاحب الخیر
المصیب و بیعت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما علی کتاب الله و سنة رسوله
و منع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا و ملاحظه جور و جفای او
در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجهت صیانت نفوس
و محافظت ناموس بوده فلا یضرهم علیهم اذا کما لا یجدیهم نفعا و آنچه از دواهی عظمی
حوادث کبری بسبب خلع بیعتش با اهل مدینه پیش آمد و فتنه های بزرگ
جور و بیداد ان لشکران خبیث بر اکابر زمان رفت خامه از تحریر آن
ازان منشق و زبان قلم از تقریر مجملش لال مطلق میگردد چه بر گاه

آن سرگروه شوربختان خلع اهل مدینه را از بیعت خود شنید بفرستاد لشکر عظیم خونخوار
باستیصال سکنه مدینه رسول مختار علی فاضل ساکنها آلاف التحیة و السلام و بسیاری از جماعت
کثیر از صحابه کرام و قراء قرآن طعمه شمشیر ظلم شان شدند و از بقیة السیف بر سبیله و کر
بیعت بر کتاب خدا و سنت سیدنا محمد مصطفی گرفته بر آن اند فی الفور گردن زدند و مسجد
نبوی را معطل کردند تا آنکه چند ایام اقامت در آن مسجد شریف که محل ورود جنود
قدسیه ملائک و منتهای آرزوی متمکنین [illegible] بود در آمد کما فی
فصل الصواعق و بر آمدن بعضی صحاب از مدینه طیبه و اقامت آنها در بصره و کلا
بعضی از ضروریات بوده کما صرح به القرطبی و غیره من المورخین المعتبرین انتهی
قوله و بیعت عبد الله [illegible] الخ اقول دست و پا زدن [illegible]
درین معرکه [illegible] تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از سنیان
نظر بحدیث صحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب معتبره سنیان ادعای تقیه جناب ولایت مآب
در باب خلفاء اول و منع [illegible] خلافت نماید و استدلال بر آن به تقاعد جناب تا
عرصه شش ماه و در روایت کان لعلی وجه [illegible] فاطمه فلما توفیت استنکر علی وجوه
الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته که دلالت صریح بر عدم رضا و بیعت نمودن
آنحضرت بعد استنکار وجوه [illegible] میکند و در روایت بارک الله فیهما [illegible]
[illegible] کما فی شرح المقاصد و حدیث [illegible] کما فی صحیح المسلم [illegible]
تاکید نموده که [illegible] درباره جواز تقیه [illegible] میکند گاه [illegible] حال

تاویل در مادهٔ نسبت اکابر خود از یزید و امثال او که در نظر خواص و عوام از ال ... بر جدا رشته
دینی و قوت اسلام اکابرشان است نمی‌باشد و سست شد این تقیه میرسند [illegible]
با این سلسله خود را از دار و گیر آنجا محفوظ [illegible] اید هم اینقدر منتصره بر یا نشد دلالت چنین مناقص
دنیا نمیشد که هر گاه شاهرف لعنت نمودن اکابر خود خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت
تنگ شد برای خلاف و اسلاف شان موروثیه عار و ننگ خواهد شد و از همین باب
است بیعت عبدالله بن عمر از یزید پلید که فاضل مجیب بتقلید فاضل رشید به تقیه تنها
عمر منتقض کرده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مربع نشین چار بالش جاه و جلال
متکی اریکه فضل و کمال مرکز دایره مجد و افضال محور [illegible] ولهم باحسن الحال لا زال
مرتقیا علی معارج الاقبال علی مر الدهور کلام شافی و جواب علی نهج الصواب فرموده
و کلام وافی شافی که برای منصف لبیب کافی و از شوائب اعتساف صافی است
تحریر فرموده اند بر نقل آن اقتصار نموده میشود قال [illegible] ما قال انچه فاضل مزبور
اندکر از ینجا که خلع بیعت مستلزم شقاق و ما ستلزم [illegible] ساخته چه این تاویل
سدید بنا برای آن بود که زبان خامه را بآن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از
[illegible] و عبارات بعد بانی السماء والارض وارد صحیح باشد مجال کلام کیست بلکه
مذهب باطله را از باطنیه و غیره مزدکیه و ظفر دادن روایات و چه قدر با [illegible]
مجال این تاویل فاضل جلیل و اینکه کلام شیخ رئیس و مفتتح طبیعیات شفا [illegible]
پیدا [illegible] بر [illegible] بالیسیسس و مبادی طبیعیات [illegible]

بعد توجيه كلامهما الذي ينبي عن وحدة المبدأ فان لم يذهبا الى هذا او كابرا فليس يمكنني ان
اناقضهما وذلك لان القياس الذي اناقض به مذهبهما يكون لا محالة مؤلفا من مقدمات
ويجب ان تكون تلك المقدمات اما في انفسها اظهر من النتيجة والا فلا اجد شيئا يكون اظهر من
هذه النتيجة او تكون مسلمة عند الخصم وليس يمكنني ان اعرف ان تلك المقدمات يسلمانها
هذان فانهما ان جوزا التكاذب في المحال فمن اين يؤمنني اقدامهما على انكارهما كل مقدمة
من المقدمات انتهى چه لفظ حديث كما في جامع الاصول وغيره اينست عن نافع
لما خلعوا يزيد واجتمعوا على ابن مطيع اتاه ابن عمر فقال عبد الله بن مطيع اطرحوا لابي
عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر لم آتك لاجلس اتيتك لاحدثك حديثا
سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له
ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية پس چه جواب اينكه سر را اسفناك بايد زد و ديده را
بدشنه بايد سپرد واداى لى نصيحتهما اگر توان خواست اما آنچه فاضل مدعی نقضها
را تاويل كرده كه خلع بيعت موجب سفاكى و ما... مى باشد با اين مصلحت ابن عمر منع ابن
مطيع كرده هيچ نهج مطابقه با الفاظ عبارت حديث مستفاد ميگردد يا صراحة امام
منقمع عن الطاعة بودن يزيد و خلع بيعتش موجب سفك دما نيست بلكه سلب حجت بر گنهكار مستقر
بحديث الرسول الهاشمى بر مى آيد و آنچه فاضل مزبور بر اصلاح حال ابن عمر تاويل ميفرمايد
اگر منظور جناب ايشان همى بود چرا ابن مطيع نميفرمود كه ان متغلب قوت و شوكت
كثرت عساكر بسيار دارد و شما از عهده مقابله اش بر نمى آييد در نظر گرد

خود را بکشتن ندهید نه اینکه از غایت خیرخواهی یزید آنقدر با شمر از طبع بهم رسید که
جا بهم کرم نفرمایند و پند و وعظ اتباع یزید از این دل گرمی ها فرمایند و این اشتغف
دولة ابن عمر چه بیعت مقابله خصوصیت به یزید و پدرش نداشت با همه الغصنان شجره
موصوفه فی القرآن همین حال بود چنانچه با عبد الملک بن مروان که ثانی یزیدش
توان گفت و برخی از کمالاتش در ذکر حدیث خلفاء من اثنا عشر مذکور خواهد شد
همین طوع و رغبت بیعت کرده بود فی الموطأ مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله
بن عمر قال کنا اذا بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة یقول لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما
استطعتم مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب الی عبد الملک بن مروان
یبایعه فکتب الیه بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین سلام
علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو واقر لک بالسمع والطاعة علی سنة الله
وسنة رسوله فیما استطعت و حضرت شاه ولی الله در مسوی شرح موطأ
در مقام تفسیر این فرمایند اتفق السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فیما استطاعوا و الم یأمروا
بالمعصیة ولا یجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم و نیز این بیعت
چنانکه فی المسوی دال است بر کمال طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در بیعت چه که
از فحوای حدیث پیداست که اقدام در بیعت بر خواهش طرف ثانی واقع شده
هرگاه این همه ناقص و لیلی بر نیمی چنین باشد و بدین جناب عبد الله بن عمر یاد دارند که
بیعت مثل علی ابن ابی طالب بجهت شبهه تن در ندادند و باین جنابه و این تصانیف

رغبت دست به بیعت داده نمی باشد و کاش حضرت تشریح فرمایند که این شبهه
چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا تقاعد پنج شش کس مثل خویشان از
امیر مومنان که تقاعد مثل بنی هاشم و ابوذر و سلمان و غیرهم من اجلة الاصحاب
مبطل اجماع سقیفه نباشد و بیعت واحد من اهل الحل والعقد کما یجیء کافی در صحت خلافت
باشد قوله [illegible] و ثالث کبری بسبب خلع بیعتش اهل مدینه پیش آمد الی قوله
کما صرح به القرطبی وغیره من المورخین المعتبرین اقول سبب این دواهی عظمی و
رزایای کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده
سفیان داورع صحابه ازان نهی فرموده بود و مواعظ و نصائح را که ایشان داده
از حد گذرانیده و بحدیث نبوی که در باب عدم جواز خلع امام حق وارد شده
متمسک گردیده کما اومانا الیه سابقا و نیز بر که بینا نامار رواه البخاری فی صحیحه فی
کتاب الفتن حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع
قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده فقال انی سمعت النبی
یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة وانا قد بایعنا هذا الرجل علی بیع الله و
رسوله وانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیع الله و رسوله ثم ینصب له
وانی لا اعلم احدا منکم خلعه ولا تابع فی هذا الامر الا کانت الفیصل بینی و بینه انتهی
عبارت این حدیث را بچشم انصاف باید دید که بشواهد صریحه و قرائن صحیحه دلالت بر
عدم جواز خلع دارد و اول آنکه ازین روایت چنانچه ... ظاهر ...

خدم و حشم و اولاد خود این کلام نموده و ظاهر است که از اولاد و خدم که تابعین او بودند
محل تقیه نیست ولکن منع از خلع بخوف فتنه و فساد منظور میبود و تعلیل آن باظهار رسوخ حقیت
و غلبه یزید و جبروت او تقیه بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت او و مانند آن لازم بود
دوم تمسک بحدیث نبوی که در باده خلیفه امام بحق واقع شد سوم خلع بیعت یزید
را اعظم غدر ها شمردن که دلالت صریح بر حقیت بیعت سابق و حرمت خلع وارد و چهارم
قول او انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیع الله و رسوله زیرا که بیعت الله و الرسول متصور
نیست الا از کسیکه خلیفه امام بحق باشد فیکون الخلع محرما البته پنجم وعده بر قطیعه و فیصل کردن
از کسیکه خلع بیعت یزید نماید الی غیر ذلک من الشواهد و الامارات بالجمله این حدیث
دلیل ساطع و برهان قاطع است بر اینکه ابن عمر باین خود وجه خلع بیعت یزید را از
جمله کبائر میدانست و حمل آن بر تقیه درین مقام بعید از ذوی الاحلام است و علی التنزل
مماشاة با صحب میگوئیم که بنابر مزعوم این دعوا عظمی حوادث کبری بسبب ترک
تقیه که بنا بر قول خلیفه زاده حرام بود واقع شد و علی کلا التقدیرین قصور اهل مدینه و
ارتکاب ترک امر واجب ظاهر و باهر است پس بنابری خود رسیده اند گناه شان گردن یزید
بستن یعنی چه دوم آنکه این فعل خیر که از یزید سرزده بر طبق وصیت خلیفه پنجم معاویه
بن ابی سفیان و از باب انفاذ وصیت او بوده شیخ عبدالحق دهلوی در جذب القلوب
آورده و ابن خیثمه بسند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه حدیث میکردند که معاویه
در [illegible] از موت یزید را پیش خود طلبید و گفت چنین دانم که ترا از اهل مدینه روزی

پیش خواهد آمد باید که علاج آن واقعه مسلم بن عقبه کنی و هیچکس را ناصح تر از وی درین واقعه
نمی‌بینم چون یزید بعد از پدر خود بر سریر امارت نشست بعد از وقوع واقعه یزید چنانکه گذشت
شد همه بر وصیت پدر عمل نموده مصمم اهل مدینه را بانصرام رسانیده انتهی
پس آنچه از یزید واقع شده اگر قادح عدالتش خواهد بود قادح عدالت معاویه نیز
خواهد بود و بعد هم آنکه اهل مدینه شهر رکیب خون ناحق ریخته جامع قرآن بوده‌اند و بود
بالمدینه والاعراض عن انقیاده و حرمت پس انتقام آن گرفتن نیز از ایشان واجب
لازم بود پس یزید را چندین وجوه موجه و اسباب مقبوله دهی برای این امر حاضر شده
بود در جذب القلوب از واقدی آورده که یزید بر مسند خلافت آمد و دید که اهل مدینه
ست و بیستر بلا کنها و هم گفت اگر این ضعف و مرض شوهی بود ما کم دفا
این امر ترا بسیار ختم که مخلص تر و ناصح تر از کسی دیگر درین امر نمی‌بینم امیر المؤمنین
یعنی والد بزرگوار معاویه ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت نموده که
اگر ترا از جهت اهل حجاز واقعه پیش آید علاج این از پیش مسلم بن عقبه جو
و گفت سوگند بخدا بر تو یا امیر المؤمنین اگر دیگری را غیر از من متولی این امر سازی
اهل مدینه در بیکار هیچکس غیر از من نتواند بود و من درین باب خوابی دیده‌ام که در
از درختان عرقدی بهم که ماشاخهای خود را انتقام عثمان بن عفان بفریاد
پیشتر رفتم می‌شنوم که از درخت میگوید که بیا آید اینکار را بر دست مسلم بن عقبه باشد از
روز باز قتال اهل مدینه زده هم دل خود را به مراد دل انتقام

عثمان تسلی داده یزید چون عزیمت او در مضای این مهم مصمم یافت گفت پس برو
باش و علی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که تو حریف ایشانی اگر ایشان از در
مدینه و قبول بیعت و اطاعت من سر در راه تو شوند تیغ بیدریغ قهر و سیاست بر
گیر و از صغار و کبار ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز دار النهب و غارت
بده و اگر براه خلاف و جدال تو نروند تو نیز متعرض قتال ایشان مشو و مضای
مهم عبد الله بن زبیر متوجه شو آورده اند که چون ابن مسرف عاقبت اندیش بر کشتگان
حرم نظری انداخته می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان بدوزخ روم دیگر از
من نیکبخت تر در عالم کسی نخواهد بود و از زکوان که از موالی مروان بود روایتست
که گفت مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت دوایی بکار برده بود متصل آن طعامی
طلبید تا بخورد طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد استعمال دوا صبر کنی بهتر
باشد تا دوا آنچه خورده کار کند گفت اکنون مرا تمنای حیات برای صحبت
برای آن دوست میداشتم تا سوزش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان بآب
شمشیر بنشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد هیچ چیز محبوب تر از موت
نزد من نیست بیقین میدانم که حق سبحانه و تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع
ذنوب و معاصی مطهر ساخت و هم از قرطبی آورده که مسلم بن عقبه در وقت مردن
میگفت [illegible] از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوب ترین اعمال پیش
من باشد [illegible] ان قتل و کشتن تو بود و بوجود دنیا بد الا قتال اهل مدینه اگر

مرا با وجود این عمل در آتش اندازی و دیگر بدبخت تر از من کسی نخواهد بود انتهی و ننگی آخرت
در اینکه اگر چه ما و یزید و مسلم بن عقبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر نبود
نباشد لا اقل خطای اجتهادی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود قال
المجیب الغیب المصیب اما بطلان خلافتش نزد جمعیکه صدور امر بقتل امام
مانند آن از یزید پلید نزد آنها به ثبوت نه پیوسته و آن بدبخت بزعم آنها از دائره
اسلام بیرون نرفته پس از ان جهت که بیعت اهل حل و عقد و لو کان واحدا
بر نهجیکه مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهدا از عمر مستفتی باشد وقوع نه
پذیرفته قال العلامة الدهلوی قدوة المحققین فی جواب بعض السائلین هنوز
اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید رضی نشده بودند و مثل امام حسین و عبد الله
بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین بیعت نکرده بودند
بالجمله خروج امام حسین علیه السلام برای دفع تسلط او بود و نه رفع آن انتهی مختصرا
و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی ست که جمیع شروط امامت را برداشته باشد
لیکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بی بهره محض و فسق او مجمع علیه بود
بیعت عبد الله بن عمر و منع از خلعش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جفا اشقیا
ست مفید مدعا مخاطب سوة الادب نخواهد بود مع ان الامامة ببیعة الواحد
الاثنین موقوف حقیقة کیف لا و لیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما
بدلالة قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم

فی شیء فردوه الی الله والرسول الآیة وقوله تعالی ومن یطع الرسول فقد اطاع الله
وقوله عز شانه ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا فان کان
غیر النبی معصوما یلزم نقصان القرآن وهو غنی عن البیان لکنه هدی للمتقین ورحمة و
شفاء للمؤمنین و این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده که جناب مجتهد متوفی والد
ماجد ایشان نیز اقصی ازان حاصل نگشته وبیعت اهل دمشق بملاحظه قهر و مزید ظلم قابل
اعتماد نیست انتهی قوله اما البطلان خلافتش الی قوله خروج امام حسین علیه السلام
برای دفع تسلط او بوده اقول یکی از معمولات فرومایگان قلیل البضاعت
است که در تحریر عبارت اجمال مینمایند تا در وقت دار و گیر ابحاث محققین گاهی
وجای پناهی و پشته باشند و درین رساله اکثر مقامات بهمین نهج تحریر یافته
چنانچه این عبارت نیز من جمله آنهاست باجمله فاضل مجیب را لازم بود که به بیان
شافی وافی مبرهن سازد که اهل شام و اهل مدینه وغیره که بیعت یزید نموده بودند
کما یدل علیه قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل الخ وینص علیه ما فی جامع الاصول و
یؤیده خلع اهل المدینه بعد ذلک فان الخلع فرع البیعه واکثر مبایعین صحابه کرام و
قراء قرآن و تابعین عظام بودند از دائره اهل حل وعقد خارج بوده اند و یزید از وقت
استخلاف معاویه یا از بدو خلافت خود فاسق وفاجر بود و نیز بیان نماید که کسانیکه
با وجود فسق و عدم لیاقت یزید بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند یا نه تا
حقیقت حال و حقیت مقال ظاهر شود و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی

بر روی کار نمی آید که کدام عاقل تجویز خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قراء قرآن
از استحقاق یزید برای امامت جاهل باشند و فاضل مجیب عالم باشند پس لاجرم
محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در عهد خلافت یزید و ایام صحبت صحابه و
تابعین واقع شده موافق قوانین اهل سنت جائز نباشد و از اینجاست که خلیفه زاده
آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت از آن فرموده بود اما کلام فاضل
دهلوی که مجیب ما نیز استند خود ساخته پس باین مقام ربطی ندارد زیرا که سؤال
سائل مبنی برین معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نهی از خروج بر سلطان
متسلط از احادیث مشکوة و غیره مستفاد می شود پس فاضل عزیز در جواب آن
بیان تفرقه در میان رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب از ثبات
بیعت اهل حل و عقد اصلا ندارد پس ذکر آن درین مقام دلیل خوش فهمی مجیب است بلی اگر
این قول را در جواب طریق ثالث از طرق ثلثه ثبوت خلافت یعنی قهر و استیلا ذکر
میکرد وجهی داشت و لیکن مثل خبیر علامه بر آن میگوئیم که آنچه فاضل عزیز نوشته
که اهل مکه و اهل مدینه راضی بر تسلط او شدند غیر مسلم است کیف و قول ابن عمر انا
بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله دلالت بر بیعت اهل مدینه بتصمیم فؤاد دارد و
المدعی مطالب بالبینة اما عدم بیعت جناب امام حسین و عبد الله ابن عباس
و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر که العزیز نوشته پس قطع نظر از آنکه از عبارت
شرح مقاصد و شرح مواقف و دیگر کتب معتبره سنیان ظاهر می شود

یک کس از اهل حل و عقد کافی است میگوییم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت
و ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیعت عظمای صحابه با
در اوایل زمان چنانچه جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب که بنابر تصریح
حسن فاضل دهلوی از بهترین سیر است نوشته و هذه عبارته منقول است که اول جهتها
بیعت کردند بعد از ان بسیار الاطائفه قلیلی گفتند که با بیعت با هیچکس الا علی ابن ابیطالب
نکنیم که بیا شیخ فرید الدین عطار از زبان این جمع گفته مشرق تا بمغرب گر امامست ×
علی و آل او ما را تمام است انتهی و هرچند که ذکر اسامی تارکین بیعت خالی از طول
نیست لاکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته می شود که از ان
جمله است جناب ولایت مآب امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا مدت شش ماه بیعت
ابوبکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای حدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی انفکاک
حق ازان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک بیعت تا این مدت دلیل بر
بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود و ازانجمله است فرزند رسول و سید شباب
اهل الجنة جناب امام حسن علیه السلام چنانچه صاحب صواعق محرقه نوشته
اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر و هو علی منبر رسول الله فقال انزل عن مجلس
ابی فقال صدقت والله انه لمجلس ابیک ثم اخذه و اجلسه فی حجره و ازانجمله است
خامس آل عبا حضرت سید الشهدا کما یدل علیه ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفا من انکاره

علی عمر کانکار اخیه علی ابی بکر مثل ما مر آنفا و از اجله صحابه مقداد و حضرت سلمان
ابوذر اند که علو مرتبت این حضرات اظهر من آفتاب است و در کتب معتمده سنیان ظاهر
است یدل علیه ما فی شرح المقاصد و از آن جمله است سعد عباده که سید انصار
و از صحابه کبار جناب سید ابرار بود چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید کان
عقبیا نقیبا سیدا جوادا و قال ابو عمر کان سیدا فی الانصار مقدما وجیها له ریاسة
و سیادة یعترف قومه له بها الی ان قال و فی سعد بن عبادة و سعد بن معاذ جاء الخبر
المأثور ان قریشا سمعوا صائحا یصیح لیلا علی ابی قبیس شعر فان یسلم السعدان
یصبح محمد بمکة لا یخشی با خلاف مخالف فظنت قریش انهما سعد بن زید مناة
بن تمیم و سعد بن هذیم بن قضاعة فلما کان فی اللیلة الثانیة سمعوا صوتا علی ابی
قبیس شعر ایا سعد سعد الاوس کن انت ناصرا و یا سعد سعد الخزرجین الغطارف
اجیبا الی داعی الهدی و تمنیا علی الله فی الفردوس منیة عارف فان ثواب
الله للطالب الهدی جنان من الفردوس ذات رفارف قال فقالوا هذا و الله سعد بن
معاذ و سعد بن عباده و انکار سعد عباده از بیعت خلافه بسبب کمال اشتهار
حاجت باستشهاد ندارد و قد ذکره ابن عبد البر فیما اخر ترجمته و از آن جمله است
زبیر عوام که بزعم ایشان از اکابر صحابه و از جمله عشره مبشره بود چنانچه فخر رازی
در اربعین نوشته و الزبیر کان مع نهایة شجاعته مع علی فانه روی انه سل السیف
و قال لا ارضی بخلافة ابی بکر و از آن جمله است حضرت عباس عم جناب رسالت مآب

چنانچه شارح مقاصد میفرماید کقول العباس رضی الله عنه لعلی علیه السلام امدد یدک
ابایعک یقول الناس هذا عم رسول الله بایع ابن عمه فلا یختلف علیک اثنان و
از انجمله است نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری که وکیل و کفیل و شاعر انها بود
کما فی الاستیعاب و از انجمله است حسان بن ثابت انصاری یدل علیه ما رواه
عصام الدین الاسفراینی فی حاشیته علی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و اذ
قلنا للملائکة اسجدوا لآدم من اشعاره و از انجمله است خزیمة بن ثابت انصاری
ذو الشهادتین کما رواه جمال الدین المحدث فی روضة الاحباب فی ترجمة خلافة
علی و از انجمله است بریدة بن الحصیب یدل علیه عبارة کتاب روضة الصفا و غیره
و از انجمله است پدر عالی مقدار خلیفه پنجم سنیان صخر بن حرب ابو سفیان یدل علیه
عبارة غیر واحد من علماء السنة و سوای اشخاص مذکوره بسیاری از صحابه در بیعت
بکر به توقف نموده بودند و هر گاه حال برخی از تارکین و متوقفین بیعت صدیق
بر تو منکشف گردید پس بدانکه چنانچه جناب سید الشهدا بیعت یزید نمود و همچنین
جناب ولایت مآب که بمصداق حدیث ابو هما خیر منهما افضل و اکمل از جناب بودند
تا مدت شش ماه بالمره ترک بیعت صدیق نمودند و بعد از ان بضرورت بنا بر صیانت
ناموس حضرت زهرا در دست بدست ابوبکر دادند کما یدل علیه ما فی صحیح المسلم
و شرح المقاصد و غیرهما و عبد الله بن زبیر اگر بیعت یزید نکرد و پدرش زبیر که از عشره
مبشره بود و لا ریب در خلافت بکریه انکار از بیعت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس

بیعت یزید نه نموده والد ماجدش حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابوبکر بوده بلکه
بمفاد رأیتماه کاذبا غادرا خائنا الخ که در صحیح مسلم وارد است شیخین را کاذب غادر
و خائن میدانسته باعتراف سامی عدالت شرط امامت است پس باوصف کذب و غدر
و خیانت چگونه عدالت شیخین ثابت خواهد شد و در شهادت باوصاف مذکوره
حضرت عباس منفرد نبوده بلکه جناب ولایت مآب نیز باقرار فاروق شریک
بودند فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما عبدالله بن عمر پس انکار او از بیعت یزید پلید
از فاضل عزیز است چه خودش منکر بیعت او علی کتاب الله و سنت رسوله است و قطع
آنرا اعظم عذرها می پندارد و اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و بعد تسلیم میگوییم که
عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافی خلافت در مرتبه چهار
نباشد پس ترک بیعت یزید چرا مادام اساس خلافتش باشد علاوه آنکه معلوم است که
مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و عمرو عاص و تمامی اهل شام و غیره از بیعت حضرت امیر علیه السلام
استنکاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا اینکه بحسب مذکور رد بر او
انکار خلافت یزید یا انکار خلافت جناب ولایت مآب می پردازد و یا از حکم قلب
خلافت آنجناب قائل است علی الاول چون کلام با اهل سنت است نه با خوارج پس این
سخن از فاضل عزیز که انکار خلافت جناب امیر برین تقدیر مکنون خاطر وقت ما نزاد
بیباشد نخواهد بود و علی الثانی پس تفرقه میان اهل شام و عبدالله بن عمر و معاویه
و دیگر یاران که از بیعت حضرت امیر علیه السلام و میان اهل کوفه و حضرت امام حسین

وغیره تارکین بیعت یزید بیان فرماید واگر انصاف نمایند مرتبهٔ معاویه و عبد الله
بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبهٔ امام حسین علیه السلام خواهند یافت زیرا که امام حسین
خلیفهٔ چهارم و مفضول خلفا بوده و عبد الله بن عمر پسر خلیفهٔ دوم و فاروق زمان
و معاویه خود خلیفهٔ پنجم و امام بحق و مجتهد مطلق بوده و بنا بر تصریح نافع اجماع اهل حل
و عقد بر خلافتش زیاده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر منعقد شده و بعض ابن
حجر خلافت او در کتب سماویه منصوص بوده پس فضیلت معاویه از امام حسین اظهر
من الشمس است نعوذ بالله من ذلک قوله و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی که
آن مستجمع شروط امامت را بر داشته باشند اقول این کلام مدفوع است بچند وجه
اول آنکه اگر یزید از بدو خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم
می آید تفسیق یا تکفیر اهل مدینه که بنا بر تصریح قاتل حبیب صحابه کرام و قراء قرآن بوده
[illegible] و ثانیاً آنکه سیوطی در تاریخ الخلفا در بیان وجه عدم ذکر عبیدیین
نوشته و منها ان مبایعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا تصح اذ
لا یصح البیعة لامامین فی وقت واحد والصحیح المتقدم ومنها ان الحدیث ورد بان هذا
الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی
فعلم ان من تلقب بالخلافة مع قیامهم خارج باغ فلهذا الامر لم اذکر احدا من العبیدیین
ولا غیرهم من الخوارج انما ذکرت الخلیفة المتفق علی صحة امامته وعقد بیعته از این
عبارت [illegible] ظاهر میشود که خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه

منصوص علیه است پس متوکل که یکی از خلفای عباسیه بود البته امام حق خواهد بود
واز اینجاست که محیی الدین عربی که در علوم ظاهره وباطنه کشف وشهود داشت کشفش
از عجیب فضل بود متوکل مذکور را از جملهٔ اقطاب شمار نموده حیث قال ومنهم من
یکون ظاهر الحکم ویحوز الخلافة الظاهرة کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی
بکر وعمر وعثمان وعلی والحسن ومعاویة بن یزید وعمر بن عبد العزیز والمتوکل انتهی
واین متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر مبارک جناب سید الشهدا را منهدم
سازند وزراعت دران مقام نمایند تا کسی برای زیارت آنحضرت نرود چنانچه
سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید وفی سنة ست وثلثین امر المتوکل بهدم قبر الحسین ع
وهدم ما حوله من الدور وان یعمل مزارع ومنع الناس من زیارته وحرث وبقی
صحراء وکان المتوکل معروفا بالنصب ونعم ما قال بعض الشعراء نظم

تالله ان کانت امیة قد اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما
فلقد اتاه بنو ابیه بمثله هذا لعمری قبره مهدوما
اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیما

انتهی ملخصا پس فاضل مجیب را که مدعی خلافت خلفا است لازم که خلافت متوکل
ودیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا همان دلیل در مادهٔ خلافت یزید
بتحریر آید سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید تکذیب اکثر علمای اهل سنت که
یزید را از جملهٔ خلفا ذکر کرده اند منهم السیوطی فی التاریخ الخلفا ومنهم ابن حجر فی صواعق

الباری حیث قال المراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذین اجتمعوا علیه الخلفاء الثلثة ثم علی الی ان
وقع امر الحکمین ... بن تسمی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا علیه عند صلح الحسن ثم
علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید اختلفوا الی
و ازین عبارت ابن حجر چنانچه قائل شدن او بخلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب
سید الشهدا ثابت میشود همچنین اجماع صحابه و تابعین بر بیعت یزید استفاده میکرد
و ابو اللیث که از فقهای اهل سنت است در کتاب بستان نوشته ثم ولی بعده
عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنا عشر سنة فقتله اهل الفتنة ثم ولی علی
وکانت خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمان بن ملجم ثم معاویة بن ابی سفیان و
کانت ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معاویة وکانت ولایته ثلث سنین فلما مات
یزید بن معاویة وقعت فتنة انتهی از عبارت این فقیه ظاهر میشود که خلافت معاویه و
و یزید مثل خلافت خلفای اربع ثابت است و فتنه و خلاف بعد یزید واقع شده
و مخفی نیست لفظ ولایت که در کلام این فقیه در ماده خلافت معاویه و یزید
وارد است و مصنف صواعق در شرح قصیده همزیه که مصنف او است بعد نقل
لعن ابن حنبل گفته انه لم ینقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک ثبتت
عنده وان لم تثبت عند غیره کالعراقی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین
فقال لم یثبت من طریق صحیح انه قتله ولا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه ولعنه کما بالغ
الکیا ... انه قال ... الحسین الا ... الخلیفة ومن ...

علیه والبیعة منعقدة لیزید ویکفی فیها اخذ اعظمهم اهل الحل والعقد وبیعة کذلک الا ان کثیرین اقدموا

علیها مختارین لها بالامع عدم النظر الی استخلاف ابیه له اما مع النظر لذلک فلا

موافقة احد من اهل الحل والعقد علی ذلک انتهی موضع الحاجة من کلامه الی غیر ذلک

من عباراتهم فسبحان الله اکابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابو اللیث و غیرهم را

استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و فاضل مجیب را معلوم باشد قوله

وبیعت عبدالله بن عمر الخ اقول چنانچه بیعت عبدالله بن عمر بعد از خروج و شهادت

کربلا و جور و جفای اشقیا مفید مخاطب نبوده الا وقتی که خواهد بود همچنین بیعت جناب

امیر کل امیر بعد از عرصه شش ماه بملاحظه جور و جفای اشقیا و اضافت با حرق بیت

که مهبط وحی خدا و مقر اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب نبوده الا وقتی که بیعت اهل تحکم

او خواهد بود و این جواب بطریق تنزل است والا سابق بتفصیل تمام مبین شد

که در بیعت ابن عمر احتمال تقیه متطرق نیست کیف لا و حال آنکه [illegible] که

بسبب ملاقات و صحبت اعلم بحال ابن عمر بود در [illegible] چنانکه [illegible] تصریح کرده

که اگر از عبدالله بن عمر مدارا خواهی شد او را اطاعت تو خواهد کرد و اگر قتل ابن

زبیر بر معاویه ثابت می بود والبته حکم قتل او مثل حکم قتل ابن زبیر می بود و اگر [illegible]

تنزل تسلیم نماییم که بیعت ابن عمر تقیه واقع شده این تسلیم باعث بطلان خلافت

بر مذاق اهل سنت نمیتواند شد لانه یستلزم فسق مخالفان [illegible] دیگر

الذین کانوا من المبایعین لما دونا الیه فکن من المبصرین

بنیة الواحد والاثنین موقوف حقیقتا اقول این عبارت مصداق المعنی
فی بطن الشاعر است اجمال و سقم آن بر هر منصف ماهر ظاهر و باهر معلوم نیست
که صحیب را کدام ضرورت داعی شده که بر عبارات فارسیه اکتفا نکرده اظهار
مهارت خود در عبارت عربیه نموده و در حقیقت تحریر چنین عبارت باواز
عربیت امام اعظم شان میدهد قال ابن خلکان فی تاریخه لم یکن ابو حنیفة
یبالی بشیء سوی ظله العربیة فمن ذلک ما روی ان ابا عمرو بن العلا المقری
النحوی المقدم ذکره سأله عن القتل بالمثقل هل یوجب القود ام لا فقال لا کما هو
قاعدة مذهبه خلافا للامام الشافعی فقال له ابو عمرو ولو قتله بحجر المنجنیق فقال ولو
قتله بابا قبیس والصواب ان یقول بابی قبیس انتهی خلاصه انکه صحیب نه انطباق
مبتدا با خبر جزری داده و نه از ذکر ما لزم ذکره من المتعلقات در عبارتش اثر کرده
و عجب اند مهارتش نیست که لفظ موقوف را موافق محاوره هندیه استعمال
باشد و مع قطع النظر عن کیت و کیت فنقول قد عرفت فیما قبل بان کفایة بنیة
الواحد المطاع مشروطة بما اذا اختار الا ما من یستجمع شرائط فنقول
ماذا اراد بالواحد المطاع ان اراد معصوم ولیس عند غیر الشیعة معصوم فیکون
المعنی کفایة بنیة النبی مشروطة الخ وهذا مما یضحک منه الثکلی کیف ولم یبایع ابا بکر
یا دو یا سه نفر و لم یکن ثابتا باجماع الاصحاب ولو کان نزل علی رایه الوحی
الکتاب اللهم الا ان یقال ایا حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر ...

لشرائط النبوة والرسالة وان اراد [illegible] ناقض غرضه [illegible]
هدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن لما نص عليه
علامة تفتازان على ان قوله ليس عندنا غير النبي معصوما مقدوح اولا بان النبي اذا
عندكم ليس معصوم فضلا عن غير النبي قال العلامة التفتازاني في شرح العقائد النسفية
وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن الكفر قبل الوحي و
بعده بالاجماع وكذا عن تعمد الكبائر عند الجمهور خلافا للحشوية وانما الخلاف في ان امتناعه
بدليل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاكثرون واما الصغائر فيجوز عمدا عند الجمهور
خلافا للجبائي واتباعه ويجوز سهوا بالاتفاق الا ما يدل على الخسة كسرقة لقمة والتطفيف
بحبة لكن المحققين اشترطوا ان ينبهوا عليه فينتهوا عنه هذا كله بعد الوحي واما قبله فلا دليل
على امتناع صدور الكبيرة وذهب المعتزلة الى امتناعها لانها توجب النفرة المخالفة
عن اتباعهم فيفوت مصلحة البعثة الخ وهذه العبارة تدل دلالة واضحة على جواز صدور الكبائر
من الانبياء قبل البعثة عمدا وبعدها سهوا وقد صرح بذلك غير واحد من علماء السنة
فكيف يسوغ للمجيب ان يقول ليس عندنا غير النبي معصوما وثانيا ان آية اولي
الامر دالة على عصمتهم وهم ليسوا بانبياء فيكون غير النبي معصوما عند اهل السنة قال
الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في اولي الامر منكم يدل عندنا
على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى امر بطاعة اولي الامر
على سبيل الجزم في هذه الآية ومن امره الله تعالى بطاعته على الجزم والقطع لا بد ان

... الخطاء يكون قد امر الله بمتابعته فيكون
ذلك امرا بفعل ذلك الخطاء والخطاء لكونه خطاء يكون منهيا عنه فهذا يفضي الى اجتماع
الامر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد وانه محال فثبت ان الله امر بطاعة
اولى الامر على سبيل الجزم وثبت ان كل من امر الله بطاعته على سبيل الجزم وجب ان
يكون معصوما عن الخطاء فثبت ان اولى الامر المذكور في هذه الآية لا بد وان يكون
معصوما ثم نقول ذلك المعصوم اما مجموع الامة او بعض الامة لا جائز ان يكون
بعض الامة لانا بينا ان الله تعالى اوجب طاعة اولى الامر في هذه الآية قطعا وذلك
مشروط بكوننا عارفين بهم قادرين على الوصول والاستفادة منهم ونحن نعلم بالضرورة
انا في زماننا هذا عاجزون عن استفادة الدين والعلم منهم واذا كان الامر كذلك علمنا
ان المعصوم الذي امر الله المؤمنين بطاعته ليس بعضا من ابعاض الامة ولا طائفة
من طوائفهم ولما بطل هذا وجب ان يكون ذلك المعصوم الذي هو المراد بقوله
اولى الامر منكم اهل الحل والعقد من الامة وذلك يوجب القطع بان اجماع الامة [illegible]
انتهى كلامه اما آنچه مجيب گفته که این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده الخ پس
مغالطه بیش نیست فالاعراض عن جوابه اوجب والله الهادی الی الصواب وآنچه گفته
که بیعت اهل دمشق بملاحظه قهر وغلبه یزید الخ بعد تصریح اکابر ویه بیعت اهل مدینه و
[illegible] بار ساقطست کما لا یخفی علی اولی الالباب قال المجیب
الغیر المصیب اگر بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف و

عهد نمود فریقین خلاف عهد بوده پس منظر ایشان از تحلیل نباشد (?) فاسد [illegible] خواهد

و حال استخلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که روبروی اکابر و صنادید کشته [illegible] تمام

نوشته شده و گواهی آنها منقش کردانیده بودند پر ظاهر است و صورتش این است بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما صالح علیه الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان صالحه علی ان یسلم الیه ولایة امر المسلمین

علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیرة الخلفاء

الراشدین المهدیین و لیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده عهدا بل

یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون حیث کانوا من ارض الله

فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی ان اصحاب علی و شیعته آمنون علی انفسهم

و اموالهم و نسائهم و اولادهم حیث کانوا و علی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله

و میثاقه ان لا یبتغی للحسن بن علی و لا لاخیه الحسین و لا لاحد من اهل بیت رسول الله

غائلة سرا و لا جهرا و لا یخیف احدا منهم فی افق من الآفاق شهد علیه فلان بن فلان

و کفی بالله شهیدا و این وثیقه هم در صواعق و هم در کتب دیگر مروی و منقول

است و ابن بابویه قمی و شیخ مفید و قطب راوندی و ابن شهرآشوب [illegible] نیز

با اهل حق بر این قدر اتفاق دارند و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که

متعرض حال امام حسین نشود و فهم مبنای خلافت بعد الاستخلاف ایضا الانتفاء

الشرط و قریب باین معنی است روایت شیخ صدوق قمی للامام زین العابدین علیه السلام

که معاویه درباره امام حسین با یزید گفت اما امام حسین [illegible] لیس من [illegible]

بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و [illegible] آنحضرت است و از گوشت و پوست

و خون آنحضرت پرورده شده و الّا ان نمال آنحضرت او را با حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلّم پیدا آورده او را بگروه های او مواخذه مکن و رابطی که

من در میمنت با وی محکم کرده ام قطع مکن و زنهار که با وی بکرده های وی آسیبی مرسان

و از اینجا بر اولیت اخص الخصوص مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم

شد و ان کان العوام لا یعقلون شیئا و لا یهتدون پس مفید بودن استخلاف

کذائی برای حقیت خلافت یزید لعین در حیز منع است اقول اما قول او و اگر

بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف و عهد نزد فریقین

خلاف عهد بوده بیعت ایشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود مدفوع است باینکه تضعیف

مجیب استخلاف را بقول خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی و ابن عبد البر

ابن حجر و غیرهم بوقوع استخلاف از درجهٔ اعتبار ساقط است اما قول او و استخلاف خلاف

عهد بوده پس مقدوح است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال و رفع

اعضال از آن غیر ممکن صاف بفرمایند که این استخلاف کبیره و باعث ابطال

خلافت معاویه بوده یا نه بر تقدیر اول کسانیکه بعد استخلاف اطاعت

اقتدا معاویه و اقتدا با وی نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد و نیز جنین اهل الشام

[illegible] بار صحابه و تابعین که بیعت یزید بعد استخلاف نمودند فاسق

یا کافر [illegible] شد و نیز بر این تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابو اللیث و غیره

که معاویه را بعد استخلاف خلیفه [illegible] نه کما یدل علیه قولهم کان خلیفة عشرین سنة
کاذب خواهند بود والمظنون ان المجتبی لا یرضی بذلک ولکن ان الامر کذلک و
بر تقدیر ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و از اینجاست که کسی از صحابه و
تابعین رد و تنقید استخلاف بدلیل خلف عهد استدلال نه نموده حتی اورع
صحابه عبد الله بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه تصریح برضای خود و بیعت
دیگر مسلمین فرموده و اصلا تعرض عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام ننموده
چنانچه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا فرموده ولکن تحذرت ان اشق عصا
المسلمین و لم اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل
منهم فقال یرحمک الله و پر ظاهر است که اگر استخلاف معاویه بسبب خلف عهد
مخالف شرع می بود البته اورع صحابه تمسک بمخالفت عهد نموده و از بیعت
یزید منکر دیده بالجمله چنانچه این عبارت مؤید ما نحن فیه است همچنین دلالت
بر رضای شان بر بیعت یزید از بدو امر دارد و فالقول بالتقیة اوهن من بیت
العنکبوت و سخف من ورق التوت دوم آنکه معاویه نزد اهل سنت مجتهد
مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل السنة والجماعة
ایضا ان معاویة رضی الله عنه لم یکن فی ایام علی خلیفة وانما کان من الملوک
فغایة اجتهاده انه کان له اجر واحد علی اجتهاده واما علی فکان له اجران اجر
و اجر علی اصابته الحق پس هرگاه حصین حصین اجتهاد معاویه [illegible] تسلیم

در خصوص باغیه [illegible] صحابه بغضرت [illegible] قاتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
مهاجر و انصار و تابعین کلا را با وجود نص صریح یا علی حربک حربی و حدیث متفق
علیه عمار رضی الله عنه تقتلک الفئة الباغیة در بنیان اجتهاد معاویه خلل
راه نیابد بلکه با وصف آیه وافی هدایه انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله
الآیه باعث اجر و ثواب باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنابر اجتهاد
کرده و تاویلی بران قرار داده باشد چگونه مخل اجتهاد و عدالت خلیفه
پنجم خواهد شد و نیز میگوییم که چون بنابر مذاق اهل سنت امام حسن نیز مجتهد
پیش بود و المجتهد یخطی و یصیب پس محتمل است که رای آنحضرت در باب ترک
استخلاف خطا باشد و رای خلیفه پنجم صواب و باعث اجر و ثواب کیف
لا و معلوم است که جناب رسالتمآب در حق معاویه فرموده اللهم اجعله
هادیا مهدیا و یقین است که نزد سنیان آنحضرت مقبول الدعا باشد پس البته
استخلاف یزید برای هدایت مسلمین خواهد بود و ان کان خلافا للعهد
سوم آنکه استخلاف معاویه بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام واقع
شد و چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة قد اشار بالبیعة
الی یزید فی حیاة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکنه لم یکشفها و لا عزم علیها الا بعد
[illegible] علیه السلام و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام
معاویه خلیفه و امام بحکم صلح بالا مذکور بوده و خلافت او به بیعت صحابه

و تابعین و اجماع اهل حل و عقد ثابت بود پس استحال استخلاف معاویه مخالف عهد
نخواهد بود و عجب نیست که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن علیه السلام
با وجود قصد استخلاف که ابدل علیه عبارة ابن عبد البر بسبب رعایت یمین
عهدنامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاهد خلیفه شد استخلاف نمود
اما آنچه فاضل مجیب در باب اتفاق ابن بابویه و شیخ مفید و دیگر علمای شیعه نوشته
درینمقام فائده بجز اظهار تبحر ندارد زیرا که بنای استفتا و این مساله بر اصول موضوعه
اهل سنت است فذکر هولاء الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی الافهام
قوله و نیز و لعل بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود الخ
اقول اولا لانسلم که استخلاف معاویه مشروط باین شرط بوده باشد و المدعی
مطالب بالبینة و عدم ذکر این شروط در عهدنامه که بنای صلح بود اول دلیل است
بر عدم اشتراط شرط مذکور و لذا لم یتعرض بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین و
ثانیا بر تقدیر تسلیم میگوییم که قول بعض مجهول الحال مفید برای محبت و مضر برای
خصم نیست زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت
است پس رجوع بقول بعض غیر مشهور لا یسمن و لا یغنی من جوع ثالثا میگوییم که
مراد از تعرض حال اگر طلب بیعت است لا نسلم که معاویه منع از این نموده و لابد
علیه من دلیل و اگر مراد از ان تعرض بقتل جناب سید الشهدا [illegible] پس
نفعا زیرا که آنحضرت در هنگام صحت و استخلاف او عزم حجاز به بار فرموده

البته مخالفت قول این اهل سنت خواهد [illegible] از صدق نقل کرده پس از آن استشهاد
استخلاف باین شرط [illegible] نکرده بلکه او استخلاف در بدو استقرار تسلط
معاویه بعد شهادت [illegible] امام حسن در سنه خمسین واقع شده واین کلام در آخر
عمر و قرب ارتحال او صادر کرده دیده آری اینکلام منجمله وصایا می تواند شد و در نیز مذکور است
میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که
اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز واجب باشد فیکون یزید مثابا فی قتله ایضاً
و همچنین قتال اهل مدینه از دست مسرف که بنا بر وصیت و امر معاویه واقع شد
کما نص علیه صاحب جذب القلوب قابل مواخذه یزید نخواهد بود لانه اطاع
فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او واجب نباشد مخالفت یزید
در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالف شرع نخواهد بود و علاوه
آنکه بنا بر مزعوم محبین معاویه در باب استخلاف ارتکاب خلاف عهد جناب
امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و ابطال خلافت
معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش خواهد گشت
والا فلا و اگر گویند که امر معاویه بنا بر ایجاب بزعم یزید بوده محتمل که برای استحباب باشد
خواهیم گفت [illegible] در حدیث ائتونی بدواة و قرطاس با وصف ضمیمه لن تضلوا بعدی
[illegible] برای استحباب بوده ولهذا مخالفت آنرا جائز داشتند و نسبت
هجر و هذیان بطرف سید الناس و جان نمودند ولو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید

لایزید علی الفاروق بالجمله هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و فضل الاولین
والآخرین مصداق گشت نبیا و آدم بین الماء والطین آخر عمر آنحضرت در باب
دوات و قرطاس و تجهیز جیش اسامه با وجود فقره لن تضلوا و لعن الله من تخلف عنه
باعث حط مرتبت عظمای صحابه نشود مخالفت وصیت معاویه چگونه باعث حط
مرتبه یزید خواهد شد قوله و ازینجا بوضوح پیوست فضل الخواص مخالفین و یزید و معاویه
فرق تمام و زین معلوم شد اقول اگرچه دعوی فضل معاویه درین مقام برای
ما مفید و برای او مضر است لانه استخلف ابنه و قال فی حقه لما رأیت من فضله لکن
هرگاه بنابر مزعوم فاضل محسب معاویه فضل باشد البته در باب استخلاف و مدح یزید
فاسق و کاذب نخواهد بود و لکن سخافت افعال و خباثت اعمال معاویه در کتب اهل سنت
نه آنقدر وارد است که در حیطه تحریر توان آمد ما به تحریر چندی از آن که مشتی نمونه
از خروار است می پردازیم مخفی نماند که اکثر علمای اهل سنت ذکر نموده اند که معاویه
و پدرش از مؤلفة القلوب بوده منهم السیوطی فی تاریخ الخلفاء و ابن عبد البر فی الاستیعاب
واللفظ للاخیر قال ابو عمر معاویة و ابوه من المؤلفة قلوبهم ذکره فی ذلک بعضهم و هو احد
الذین کتب للرسول و ابن اثیر در جامع الاصول در بیان احوال رجال صحاح ستة
نوشته که معاویه و پدر او از مؤلفة القلوب بودند و بعضی میگویند که او کاتب وحی
بوده و بعضی انکار این معنی کرده اند و در آخر عمر میگفت لیتنی کنت رجلا من قریش
بذی طوی و لم ال من هذا الامر شیئا انتهی و علامه جار الله زمخشری در ربیع الابرار

وابن ابی الحدید وبیهقی وغیره [illegible] ده اند رأی رسول الله ابا سفیان مقبلاً علی
حمار ومعه ابنه یقوده و یزید [illegible] ال لعن الله الراکب والقائد والسائق وابن عبد البر
در استیعاب نوشته عن [illegible] ان رسول الله بعث الی معاویة یکتب له فقیل انه
یاکل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا اشبع الله بطنه وظاهر است که لعن و بد دعا
آنحضرت در حق مسلمین غیر ممکن است و کافیست در باب حسن اسلام او آنچه ابن اثیر
در جامع الاصول نقل کرده حیث قال باع معاویة اوانی ذهب و فضة اکثر من
وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله ینهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا
اری به باساً فقال ابو الدرداء من عذیری من معاویة اخبره عن الرسول وهو یخبرنی عن
رأیه لا اساکنک بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک
فکتب عمر بن الخطاب الی معاویة لا تبع ذلک الا مثلاً بمثل وزناً بوزن اخرجه
الموطی واخرجه النسائی انتهی بر اهل انصاف ظاهر است که این اجتهاد و دلیل حسن اسلام
معاویه است لکن عجب از شدت و غلظت خلیفه ثانی مصداق القول علینا فظاً غلیظاً
که با وجود سماع این خبر بمجرد ممانعت از بیع جزئی دیگر برای معاویه تجویز نفرمودند
وبیهقی که از محدثین مشهور اهل سنت است در جزء خامس سنن خود و در کتاب
الحج در تلبیه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن عباس بعرفة فقال یا
[illegible] اسمع الناس یلبون فقلت یخافون معاویة فخرج ابن عباس من فسطاطه
فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة

من بغض علی انتهی این روایت نیز دلالت بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که ابن
عباس که بنابر تصریح بعض اهل سنت اعلم ناس بوده بسبب ترک سنت حضرت سید
المرسلین بر حسن اسلام معاویه صحیح نمیتواند شد و بغوی در تفسیر خود در ذیل
تفسیر آیه لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا نوشته روی عن معاویة انه غزا الروم
فمر بالکهف فقال لو کشف لنا عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال له ابن عباس لیس لک ذلک
قد منع الله تعالی من هو خیر منک فقال لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیة فلم
یسمع و بعث له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و قریب باین در تفسیر کشاف
و بیضاوی وغیره واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا
و تهاون در امور دین و حسن اسلام معاویه مستغنی عن البیان است و سیوطی در
جمع الجوامع و متقی در کنز العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت
مع علی الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعاویة و اشیاعه و عمرو بن العاص
و اشیاعه و ابی الاعور السلمی و اشیاعه و عبد الله بن قیس و اشیاعه انتهی بر عقلا
و اصحاب ایمان ظاهر است که نفرین جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو عاص
وغیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام معاو.. اظهر است و در شرح نهج البلاغه
ابن ابی الحدید مذکور است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان
معاویة سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله فقالها ثلثا فقال اشهد ان محمدا
رسول الله فقال لله ابوک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک

الآن تقریب سخن است باسم رب العالمین این شعر را و بیا که از زبان معاویه سر زده کنایه
ابلغ من التصریح در باب تکذیب سید انبیا و حسن علیه السلام معاویه است اما و صحیفه
لسان یزید در باره اهانت حرمت جناب سید الشهدا او را با وصف شهادت و علم بکید
شهادت برادر بزرگوارش نکار نموده و اظهار فرح و سرور به وفات آن برگزیده
رسول و صحابه ستان مشغول گردیده فابل ضغثا ولا تحقنا نسبت بجناب مجتبی علیه السلام
و اقرار سابق او به شهادتین با وصف تصریح او از مؤلفة القلوب بکار آمدنی
و تفصیل این اجمال آنکه جار الله زمخشری در ربیع الابرار آورده جعل معاویه
لجعدة بنت الاشعث امراة الحسن مائة الف درهم حتی سمته و مکث شهرین و انه
یرفع من تحته کذا طستا من دم و کان یقول سقیت السم مرارا ما اصابنی فیها ما اصابنی
فی هذه المرة لقد لفظت کبدی و ابن عبد البر در الاستیعاب قال قتادة و ابو بکر بن حفص
سم الحسن بن علی علیهما السلام سمته امرأته جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی
و قالت طائفة کان ذلک منها بتدسیس معاویة الیها و ما بذل لها فی ذلک
و کان لها ضرائر والله اعلم انتهی و در تاریخ الفی مذکور است که در اواخر مروان بن
حکم را که حاکم مدینه بود رسولی نزد او بمدینه ساخت و مندیلی زهرآلود داد تا به
جعده بنت اشعث بن قیس که زن امام حسن علیه السلام بود دهد و باو بگوید که بعد
از آنکه امام حسن علیه السلام را بدین مندیل مسموم کنی او را
انتقال نماید معاویه پنجاه هزار درهم بتو دهد و ترا در سلک ازواج یزید علیه

کشته تا ملک عالم باشی مروان بمدینه آمد و جعده را بفریفت تا عمل مذکور بتقدیم
رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفردوس جنان خرامید الخ و قریب
باین در تاریخ روضة الصفا مذکور و قاضی محب الدین حنفی در کتاب روض
المناظر فی علم الاوائل والاواخر و اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه
در کتاب مختصر اخبار البشر و غیرهما نیز قریب باین روایت ذکر کرده اند قال
الدمیری الشافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب
مروان بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی بخبر الحسن
فلما بلغ معاویة موته سمع تکبیر من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک التکبیر فقالت
فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله عینک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن
فقالت اعلی موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت شماتة بموته ولکن استراح قلبی و دخل
علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث فی اهل بیتک قال لا ادری
ما حدث الا انی اراک مستبشرا و قد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن الخ و زمخشری در
ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویة موت الحسن بن علی سجد معاویة و سجد من حوله
سکرا فدخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس امات ابو محمد قال نعم و بلغنی سجودک
والله یا ابن آکلة الاکباد لا یسد جسدک حفرته و لا یزید انقضاء اجله فی عمرک
پس فرق آسمان و زمین در میان معاویه و یزید قرار دادن غیر از [illegible]
نشناختن [illegible] قال [illegible]

لا یسمنهم ولا یغنی من جوع بلکه بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلا فلما مر آنفا

اما عقلا پس از اینکه برین تقدیر حق با یست که اهل کوفه که بشهادت کتب معتمده امامیه

قائل بولایت جمیع ائمه بوده اند زیرا که وقت عرض ولایت بر سکنه تمامی بلاد

غیر از اهل کوفه دیگران استنکار کردند و از قدما شیعه شمرده شدند تقیه نمودند و [illegible]

از بیعت یزید نمیکردند چنانچه بعد از خوف از لشکر یزید پنهان بودند و آمدن رئیس اهل

شام و عبید الله بن زیاد و تدبیرات و تهدیدات بی بنیاد و از ایشان بظهور رسیده

بدانکه در وقت غلبه سوق ضرر و خوف هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای مرتبه

یقین که مستحق انشاء الله تعالی انهمه جوش محبت که بنا بر تشیع آنها متواتر بروی

کار آمده مبنی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زراع

و زیاده بود و در نزاز شجاعتی که برای این فرقه عنایت شده و هم مذهب ایشان که

وجوب تقیه است بعید مینماید که با وجود قهر و غلبه آن پلید منحرف گردیده در

طلب امام حسین دوازده هزار نامه ارسال دارند که سبزها و ثمرها [illegible] آماده

در اسباب جنگ همه مهیا گردیده زودتر بقدوم خود این بلاد را نورانی کنی [illegible]

ز تورات سنجی فسانه گفتن | زما لشکر بیکران ساختن
سپاهی چو پیلان مست | همه نیزه و گرز و خنجر بدست
چو شمشیر خون آورند | ز سنگ آتش از بیرون آورند
چو تیر از کمان در کمین آورند | سر آسمان بر زمین آورند

دیگار وصف عنود آنها بجهت اختیار بعو فاسی و تقاعد از نصرت اعانت آنحضرت
که ظاهرا بر طعن شیعه مترجه تواند بود کما سیاتی بعد ذلک ان شاء الله تعالی و ثانیا
معتقد و نشستن بدترین از اینها حیرت بر حیرت می افزاید فانه من قبیل الفار من المطر والوقوف
تحت المیزاب دعوی نفاق شان با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن
شخص دلیل تشیع ست اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد عین مدعای ماست فانهم یخادعون
الله والذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون انتهی اقول مراد از قهر
و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعه نیست لانه نادر والنادر
کالمعدوم فکیف یناط به الامامة بلکه مراد تسلطی است که برای خلفای ثلثه
واکثر ملوک حاصل بوده و ستر بابی اهل کوفه از بیعت یزید چون مانعین زکوة قوم بنی
حنیفه و قبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قادح در امامت یزید
نمیتواند شد کما لا یقدح ذلک فی الخلافة البکریة و همچنین بر همین قیاس است حال تمرد
اهل مصر از اطاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گردآوردن آن زمره
اولی بر منع آب و طعام و حبس آن خلیفه و امام انام و دست برداشتن آن
زمره اشرار از آن بزرگوار با وصف علو درجه بتعین بسبب خلفای ثلثه
عجب از اهل مدینه که صحابه کبار و مهاجر و انصار و اکثر اینها از اهل بیعت رضوان و عباد و
قرای قرآن بوده اند و جمیع اینها شیعه اولی و اهل سنت و جماعت و بعضی از اینها
بدخول جنت کرباو وصف فرط شجاعت و کمال صلابت و ابطال انتساب اعانت اما

بحق و خلیفه مطلق نه نمودند و آن بیچاره را بی یار و یاور نموده مقتول ساختند
هیهات هیهات شیعه اولی چرا دست از اعانت خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار
مثل عبد الله بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی او را سهل انگاشتند ظاهرا
این همه جوش محبت نسبت به خلیفه مظلوم که بنابر سخن آنها در اکثر مقامات بیع
به روی کار آمده مبنی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم آنها کم از زاغ
و زغن نبود و رنه از شجاعتی که با این فرقه عنایت شده و در جنگ احد و حنین و
خیبر به تجربه رسیده و هم از مذهب ایشان که عدم جواز تقیه است سخت بعید می نماید
که خلیفه را بکشتن دهند و اعانت امام مظلوم خود نفرمایند و آب و طعام با
خلیفه و امام نرسانند بلکه تیغ زبان را هم بحرکت نه آرند تا آنکه همین عدم اعانت
شیعه اولی به برکت نفرین ام المومنین صدیقه اکبر زوجه محبوبه رسول خدا [illegible]
بانجا رسید که یکی ریش مبارک نعثل را کشید و یکی بر جسم گرز جان ستان
خونش بر زمین جاری گردانیده و لله در من قال نظم

زکاری غلامان چو پرداختند — بسوی خداوندشان تاختند
محمد همی رفت پیشش [illegible] همه — که بود دشمن آل [illegible]
یکی دسته تیر در چنگ داشت — کز الماس پیکان او ننگ داشت
چو چشمش بروی خلیفه فتاد — قدم تند بر داشت مانند باد
رسانید خود را باو بیدرنگ — بریش مبارک بیازید چنگ

بدو گفت کای لعنتی نابکار   چه بسیار ماندی تو در روزگار

ز بدعت جهانرا نمودی خراب   فکندی بدین سبب انقلاب

همه کار تو زشت و افعال بد   تنی از خباثت لبالب بدد

بیابی رهائی کنون از اجل   بیابی همیدم سزای عمل

بگفت این و بارش همی کشید   خلیفه شد آندم ز خود ناامید

بزاری باو گفت کای نوجوان   ندانی که هستم امام زمان

مباش آنقدر در هلاکم دلیر   که قتلم گناهی بود بس کبیر

بندم عهد دیگر که هرگز عدول   نورزم ز حکم خدا و رسول

محمد چو بشنید از وی خطاب   ز دین داری خویشتن در جواب

همان آیت او را بگوشش رساند   که جبریل در غرق فرعون خواند

پس آمد نشانه تیر پیکان چو آب   بزد از غضب بر رخ آنجناب

که تا نی فشرد رفت پیکان او   برآمد یکی آه از جان او

وزان پس کمانه بنامی رسید   که بودش عمو و زکف از حد بدر

ز دو آن گرز را بر سر پیشوا   که از صدمه او در آمد ز جا

مقارن بآن تیغ الماس فام   بروز دیگر مرد حمران بنام

پس آن لاشه را جمله کینه آوران   گرفتند از چار سو در میان

بضرب دم خنجر و تیغ تیز   نمودند اندام او ریزه ریز

خلیفه بغلطید بر روی خاک ‏ رخ پاره پاره تن چاک چاک
بخواریش کشتند و انداختند ‏ بدان پس بنهر عبا پرده انداختند
که گردید حاصل ز قتلش مراد ‏ درخت ستم سایه از پا فتاد
ز شادی همه حاضران جنبش تیغ ‏ بخون شریفش نمودند رنگ
برفتند با ذوق دل خنده‌گیر ‏ شده فارغ از بیم ظلم و ستیز
دگر نامداران و گنجینه آوران ‏ که حاضر نبودند در آن زمان
چو گشتند آگاه ز انجام کار ‏ که آمد درخت ستم [illegible] بار
برافتاد ظالم ز روی زمین ‏ جهان گشت خرم ز خلد برین
دویدند خوش وقت از چار سو ‏ زبانها شده بارک الله گو
بدا حال آمد ز تیره روان ‏ که هر کس بود شادی دیگران

و معلوم است که اکثر از زمره فرقه حقه شیعیان خالص هفتاد و دو تن در رکاب سعادت انتساب جناب سید الشهدا روحی فداه آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیه وافی هدایه اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس شدند یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما همراه خلیفه مظلوم هیچ کس از صحابه کبار مقتول نگردید نمیدانم که حضرات اهل سنت و شیعه اولی در روز باز پرس و یوم جزا روبروی آن خلیفه با حیا و مقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب آنها پیش حضرت رب الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار و [illegible] عنوانی نها

بجهت حقیقت بیوفائی از جامع قرآن تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا
بر طور این امر موجه تواند بود و کما عرفت سابقا با وصف تقدم اسلام ایشان حیرت بر
حیرت می افزاید فاز من قبیل الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب و دعوی اتفاق
ایشان عند اهل بدر و رضوان علی مدعای ماست فانهم یخادعون الله
والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون قول به تشیع ابوحنیفه بنابر قول
با تعیین ملت حنیفیه صورتی ندارد اما بنابر قول بزیدی بودن ایشان کما صرح
به الشهرستانی و اشار الیه العزیز الدهلوی صورتی وارد و لا ینبئک مثل خبیر قال المجیب
الغیر المصیب هرگاه این مقدار ذهن نشین شد اکنون شروط امامت که نزد جمهور
اهل سنت مقرر گشته بلکه اجماع بران منعقد گردیده از کتاب مواقف و شرح
باید شنید الجمهور علی ان اهل الامامة مجتهد فی الاصول والفروع لیقوم بامور الدین
ذو رای لیقوم بامور الملک شجاع لیقوی علی الذب عن الحوزة وقیل لا یشترط
هذه الصفات لانها لا توجد الآن مجتمعة فیکون اشتراطها عبثا او تکلیفا بما لا یطاق
مستلزما للمفاسد التی یمکن دفعها بنصب فاقدها نعم یجب ان یکون عدلا لئلا یجور
عاقلا لیصلح للتصرفات بالغا لقصور عقل الصبی ذکرا اذ النساء ناقصات عقل و دین
حرا لئلا یشغله خدمة السید و لئلا یحتقر فیعصی فهذه الصفات شروط بالاجماع قال
السید الجرجانی شارح فیه اشارة الی ان القول بعدم اشتراط الثلث الاول لم یلتفت
الیه و ما تمسک به علی الاول فیه مردود باختیار عدم الوجوب مطلقا لکن للامة

ان ینصبوا احدا دفعا للمفاسد التی تندفع بنصبه هاهنا صفات اخری فی شرائط
خلافة الاول ان یکون قرشیا الی آخر ما فی المواقف و از این عبارت صریح
معلوم شد که عدالت از جمله شروط [illegible] است که هیچکس در این خلاف نکرده و در کتب
دیگر مثل شرح طوالع تصریح شده [illegible] دلیل است که در عدالت کسی خلاف نورزیده
پس اگر بر فرض و تسلیم کسی از اهل حل و عقد فاسقی و ظالمی را اختیار کنند یا
سابق من هین الامام او را برای این منصب شریف برگزیند اطاعت نکنند
آنکس را بر امور این منصب نگه دانند تصرف نکنند چه پیشه سلطانی [illegible]
و نشود [illegible] الحل و عقد و استخلاف برای همان کس
که شروط مذکوره در و موجود باشد تا امامتش از قوت بفعل آید کما فی المواقف
نه آنکس که فسق او متفق علیه یا کفر او مختلف فیه باشد فالامامة والفسق متضادان
اری اگر از رئیس وقت فسقی و ظلمی بظهور رسیده بعد از آنکه عادل باشد مردم
را خلع عزلش ضرورت است و این وقتی است که در برداشتنش فتنه برپا نشود والا ادنی
مفسدتین را اختیار کنند قال صاحب المواقف وللامة خلع الامام وعزله
بسبب یوجبه مثل ان یوجد منه ما یوجب اختلال احوال المسلمین وانتکاس امور الدین
کما کان لهم نصبه واقامته لانتظامها واعلائها وان ادی خلعه الی الفتنة احتمل ادنی
المضرتین همین است عند التحقیق مذهب امامیه درباره شخصی که او را باجتهاد بر
گزیده باشند و هو لا یقدر علی استنباط المسائل الفرعیة من الادلة الشرعیة

در کتب دیگر از علم کلام مذکور است که هرگاه از پادشاه فسق بظهور رسید
خلاف سنت و دین کرد او را معزول سازند یا بجایش بگذارند جمعی باین قول
رفته اند لانه لو کان بحاله لم یصدر منه الفسق و الزمنا نصیحته بعزله و بعزه جماعت دیگر
قائل مختار است فانه یوجب سفک دماء المسلمین فکیف فاسق یا کافری که
بزور شمشیر و غالب گشته باشد و تسلط تام بر افراد انام پیدا کرده و فاسقی و جاهلی
که بزور شمشیر خود غالب گشته باشد جواز خلافت و خیانت اطاعتش با تحقق
شرعی نیست با وجود ضرورت و ناچاری هم بر تقدیریست که رفاهیت بندگان
خدا منظور دارد و فسق او بر دیگری متعدی نباشد اعتقاد بحقیت خلافت از این
لازم نمی آید و من ثم یعلم ان من قال العدالة لیست واجبة عند اهل الحق و یجتمع
الفسق و الامامة علی مذهبهم اخطا خطاء ظاهر العدم فرقهم بین ابتداء الامامة و بقائها
و لم یعلم انه لا یلزم من عدم عزله للضرورة المذکورة اجتماع الامامة و الفسق و الا لزم
اباحة المیتة و الدم و لحم الخنزیر مطلقا فی الشریعة النبویة صلی الله علیه و آله و سلم و جواز
اجتهاد من یخلو عن العدالة و القدرة علی استنباط المسائل عند الاصولیة بالجملة
فرستادن مسلم بن عقیل بعد از طلب اهل کوفه بنیت دفع فساد آن بدبختان
بود که سنت سنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تبدیل و بندگان خدا را خوار و ذلیل کرده
بودند و هرگاه در اثنای راه خبر شهادتش و تفرق قدمای امامیه بسمع اقدس
رسید قصد مراجعت فرمود و فرزندان عقیل قبول نکردند و بلشکر یزید پلید

[illegible] هر چند منحصر است که بسوی [illegible] آنرا دارد و با بجانب [illegible]
[illegible] تعاقب آنجناب [illegible] کنند و قول او را هرگز قبول نکرد
چون دید که آخر کار [illegible] اثری بجز به سعادت ازلی بیرون آمده بر کار
سعادت انتساب امام همام آویخت و معذرت نموده برگشت و [illegible]
ثبات قدم ورزیده بدرجه شهادت فائز شده وقتیکه حضرت متصل کوفه رسیده
گفت ان عبد الله بن زیاد ارسلنی الیک و امرنی ان لا افارقک حتی [illegible]
علیه و انا والله کاره فما یمکننی الرجوع الی الکوفة ولا سبیل الی منازلة [illegible]
الحسین [illegible] بلا فنزل بها فی الیوم الثامن
اقدس ی در [illegible] همه کتب معتبره امامیه مروی است خواص ایشان
انکار ندارد و با عوام کاری نیست انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا حاصل
که قتال آنجناب با آن گروه اشقیا دفاعا عن نفسه محافظة علی اهل بیته بوده که
جمله ضروریات و مستحبات است اقول اما قوله هرگاه اینقدر ذهن نشین شد
الذین شرط امامت که نزد جمهور اهل سنت مقرر گشته بلکه اجماع بر آن
کرده اند باید شنید [illegible] چند و شش است چند وجه اول آنکه لا نسلم که عدالت
الاطلاق [illegible] امامت باشد و اشتراط آن فی الجمله مقصود ایشان [illegible]
ولا یسمن [illegible] الخطاب و شرطها ان یکون رجلا حرا بالغا عاقلا
قرشیا و کونه من [illegible] هاشمی لیس بشرط و کذا [illegible] لیس بشرط و العدالة

شرط الكمال عندنا وعند الشافعي شرط الانعقاد حتى كره تقليد الامامة الفاسق ولكن
ينعقد ولو ارتكب الامام كبيرة لم يستحق العزل عندنا وعند الشافعي ينعزل و
ايضا التقوى شرط الكمال فلا ينعزل الامام بالفسق وعند المعتزلة شرط الجواز
فينعزل به و در شرح مقاصد مذكور است فاذا مات الامام وتصدى الامامة
من يستجمع شرائطها عن غير بيعة واستخلاف وقهر الناس بشوكته انعقدت الخلافة
له وكذا اذا كان فاسقا او جاهلا على الاظهر وظاهر است كه فسق منافی عدالت است
پس اجتماع هر دو وصف در ماده مشخصه [illegible] ندارد و ایضا متصل بعبارت سابقه
در شرح مذکور چنین گفته ویجب طاعة الامام ما لا يخالف حكم الشرع سواء كان
عادلا او جائرا الى ان قال واذا ثبت الامامة بالقهر والغلبة ثم جاء آخر فقهره وعزله
وصار القاهر اماما ثم قال ولا ينعزل الامام بالفسق والاغماء و[illegible] در عقائد
نسفیه وشرح آن که از شارح مقاصد است چنین است ولا ينعزل الامام بالفسق اى الخروج
عن طاعة الله تعالى والجور اى الظلم على عباد الله تعالى لانه قد ظهر الفسق وانتشر
الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء الراشدين والسلف كانوا ينقادون لهم
ويقيمون الجمع والاعياد باذنهم ولا يرون الخروج عليهم ولان العصمة ليست بشرط
الامامة ابتداء فبقاء اولى انتهى وحاصل این عبارات که با علامی [illegible] ندا میکنند بر
جواز خلافت فاسق وجاهل وجابر وقاهر [illegible] و[illegible] مقرون
بقبول است بر صحت خلافت یزید کذا فی ثمرة الخلافة تالیف مولانا محمد [illegible]

[illegible] فرموده اتفق السلف [illegible] قبول احكام الخلفاء فيما استطاعوا انا لم
[illegible] بعد ما حصل الاتفاق عليهم انتهى
كلامه و ازين عبارت اتفاق اجماع سلف صالحين بر قبول احكام خلفاء ثلثه سفيان فاش
ظاهر میشود و پس ادعای اجماع بر عدالت خلیفه که صاحب مواقف و شارح آن نموده
از درجه اعتبار ساقط خواهد شد علاوه برین میگوییم که دایره اجتهاد [illegible]
سلف صالحین مستحکم شده بآنقدر [illegible] است که ابطال عدالت [illegible]
آیا نمی بینی که ام المومنین عائشه [illegible] محاربه بنفس [illegible] و قتل جمیع
[illegible] ان تکون باحمیر بسبب اجتهاد معذور [illegible]
که [illegible] بن ابی سفیان در محاربه آنحضرت و قتل بسیاری
از تابعین و صحابه با وجود نص تقتلک الفئة الباغیة ماجور و مثاب شده پس بزید
بیچاره که بر امام زمان خروج نکرده چگونه از حیطه عدالت بیرون خواهد رفت و
ثبوت اجتهاد او بعد استخلاف معاویه مجتهد و قول او لما رایت من فضله البته
محل اشتباه نیست و اگر اجتهادات خلفای سابقین در باب اسقاط حد و قصاص
خالد بن الولید و تحریم متعتین و تخلف از جیش اسامه و ضرب و اهانت صحابه
[illegible] بانجامید و وهم آنکه از عبارت سابقه تاریخ
[illegible] خلفای عباسیه متفق علیه بلکه منصوص [illegible] سنت
[illegible] شرح قول [illegible]

ملا باره میفرماید و قد استشهد علی رضی الله عنه علی رأس ثلثین سنة من وفاة
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی [illegible] و من بعده لایکون خلفاء بل ملوکا
و امراء [illegible] لکن اهل الحل والعقد من الامة قد کانوا متفقین علی خلافة
الخلفاء العباسیة و بعض المروانیة کعمر بن عبد العزیز مثلا و لعل المراد ان الخلافة
الکاملة التی لا یشوبها شیء من المخالفة و میل عن المتابعة یکون ثلثین سنة
و بعدها قد یکون و قد لا یکون انتهی و ملا جلال در شرح قول مذکور میفرماید
والمراد بالخلافة الخلافة الکاملة و هی الخلافة الحقیقیة الخالصة عن شوب الفساد
فلا ینافی ذلک تسمیة الائمة من اهل الحل والعقد [illegible] بعدهم خلیفة ولا ما ذکر الفقهاء
من انه یجوز اطلاق خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السلطان انتهی و ازینجاست که اگر علما
اهل سنت نام یزید را داخل اسامی خلفا نموده اند پس فاضل مجیب را که مدعی
عدالت خلفا و اجماعی بودن آنست لازم که بدلیل مقبول اثبات عدالت خلفا
عباسیه و مروانیه نماید تا بهمان دلیل عدالت یزید ثابت نموده شود سوم
آنکه اگر یزید عادل نباشد و خلافت او غیر مسلم شود لازم آید خلو زمان از
خلیفه و امام و آن خلاف حدیث متفق علیه من مات و لم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة است که بطرق عدیده در کتب فریقین وارد شده و ملا سعد تفتازانی
در شرح عقاید نسفیه میفرماید فان قیل فعلی ما ذکر من ان مدة الخلافة ثلثون سنة
یکون الزمان بعد الخلفاء الراشدین خالیا عن الامام فتعصی الامة کلهم و تکون

[illegible] قلنا قد سبق ان المراد بالخلافة الكاملة ولو سلم فعلى ذو الخلافة نبقيه [illegible]

[illegible] للقوم بل مرة بعد من عمر ان الخليفة [illegible]

[illegible] ولهذا يقولون بخلافة الائمة الثلثة دون امامتهم [illegible] بعد الخلفاء العباسية فالامر

مشکل ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که بعد انقضای ایام خلافت خلفای

عباسیین البته اشکال لازم می آید و قبل ازیشان خلو زمان از امام ثابت نیست [illegible]

است که برای جناب سید الشهدا [illegible] اهل و عقد منعقد نگردیده [illegible]

موت خلیفه پنجم یا ششم خال المؤمنین [illegible] سوای یزید کیست که خلیفه [illegible]

باشد [illegible] اگر [illegible] اهل و عقد فاسقی و ظالمی را اختیار

اقول بر فرض و تسلیم عدم اطاعت چنین خلیفه می پرسم که چنین کسی از اهل

و عقد که خلاف اجماع برعم صحیح نموده و غیر مستحق را امام بحق دانسته کافر خواهد

شد یا فاسق و همچنین خلیفه سابق که کافر یا فاجر را خلیفه خود نماید از دائره اسلام [illegible]

بیرون خواهد رفت یا نه احد الشقین اختیار فرمایند و بدلیل مقبول بیان نمایند و آنچه نوشته اند

که ثبوت امامت به بیعت اهل حل و عقد و استخلاف برای همان کس است که شروط

مذکوره در وی موجود باشد بر تقدیر تسلیم موجب سوء ظن از اهل حل و عقد میشود

[illegible] خلافت [illegible] بسیار دیده برین تقدیر ثبوت خلافت خلفای اربعه

[illegible] از ید و خلافت [illegible] است والحمد [illegible] مطالب [illegible]

اگر چنانچه [illegible] کرام بودند [illegible] الفقه

باشتراط عدالت در امام معلوم نباشد و صحیح غیر مصیب را معلوم باشد بلکه [illegible]

جناب سید الشهداء نیز فسق یزید ثابت نیست والا اورع صحابه ملت بیعت [illegible]

اعظم غدر نامی شمرد و ازینجا ظاهر شد که آنچه نوشته اند که لا امامة من الفسق [illegible]

متغلّطه بعض نیست و لا یلزم فسق جمیع اهل الحل والعقد الذین بایعوا الخلفاء

العباسیین واقاموا الجمع والاعیاد بامرهم و بطلان صلوتهم و صلوة من صلی

بهم مما لا یخفی **قوله** اری اگر ازین وقت فسقی و ظلمی بظهور رسید بعد از

عادل بارشد الخ **اقول** قطع نظر از [illegible] عقاید النسفیه لا ینعزل الامام بالفسق

و عبارات تفتازانی و دیگر عبارات که سابق مذکور شد و الا ان صریحه بر عدم جواز

عزل امام فاسق دارد میگوییم که اگر فسق یزید از بدو عهد او ثابت باشد

لازم آید فسق صحابه کرام که بیعت یزید علی بیعة الله والرسول نموده بودند

و همچنین لازم آید فسق کسانیکه اطاعت خلفای عباسیه مینمودند و جمع

و اعیاد با جازت انها بجا می آورند و دلالت عبارت صاحب مواقف که

استدلال بآن نموده اند بر مطلوب صحیح غیر مسلم است زیرا که در ان عبارت

واردست مثل ان یوجد منه ما یوجب اختلال المسلمین و انتکاس امور الدین و برای

یزید [illegible] ضلال المسلمین و انتکاس امور دین قبل از شهادت جناب سید الشهداء

ثابت نیست لا بد لهذا من دلیل **قوله** و همچنین [illegible] مذهب امامیه در باب

شخصی که او [illegible] و هرگز [illegible] باشند الخ اقول [illegible] افاده [illegible] ناشی از

از عدم اطلاع او بر مذهب امامیه است زیرا که هر کسیکه بر کتب اصول فقه علمای فرقه
ناجیه مطلع است میداند که اجتهاد موقوف بر فرض فاسقی [illegible] و عدم اعتبار منصوص و منوط
باختیار [illegible] بلکه هر کسیکه او را قدرت قدسیه و قدرت استنباط مسائل
فرعیه از ادله تفصیلیه حاصل شود او مجتهد است خواه کسی او را برگزینند و خواه
چنانچه امامت امام بعد عصمت و معجزه ثابت می شود خواه کسی او را امام دانند
و خواه نه پس قیاس اجتهاد بر خلافت قیاس مع الفارق است که تا آسمان و
کجا ریسمان و ازینجاست که کسی از علمای اصول نگفته که اجتهاد موقوف بعقد
مجتهد است بخلاف خلافت که کافه علمای اهل سنت قائل به ثبوت آن به
اهل حل و عقد گردیده اند قوله در کتب دیگر از علم کلام مذکور است که هر گاه
از پادشاه فسق بظهور رسد الخ اقول قطع نظر از عبارت سابقه دال بر عدم
جواز عزل فاسق و ممانعت ابن عمر از خروج که شواهد عدول بر لقای خلیفه
فاسق است میگوئیم که بدون اثبات فسق یزید از بد و خلافتش و قبل قتل جناب
سید الشهدا و قتل اهل مدینه و بدون تفسیق و تکفیر اهل مدینه و اهل شام و تفسیق بلکه
تکفیر معا و بیعت مجتهد الاسلام اثبات شهادت جناب سید الشهدا بر مذاق اهل
سنت ممکن نیست و آنچه گفته که تکلیف فاسقی یا کافری که هنوز مستولی و غالب نگشته
الخ بعد تسلیم فسق یزید میگوئیم که استیلائیکه برای یزید حاصل بود برای خلفای اربعه
[illegible] چنانچه [illegible] بنی حنیفه و قوم مالک نویره خارج خلافت

نیست و [illegible] اهل شام از جناب [illegible] ولایت مآب غیر قادح در بنا
همچنین انحراف [illegible] قادح خلافت [illegible] شد و بعد آمدن این بنیاد بالمدینه
و شهادت حضرت مسلم انحراف اهل کوفه نیز برطرف شد و تسلط [illegible] عامل کرده
بود و پس در حال تسلط و قهر و غلبه یزید لابد که بر مذاق اهل سنت جهاد و جناب سید الشهدا
با قوم یزید درست نباشد لعن الله یزید و علی قوم یزید و آنچه نوشته که فا[سق]
[illegible] بزور شمشیر خود غالب گردد [illegible] باشد جواز خلافت و خلفا را الا خلعش
با آنچه مخالف شرع نیست با وجود [illegible] هم بر تقدیر تسلیم الحد
عدیده است که دلائل آنها تحریر نمود لازم که توقف وجوب اطاعت فا[سق]
و جاهل بر حال ضرورت و ناچار بدلیل ثابت نماید کیف و عبارت تفتازانی
و دیگر علما عموما دلالت بر جواز اطاعت امام فاسق دارد و آنچه نوشته که اعتقاد
بحقیت خلافتش لازم نمی آید منافی قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله
و رسوله و لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع الخ است و همچنین تابعین و تبع تابعین که اقامت
جمع و اعیاد باذن خلفای عباسیه نمودند اگر قائل بحقیت خلافت آنها
نباشد صحت عبادات تابعین و غیره محل اشکال است اما قوله و
من قال العداله لیست بواجبة عند المخالفة
فقطع النظر عما فیه من السماجة و الرکاکة یکذبه
ما تلونا علیک [illegible]

به نیت دفع فساد آن سیه بختان بود که سنت سنیه پیغمبر را تبدیل الخ اقول اولاً بیان
نمایند که از یزید در بدو خلافتش تبدیل کدام سنت سنیه حضرت خیر الانام
و ذلیل شدن کدام بنده از بندگان ملک علام واقع شده که جناب سید الشهدا امام
برای دفع فساد آن متوجه گردید و ثانیاً بفرمایند که بعد دریافت شدن خبر
شهادت حضرت مسلم و تفرق اهل کوفه جناب سید الشهدا که بزعم سامی قصد
مراجعت فرموده بود اگر رفع تسلط او واجب بوده کما ادعیت اولاً پس انکار
اولاد عقیل سقوط وجوب آن نمی تواند شد والا انهدم ما اسسته سابقا
و ثالثاً میگوییم که ممانعت ابن عمر ازین امر خیر و حمل آن بر طلب دنیا که سابق
از تاریخ الخلفا مذکور شد از چه راه بود و آیا عبد الله ابن عمر را که اورع صحابه بود
تبدیل سنت سنیه خیر الانام و خوار و ذلیل کردن بندگان ملک علام مطبوع و
مرغوب بود فلیضحک قلیلا و لیبک کثیرا باقی امور که صاحب آنرا مذکور ساخته از
محل بحث خارج است فلا اعتنا به لا یلیق اما آنچه نوشته که حاصل آنکه قتال
آنجناب دفعاً عن نفسه بوده قطع نظر از منافات این وجه از وجه سابق میگوییم
که حفاظت نفس و اهل بیت باختیار بیعت یزید با اهل وجوه ممکن بود پس چرا امام
حسین بیعت او اختیار ننموده و مفارقت دیار اختیار فرمود چنانچه بنابر مزعوم
صاحب عبد الله بن زبیر [illegible] و با بیعت ننموده بود و از جهاد حضرت
امیر [illegible] اهل بیت از جمله ضروریات بوده ابن مالکی که [illegible] قتل مسلمین الا

بسیف جده ای لانه الخلیفة والحسین باغ علیه والبیعة سبقت لیزید الخ که سابق از شرح
قصیده همزیه ابن حجر منقول شد و لفظ اول خارجی خرج فی الاسلام که مصداق
روایات معتمده اهل سنت است نیز اسمع عجب
نداشتم که شیر خدا را با کثرت و شجاعت قبیله بنی هاشم که سالم از رده بودند و بیعت
اکثری از صحابه و اقرار ملائکه با غایت اضطراب و مواعید و مواثیق آنجناب در باب
حفظ ناموس حضرت سیده و اولاد امجاد ایشان و اختیار رتق و فتق کارخانه
زمین و آسمان در ذلیل کردن اعدا خود و تمامی اهل بیت با آنکه تحریف قرآن
تبدیل شریعت و تهمت نالائق بدشمنان سیده نساء عالمیان شهادت ایشان
سقط شدن محسن و سوختن مهبط وحی و غصب ام کلثوم نوبت رسید حالانکه
فسخ نکاح کافر با مومنه و جواز نقض بخطوط اهل استحسان آن در سفهاء معتمده فریقین
مصرح گشته کدام عذر بوده که مثل چنین رحم پرده نشین شدند و مانند خائنان
در خانه گریختند اقرار نشد و یا وجا بلتا و جا بلسا بمقتضا قول او تعالی الم تکن
ارض الله واسعة فتهاجروا فیها خالی از نهایت رذل عداوت بوده باشد که خود
امام مهدی و تمامی اولاد امجاد ش بلا منازعت حکم رانی میفرمایند دوران و اگر
همه مانند انتساب اغوال و ارباب ...
مستبعد محال است و لما بطل فالملزوم مثله
عنه شاب ...

الدهلوی رح فی تالیفه المسمی بسر الشهادة الحسنین **قوله** ندانم که شیر خدا را بآن زور و شجاعت قبیله بنی هاشم که سالم آزرده بود نداد **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه کتب معتمده اهل سنت مملو و مشحون است از روایاتیکه دال بر عدم رضای جناب ولایتمآب ببیعت ابوبکر و غضب او وارد چنانچه بعضی روایات بطریق نموذج درین مقام منقول می شود در کتاب صحیح بخاری که بزعم اهل سنت اصح الکتب بعد کتاب الباری است حدیثی طولانی متضمن طلب فدک مذکور است که بعضی فقرات آن درین مقام نقل نموده می شود فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فوجدت فاطمة علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت وعاشت بعد النبی صلی الله علیه وسلم ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا ولم یؤذن بها ابابکر وصلی علیها وکان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته ولم یکن یبایع تلک الاشهر فارسل الی ابی بکر ان ائتنا ولا یاتنا احد معک کراهیة لمحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل علیهم وحدک فقال ابوبکر وما عسیتهم ان یفعلوا بی والله لآتینهم الخ این عبارت حدیث دلالت بر فوائد عدیده دارد اول غضب جناب سیده که مصداق من اغضبها فقد اغضبنی است و هجران و عدم تکلم با او مدت حیات خود دوم دفن کردن جناب امیر آن معصومه مظلومه را وقت شب و اذن ندادن با بوبکر سوم آنکه جناب امیر را در حیات جناب سیده

تفریح

رو داری بود و بعد وفات آن معصومه استنکار وجوه ناس از آنحضرت شد چهارم
التماس مصالحه و مبایعه ابو بکر بر استنکار وجوه ناس پنجم طلب ابو بکر تنها و کراهیت
حضور عمر و ممانعت خلیفه ثانی از آن پس اهل انصاف [illegible] باید
که غضب آن معصومه بر ابو بکر و هجران او ما دام الحیوة با وجود حقیت خلافتش
از سیده نساء اهل جنت بیشتر اند شد و با وجود اینکه نماز جنازه وظیفه سلطان
و خلیفه بود اذن ندادن ابو بکر برای نماز جنازه و وقت شب دفن نمودن
آن معصومه با وجود علم بحقیت او از مثل نفس رسول ممکن است آیا عاقلی دین دار تجویز
خواهد کرد که جناب امیر کل امیر مصداق علی مع الحق والحق مع علی تا عرصه شش ماه
بیعت امام حق ننموده خود را معاذ الله داخل من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة بسازد کسیکه به پاس مطهر جناب رسالت مآب اعتنایی بجال خلافت نفرتا
و با اصحاب سقیفه شریک نشود چگونه بعد عرصه شش ماه و بعد استنکار وجوه ناس التماس
بیعت از امام بحق خواهد نمود هیهات هیهات تعصب و عناد بصر بصیرت اهل سنت را
کور ساخته که درین مقامات دست از انصاف بر داشته اند و ابن اثیر در نهایه
میفرماید فی حدیث علی لنا حق ان نعطه نأخذه وان نمنعه نرکب اعجاز الابل وان
طال السری الرکوب علی اعجاز الابل شاق ای ان منعنا حقنا رکبنا علی الابل مرکب المشقة
صابرین علیها وان طال الامد وقیل اعجاز الابل مثل لتأخره عن الحق الذی کان له
وتقدم غیره وانه یصبر علی [illegible] وان طال امده ای ان [illegible]

وان اخرنا صبرنا على الاثرة وان طالت الايام الخ ملاحظه نمایند که این کلام معجز نظام
جناب امام همام دلالت تمام دارد بر عدم رضا بر بیعت خلیفه اما صبر نمودن
بطریق ... الا حق دلیل صریح ست بر اینکه آنحضرت امامت را
حق خود میدانست و علامه تفتازانی در شرح مقاصد میفرماید و فی ارسال ابی بکر و عمر
وعمر ابا عبیدة بن الجراح الی علی رسالة لطیفة رواها الثقات باسنادٍ صحیح تشتمل علی
کلام کثیر من الجانبین وقلیل غلظة من عمر رضی الله عنه وعلی ان علیا علیه السلام جاء
الیهما و دخل فیما دخلت فیه الجماعة وقال حین قام عن المجلس بارک الله فیما ساءنی
وسرکم پس اهل انصاف بفرمایند که اگر آنحضرت راضی بر بیعت ابو بکر بود کلام کثیر
از جانبین و غلظت از طرف خلیفه ثانی چرا واقع شد و کلام صدق نظام بارک الله
فی ما ساءنی وسرکم که دلیل صریح بر عدم رضا است چرا جناب امیر فرمود و از
عمده شواهد عدم رضامندی آنحضرت بر امامت ابو بکر خطبه شقشقیه است که در نهج البلاغة
واقع و تصحیح آن خطبه بلکه تمام کتاب نهج البلاغة در کلام بسیاری از اهل سنت واقع
شده چنانچه علامه قوشجی در شرح تجرید در شرح قول ماتن و افصحهم لسانا نوشته علی
ما یشهد به نهج البلاغة الخ و علامه تفتازانی در شرح مقاصد فرموده و ایضا هو افصحهم لسانا
علی ما یشهد به کتاب نهج البلاغة و ملا یعقوب در شرح تهذیب گفته من اراد مشاهدة
بلاغته و مسامعة فصاحته فلینظر الی کتاب نهج البلاغة ولا ینبغی ان ینسب هذا الکلام
الی رجل شیعی و ملا احمد کازرونی در مفتاح فرموده اعلم ان علمه لا یوازی علم احد و فضائله

لاتشاکل فضائل احد بعد محمد ومن جملتها کتاب نهج البلاغة وابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغة بدلیل وبرهان ثابت نموده که نهج البلاغة کلام آنحضرت است وعلاوه
بر تصریحات این علما فیروزآبادی در قاموس در ضمن لغت شقشقه نسبت خطبه شقشقیه بطرف
آنحضرت نموده وابن اثیر جزری در نهایه در پانزده موضع اسناد آن خطبه بطرف
آنحضرت نموده ومحمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت جذ الکفة ومنه حدیث علی اصول
بید جذاء کنی به عن قصور اصحابه وتقاعدهم عن الغزو ونیز ذکر این خطبه ابن عبد البر در
کتاب عقد وابو هلال در کتاب اوائل وابو علی جبائی در کتاب خود وغیر ایشان
نموده اند وبعض فقرات آن خطبه اینست والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم
ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها
ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء
یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح مومن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا
احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا الخ حضرات اهل سنت در
عبارات این خطبه بلیغه تامل فرمایند که هر فقره از فقرات آن دلالت بر عدم رضای
آنحضرت بر خلافت ابوبکر وجبر نمودن بکمال اکراه دارد وجمال الدین محدث
در تاریخ روضة الاحباب که فاضل دهلوی نسخه مصححه آنرا بهترین سیر دانسته نوشته
گویند که چون مهاجر وانصار واهل مدینه گروه گروه شرف بیعت آنحضرت دریافتند
امیر المومنین روز جمعه بر منبر رسول برآمده خطبه در غایت بلاغت وفصاحت

انشا فرمود گویند اول آن خطبه این بود الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه
این خطبه نیز دلالت صریح بر حقیت خلافت آنحضرت و غاصب بودن ابوبکر و غیره
دارد پس هرگاه کتب معتمده اهل سنت مملو و مشحون از چنین روایات باشد و اجماع
فرقه حقه شیعه بر آن منعقد باشد علمای اهل سنت را لازم است که جواب تقیه نمودن
آنحضرت با وجود کثرت شجاعت و شرکت بنی هاشم بحیز تحریر آرند و ترک احادیث
متفق علیها و اختیار روایات منفرده بهاشم جان انصاف و اعتساف صاف
است دوم آنکه جناب ولایتمآب در باب ترک جهاد منافقین بمقتضای آیه وافیه
هدایه لکم فی رسول الله اسوة حسنة تاسی بجناب رسالتمآب فرموده آیا نمی بینی که
آنحضرت که بالاتفاق بین الفریقین اشجع و افضل از جناب امیر بود در ابتدای نبوت
حق و اظهار آن نفرمود و بعد اظهار چه آزارها که از دست کفار نکشید چنانچه
جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب نوشته در این سخن بودند که حضرت پیدا
شد و طواف خانه آغاز کرد و چون ویرا دیدند از غایت غیظ و غضب که داشتند همه
یکبار بر سر آنحضرت ریختند و گفتند تویی که سخنان در حق ما و بتان ما گفتی. فرمود
آری منم آنها گفتم و میگویم مردی را دیدم که گوشه ردا ویرا گرفت و در گردن
آنحضرت به پیچید چنانچه راه نفس بر وی تنگ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاضر
بود فریاد بر آورد و در گریه افتاد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد
جاءکم بالبینات من ربکم و دست از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز داشتند و روی به ابوبکر.

نهادند و محاسن وی را گرفتند و چندان بر وی زدند که سرش شکسته شد
و در روایتی است که چندان نعلین بر سر و روی و سایر اعضاء وی زده بودند
که بیهوش شد و افتاد سبحان الله از جناب رسالت مآب با صفت کمال شجاعت
و حصول مرتبه نبوت و رسالت و اعانت ملائکه و نصرت جناب رب الارباب
ممکن نشد که عوض سوء ادب از کفار قریش بگیرد و نیزه و شمشیر ابوبکر بیچاره را
از پا و پوشش کاری نجات دهد باز جمال الدین محدث میفرماید عبد الله بن
مسعود رضی الله عنه گوید که ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که دعا بد کرده
باشد بر قریش الا یک بار که نزد خانه کعبه نماز میگذارد و ابوجهل با گروهی از
قریش در مجالس خویش نشسته بودند و در آن حوالی جزوری کشته بودند
و مشیمه وی آنجا افتاده بود و ابوجهل لعین گفت کیست که برود و آن مشیمه را هم
چنین با خون و سرگین بیارد و در وقتیکه محمد بسجده رود آنرا بر میان
هر دو شانه وی نهد بدبخت ترین قوم یعنی عقبه بن ابی معیط روان شد
و آن مشیمه را برداشت و بیاورد و بایستاد تا زمانیکه حضرت بسجده رفت در
میان هر دو شانه وی نهاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سجده توقف فرمود
و ایشان می خندیدند چنانکه نزدیک بود که از نهایت خنده بر بالای یکدیگر
افتند الهم و عجباه جناب سید المرسلین و اشجع اولین و آخرین با وجود اعانت
الهی و نصرت ملایک عنزتها یی چگونه قتال کفار قریش نفرمود و کشتن ایشان

مرا

شتر بر پشت مبارک خود که مستلزم هتک آنحضرت و هتک اسلام بر اهل اسلام است
گوارا فرمود و نیز محدث مذکور در وقایع سال ششم نوشته که درین سال عم
آنحضرت [illegible] المطلب بشرف اسلام مشرف شد و سبب اسلام وی
آن بود که روزی ابو جهل پیغمبر را ایذا بسیار رسانید و دشنام داد و آنحضرت
تحمل فرمود و جواب وی هیچ نگفت الحق حضرات اهل سنت بفرمایند که استماع
دشنام به هیچکس گوارا نمی شود چگونه سید انام با وجود شجاعت تمام و اعانت
حضرت ملک علام و تایید ملائکه عظام استماع دشنام گوارا فرمود و از تیغ بیدریغ
قتل آن ملعون و دیگر لئام نه نمود و نیز محدث مذکور میفرماید مشرکین اتفاق کردند
که پیغمبر را هلاک کنند این خبر به ابوطالب رسید بنو هاشم و بنو مطلب را جمع کرد و از
صورت حال واقف گردانید و از ایشان در باب محافظت و حمایت پیغمبر
موافقت خواست همه اجابت نمودند پس ابو طالب پیغمبر و اصحاب و سایر بنو هاشم
و بنو المطلب را در شعب خود آورد بجهت احتیاط بر محافظت آنحضرت الی ان قال
القصه کفار در آن شعب ایشان را محاصره کردند و هرگاه که یکی از ایشان از آن
شعب بجهت مهم بیرون آمدی لت میکردند و ایذا مینمودند الحمد لله ندانم که رسول خدا
را با کثرت و شجاعت قبیله بنی هاشم و بنی مطلب رجوع اکثری از صحابه مثل ابوبکر
صدیق و عمر فاروق و اقرار ملائکه باعانت آنجناب و مواعید و مواثیق آنحضرت
در باب حفظ اسلام و اختیار رتق و فتق کارخانه زمین و آسمان در ذلیل کردن

اعدای خود و تمامی اهل اسلام تا آنکه نوبت بانداختن ردا در گلوی مبارک و
دشنام نوازی بدشمنان آنحضرت رسید کدام عذر بود که مثل چنین رحم پرور
نشین شدند و از شعب ابوطالب برون تشریف نه آوردند تا صحابه لبت
نشوند الی آخر ما قال محصل کلام و ملخص مرام آنکه انبیای کرام و اوصیای
عظام در اقوال و افعال خود منقاد اوامر و نواهی جناب اقدس الهی میباشند
بر حینیکه مامور بجهاد و قتال بودند بان اقدام کردند و حینیکه بترک جهاد و قعود
و کتمان مامور شدند بر طبق آن بعمل آوردند بعضی بذبح ولد و بعضی بعروج
آسمانی مامور شدند و مطابق آن عمل نمودند بلکه گاه هست که حکم الهی درباره
یک پیغمبر باختلاف حکم و مصالح خفیه در اوقات مختلفه مختلف میشود چنانچه جناب
سید ابرار گاهی باختفا در غار و کتمان دین خود محکوم بوده و گاهی باظهار
دین و جهاد مشرکین بلکه در هنگام اظهار شعائر اسلام نیز اکثر امور را بنا بر مصالح
و عدم تیسر اسباب آن ترک فرموده چنانچه حدیث لولا قومک حدیثو عهد بالجاهلیه و
اخاف ان یدخل قلوبهم الشرک لامرت بالبیت فهدم فجعلت له بابین بابا شرقیا و بابا غربیا
فبلغت به اساس ابرهیم بان ناطق هست و در مقدمه افک و تهمت امر شنیع نالایق
که بعایشه شده بود هر چند در بدو امر خواست که بعض ناکسان سزای بد اصحاب باهم
اختلاف ورزیدند و آنحضرت متمکن از انتقام نشد چنانچه در صحیح مسلم در حدیث عایشه
فی قصة الافک نوشته قالت فقام رسول الله صلی الله علیه على المنبر فاستعذر من عبد الله

بن ابی سلول قالت فقال رسول الله علی المنبر یا معشر المسلمین من یعذرنی فی رجل قد بلغ اذاه
فی اهل بیتی فوالله ما علمت علی اهلی الا خیرا ولقد ذکروا رجلا ما علمت علیه الا خیرا وما کان
یدخل علی اهلی الا معی فقام سعد بن معاذ وقال اعذرک منه یا رسول الله ان کان من الاوس
ضربنا عنقه وان کان من اخواننا من الخزرج وامرتنا بقتله قبلنا امرک وضربنا عنقه
قالت فقام سعد بن عباده وهو سید الخزرج وکان رجلا صالحا احتملته الحمیه فقال
لسعد یا سعد بن معاذ کذبت لعمر الله لا تقتله ولا تقدر علی ذلک فقام اسید بن الحضیر و
هو ابن عم سعد بن معاذ فقال لسعد بن عباده کذبت لعمر الله لنقتلنه ان لم تقتله فانک
منافق تجادل عن المنافقین فثار الحیان من الاوس والخزرج حتی هموا ان یقتتلوا
ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یخفضهم قایم علی المنبر فلم یزل رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم حتی سکتوا وسکت انتهی و بر همین منوال است حال وصی بحق که چون
جناب رسالتمآب آنحضرت را از حوادث آتیه و حقد و غنا صحابه با آنجناب خبر داده بود
چنانچه کلام معجز نظام ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی
غیر از شاهد عادل است و آنحضرت را اذن جهاد و قتال نداده بود ولا جرم
صبر نموده جناب رسالتمآب اکثر صحابه را عموما بحدیث بدء الاسلام غریبا
وسیعود غریبا و بتشبیه الامم بنی اسرائیل از گوساله پرستی و ترک خلیفه
بحق که نازل منزله هارون بوده مخبر ساخته بود و بعض اصحاب خاص خود را
مثل حذیفه و ابوذر صراحة اعلام نموده چنانچه در مشکوة شریف در کتاب الفتن

وارد است عن حذیفة قال کان الناس یسالون رسول الله صلعم عن الخیر وکنت اساله
عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا
الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه
دخن قلت وما دخنه قال قوم یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف
منهم وتنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من
اجابهم الیها قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال هم من جلدتنا
ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین وامامهم
قلت فان لم یکن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلها ولو ان
تعض باصل شجرة حتی یدرکک الموت وانت علی ذلک منصفین حضرات اهل سنت
حق سبحانه وتعالی را حاضر و ناظر دانسته اندکی انصاف فرمایند و پرده
غشا از بصر بصیرت دور کنند و در عبارت این حدیث تامل نمایند که دلالت
واضحه صریحه دارد بر اینکه جناب رسالتمآب بعد از خیر که زمان آنحضرت بود خبر از
حدوث شر داده و بعد از ان شر خیر مشوب بدخن و این خبر مطابق نمیشود
الا در صورتیکه زمان خلفای ثلثه از شر مراد باشد و زمان جناب امیر از خیر
و مخالفت قوم عائشه و طلحه و زبیر و معاویه و غیره از دخن مراد باشد و سوای
این احتمال صحیح هیچ احتمال مطابق مضمون این حدیث نیست و نیز در کتاب مذکور
مزبور است و فی روایة مسلم قال یکون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی

بسفنی ویقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس قال حذیفة قلت
کیف اصنع یا رسول الله ان ادرکت ذلک قال تسمع وتطیع الامیر ان ضرب
ظهرک واخذ مالک فاسمع واطع این حدیث نیز دلالت صریح دارد بر اینکه مراد
از ایمه ضاله خلفای ثلثه اند زیرا که حذیفه در اوائل خلافت جناب ولایتمآب
در سنه سی و شش هجری وفات یافته کما فی الاستیعاب و در جامع الاصول
مذکور است ابوذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیف انتم
وائمة من بعدی یستاثرون بهذا الفیء قلت اما والذی بعثک بالحق اضع سیفی علی
عاتقی ثم اضرب به حتی القاک او الحقک قال اولا ادلک علی خیر من ذلک تصبر
حتی تلقانی اخرجه ابوداود انتهی و دلالت این روایت نیز بر بطلان خلافت خلفای
ثلثه و صدور حکم آنحضرت برای صبر مستغنی عن البیان است زیرا که وفات حضرت
ابوذر در آخر خلافت عثمان است پس لابد که هر سه خلیفه مصداق وایمه من بعدی
یستاثرون بهذا الفیء و مورد اضع سیفی ثم اضرب به بوده باشند الحق که با وجود
تحریف مخالفین در آیات و احادیث و تسلط ایشان بر وجود چنین احادیث در
کتب معتبره اهل سنت مثل تربیت حضرت موسی علیه السلام بخانه فرعون است بالجمله
چنانچه حذیفه و ابوذر را اذن جهاد نبود همچنین جناب ولایتمآب را
اذن جهاد از طرف جناب رسالتمآب حاصل نبود و بسبب مفاسد و فتن
که در زمان خلفای ثلثه واقع شدی جناب امیر در توقع آن [illegible] اظهار

فی الامم السابقة هرگاه از تحریر جواب کلام مجیب فارغ شدیم عنان شبدیز
قلم را بسوی جواب تعریضات او معطوف میسازیم فنقول **قوله** تا آنکه تحریف
قرآن وتبدیل شریعت وتهمت نالایق بدشمنان جناب [illegible] سیده الی قوله کدام
عذر بوده **اقول** قول بتحریف قرآن مجید مختص [illegible] اثنا عشریه نیست
بلکه احادیث صحاح اهل سنت بآن ناطق است فی المشکوة عن انس بن مالک
رضی الله عنه ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان وکان یغازی اهل الشام
فی فتح ارمینیة واذربیجان مع اهل العراق فافزع حذیفة اختلافهم فی القرآن
فقال حذیفة لعثمان یا امیر المؤمنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب
اختلاف الیهود والنصاری فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف
ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیک فارسلت بها حفصة الی عثمان فامر
زید بن ثابت وعبد الله بن الزبیر وسعید بن العاص وعبد الله بن الحارث
بن هشام فنسخوها فی المصاحف وقال عثمان للرهط القرشیین الثلثة اذا اختلفتم
انتم وزید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبوه بلسان قریش فانما نزل
بلسانهم ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة
وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة
او مصحف ان یحرق قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت انه سمع زید
بن ثابت قال فقدت آیة من الاحزاب حین نسخنا المصحف قد کنت اسمع رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم یقرأ بهما فالتمستها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری من
المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله فالحقناها فی سورتها فی المصحف رواه البخاری
انتهی پوشیده نماند که ازین روایت چنانچه اختیار نمودن جامع قرآن لغت قریش
را و ترک کردن دیگر لغات که کلام الله بر آنها نازل شده بود ظاهر میشود همچنین
حکم احراق مصاحف نیز مستفاد میگردد پس هرگاه خلیفهٔ ثالث احراق مصحف
که احد الثقلین است نموده باشد اگر خلیفهٔ ثانی احراق بیت اهلبیت که ثقل ثانی
اند نماید عجب نیست چه ظاهر است که مرتبهٔ قرآن زیاده از رتبهٔ بیت اهل بیت است
و همچنین وقوع ظلم بر اهلبیت آنحضرت از کتب معتمدهٔ اهل سنت مستفاد می شود چنانچه
قصد احراق بیت اهلبیت که خلیفهٔ ثانی نموده بود در اکثر کتب اهل سنت وارد شده و
شاه عبد العزیز دهلوی نیز آنرا تسلیم کرده بر تخویف محض حمل نموده است حال آنکه
تخویف و تنبیه بامر نامشروع نامشروع است پس یا التزام ارتکاب اوامر نامشروع را باید فرمود
و این امر بر اصل از اهلسنت مستغرب است و یا بمشروعیت احراق بیت اهلبیت قائل باید شد
فتم الدست وحصل المطلوب مع ما ورد من روايات الاحراق ايضا بخوف التطويل
از ذکر آنها اعراض نموده شد اما روایت اسقاط پس مؤید این روایت است آنچه ابن
اثیر در جامع الاصول در ذکر جناب سیده نوشته هی سیدة نساء العالمین
زوجها علي بن ابي طالب في السنة الثانية من الهجرة في شهر رمضان وبنى عليها في
ذي الحجة وقيل تزوجها في رجب وقيل في صفر وقيل تزوجها بعد غزوة احد فولدت

المحسن والمحسين والمحسن الم و فیروزآبادی در قاموس نوشته شبر کبقم و شبیر کقمیر و مشبر
کمحدث ابناء هارون علیه السلام قیل وباسمائهم سمی النبی صلعم الحسن والحسین والمحسن رضوان
علیهم پس علمای اهل سنت از کتب معتمده خود بیان نمایند که ولادت محسن در
حیات جناب سیده کائنات شده یا بعد آنحضرت و چگونه ولادت او شده و
سببش چه بود و در سیر ملامعین که مشهور به معارج النبوة است مذکور است بتول
را رضی الله عنها از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چند فرزند ارزانی داشت حسن و
حسین و زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن که سقط شد و بآن مرض فاطمه رضی الله
عنها ازین جهان رحلت فرموده وفاتش بعد از شش ماه یا کمتر از وفات حضرت
سید المرسلین با علی علیین واقع شد در مدینه و قبر او فی الحقیقه معلوم نیست انتهی مخفی
نماند که اسقاط محسن و وفات جناب سیده دران عارضه و خفای قبر آن معصومه
دلالت صریح بر ظلم و جور ظالمین دارد و معهذا لاف زنی این قوم باید دید که تا کجا
رسیده و لکن سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شهرستانی در ملل و نحل از
نظام که از علمای معتزله است نقل نموده فقال ان عمر ضرب بطن فاطمة علیها السلام
یوم البیعة حتی ألقت المحسن من بطنها وکان یصیح احرقوها بمن فیها وکان فی الدار
غیر علی و فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام انتهی و میل الی الرفض که شهرستانی
بسنا وآن بطرف نظام نموده مستلزم رفض نیست کما لا یخفی پس اگر بر ...
از تهمت مالا یلیق همین ظلم است و انستکه علمای شیعه باسنا وآن منفرد ...

و جناب رسالت مآب نیز در ظلم کفار گرفتار شده فلا بعد فیه و اگر مراد از ثابت نالائق
امری دیگر است پس حاشا و آن العیاذ بالله سبب خروج از اسلام و از بداهت چه
انکار ضروریات دین مستلزم کفر است حاشا که کسی از علمای فریقین ملتفت آن نموده
باشد و ظاهر است که هرگاه با وصف وقوع ماجرای قصه فدک اصحاب از اهل اسلام اسلام او
نمیتوانند کرد فکیف بما لیس له اثر و انتساب تزویج حضرت ام کلثوم به ابن الخطاب
بثبوت نرسیده و مثل جناب سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه معصومین بوده
و غیر ایشان انکار بلیغ از آن نموده اند و بر تقدیر تسلیم زائد بر تزویج حضرت
رسالت پناه با کفار نیست در تاریخ خمیس دیار بکری که از کتب معتبره اهل سنت
است مسطور که هرگاه اکثری از مردمان بشرف اسلام مشرف شدند ابو العاص
که شوهر زینب بنت رسول خدا بود مسلمان نشد و پیغمبر خدا بنا بر مغلوبیت و ضعف اسلام
اراده فسخ نکاح زینب از ابو العاص نفرمود از اینجا معلوم میشود که ترک فسخ نکاح
زینب بسبب عدم نسخ نبود بلکه بسبب ضعف و عدم غلبه بود و موید این معنی
است عبارت جامع الاصول حیث قال زینب فان خدیجة ولدتها فی الجاهلیة
سنة ثلثین من الفیل و هی اکبر بناته و قیل اکبر اولاده کلهم و زوجها ابن خالتها ابو العاص
بن الربیع فلما اسر زوجها یوم بدر فادت نفسه و اطلق اخذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم
العهد ان ینفذها الیه اتوا بها و ابی ذلک ففعل فخارجت مهاجرة الی المدینة الخ ظاهر است
که اگر آنحضرت را اختیار تام میبود فسخ نکاح ابو العاص میفرمود و مستعد حاضر فرستاد

زینت‌اند و پس اگر وصی آنحضرت بسبب مغلوبیت نکاح دختر خود با کسیکه بظاهر
مسلمان باشد نماید مقام تعجب نیست **قوله** که مثل چنین پرده‌نشین شدند
اقول تعریض فاضل مجیب بذکر فقره مثل چنین پرده‌نشین شده که در بعض
[illegible] مصالح همه از زبان سیده زنان عالمیان ار[illegible] گشته بدفوع
است باینکه جناب امیر علیه السلام و جناب سیده باجماع فرقه حقه اثنا عشریه
از صغائر و کبائر عمدا و سهوا معصوم اند و بنا بر حدیث فاطمه سیده نساء اهل الجنة
و در روایت الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما که در کتب معتمده
اهل سنت وارد شده هر دو بزرگوار افضل امت و سردار اهل جنت اند پس کلامیکه
فیما بین این هر دو بزرگوار واقع شود بعد تسلیم صحت آن ماول خواهد بود بمثل
کلام حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام چنانچه بیضاوی در تفسیر خود
بذیل تفسیر آیه و اخذ براس اخیه یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی نوشته ای بشعر راسه
قبض علیها یجره الیه من شدة غیظه و فرط غضبه لله تعالی و کان علیه السلام حدیدا
خشنا متصلبا فی کل شیء فلم یتمالک حین راهم یعبدون العجل انتهی کلامه و معلوم
است که کلام جناب سیده که از جناب ولایت مآب فرموده بر تقدیر تسلیم نسبتی
از گرفتن ریش و موی سر و کشیدن آن بغیظ ندارد پس اگر این حرکت حضرت
موسی از راه غضب بود چنانچه بیضاوی و علامه زمخشری و دیگر مفسرین
نوشته اند و مع هذا باعث حط مرتبه حضرت موسی و حضرت هارون نشده

کلام جناب سیده نیز باعث حط مرتبه آن معصومه و جناب ایشان نخواهد شد اگر کسی گوید
این حرکت حضرت موسی برای اظهار عظمت گناه بنی اسرائیل و تنبیه آنها بود گویم
کلام جناب معصومه نیز بر همین نهج خواهد بود و معلوم و مشاهد است که بسا امور
برای تنبیه دیگران واقع میشود آیا نمی بینی که لفظ عفا الله عنک در حق جناب
رسالت مآب وارد شده حال آنکه هیچ گناه از آنحضرت ثابت نیست و
غرض از آن تنبیه صحابه مثل ابوبکر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی واسمعی
یا جاره و مصرعه ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنود مشهور و بر السنه خواص
و عوام مذکور است پس غرض جناب سیده ازین کلام همین بود که سامعین معلوم
نمایند که اخذ فدک بسبب روایت موضوعه لا نورث مانرکناه صدقه نیست
بلکه محض از راه ظلم و غصب است پس اگر فاضل مجیب را در پرده اعتراض بر فرقه
حقه اعتراض نمودن بر حضرت موسی و حضرت هارون و خروج از دائره اسلام
منظور است چشم ما روشن والا ما به الفرق فیما بین موسی و هارون و جناب امیر
و جناب سیده بنا بر مذهب فرقه حقه اثنا عشریه ثابت نماید خلاصه آنکه چون
عصمت هر دو جناب نزد فرقه حقه و عدالت و اهل جنت بودن نزد شما ثابت
است تاویل اقوال و افعال ایشان بجا و مستحسن بخلاف مشایخ شما که باعتراف شما
غیر معصوم و نزد ما غیر مسلم بودند پس اقوال ایشان واجب التاویل نباشد
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا بعد تمهید این مقدمه میگوییم که اکنون

شمارا آنچه چاره و گریزگاه است در باب خشونتهائیکه خلیفه ثانی قولا و فعلا نسبت

بجناب رسالت مآب بعمل آورده مثل اعتراض او در روز حدیبیه بر مصالحه آنحضرت

... در نبوت و تلفظ بکلام ضلالت نظام انّه لیهجر بنبی مکرم حقا و

مانند کشیدن جامه آنحضرت در حال نماز بر ابن ابی سلول و قول او یهجر و غلبه

الوجع کما فی الکتب المعتبرة و چه چاره خواهند کرد در باده لکدزدن خلیفه اول

بحضرت عائشه که باعث درد و خفت اوشان شده حال آنکه لکدزدن

باعث هتک هر مومن است چه جای لکدزدن بام المومنین صدیقه کبری زوجه

محبوبه رسول خدا که بر تقدیر ثبوت ایمان خلیفه اول والده ماجده اوشان

بود و طرفه اینست که لکدزدن هم وقتی واقع شده که سر مبارک جناب رسالتمآب

در حجر ایشان بود و این امر مستلزم سوء ادب نسبت بسید عرب است و با این

همه باعث حط رتبه صدیق و ام المومنین نمیشود و چه خواهند گفت در کلام صدق

نظام ام المومنین عائشه در حق فرزند ارجمند شدید الحیا خلیفه ثالث مقتول

جور و جفا اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا که در نهایه ابن اثیر مذکور است و چه خواهند گفت

در قول حضرت عباس در حق جناب امیر اقض بینی و بین هذا الکاذب الغادر

... صحیح مسلم مذکور است پس هرگاه این همه امور باعث انحطاط رتبه قائلین

نباشد قول جناب سیده که معانی صحیحه و محامل صریحه دارد چگونه باعث تقریر

خواهد بود قوله آخر مانند دیار حبائقا و ... الم اقول ... و اما در

زمانی از آیه وافی هدایه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و یا ایها الذین آمنوا

اتقوا الله وکونوا مع الصادقین وحدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة

جاهلیة واحادیث اثنا عشر خلیفه که متفق علیهما بین الفریقین است و احادیث معتبره

دیگر ثابت است پس لابد که امام این زمان حی وموجود باشد وهو المطلوب واکثر

علمای اهل سنت تصریح بولادت باسعادت آنحضرت نموده اند وبعضی ذکر غیبت

آنحضرت نیز فرموده وابطال آن جز نانموده اند چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه

فرموده لم یخلف غیر ولده ابی القاسم محمد الحجة وعمره عند وفات ابیه خمس سنین

لکن آتاه الله فیها الحکمة ویسمی القائم المنتظر قیل انه ستر بالمدینة وغاب فلم یعرف

این ذهب وفی الآیة الثانیة عشر قول الرفضة فیه انه المهدی ورد ذلک مبسوطا

فراجعه فانه مهم وسواء قلنا ان هذا هو المهدی او المهدی غیره فالمهدی من اهل بیت

النبوی علی کل تقدیر فاندرج فی سلکهم ع فلا باس بذکر بعض النصوص الواردة

فیه الخ ازین عبارت چنانچه علی مبنی ظاهر میشود که ولادت آنحضرت وحصول علم

کمال برای آنجناب در سن پنج سالگی یقینا ثابت است وعدم غیبت متیقن نیست بلکه محتمل

است که مهدی موعود همین مهدی باشد وهو المطلوب ومحمد پارسا در کتاب

فصل الخطاب نوشته وکانت مدة بقاء الحسن العسکری بعد ابیه علی الهادی

عند ستة سنین ولم یخلف الحسن العسکری رضی الله عنه ولدا ظاهرا ولا باطنا غیر

ابی القاسم محمد المنتظر المسمی بالقائم عند الامامیة کان ولادة المنتظر لیلة النصف

من شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین امه ام ولد یقال لها نرجس و در مقام
دیگر نیز تصریح بولادت آنحضرت نموده بخوف تطویل ذکر آن نه نموده شد و شیخ
محیی الدین که عارف کامل سنیان است در فتوحات مکی در باب سه صد و
شصت و ششم فرموده ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله صلعم من ولد
فاطمة علیها السلام یواطی اسمه اسم رسول الله صلعم جده الحسین علی علیهما السلام
یبایع بین الرکن و المقام یشبه رسول الله صلعم فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق
بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة یدعو
الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه
مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون
کرها تحت حکمه خوفا من سیفه الخ این کلام عارف کامل نزد هر عاقل دلالت بر وجود
حضرت صاحب الزمان دارد و استبعاد در غیبت آنحضرت بسبب عدم ظهور
درین مدت مدید که بسبب تقلید فاضل عزیز بطریق تعریض اشاره بآن نموده
مدفوع است باینکه بالاتفاق بین الفریقین ثابت است که حضرت عیسی علی نبینا و
علیه السلام زنده است و بنا بر تصریح جناب رسالت پناهی در آخر زمان بحکم الهی
نزول خواهد فرمود چنانچه در مشکوة مذکور است عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم
والذی نفسی بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا فیکسر الصلیب و یقتل
الخنزیر و یضع الجزیة و یفیض المال حتی لا یقبله احد حتی تکون السجدة الواحدة خیرا من الدنیا و ما فیها

و ما فیها ثم یقول ابو هریرة الا لیؤمنن به قبل موته الآیة متفق علیه پس معلوم [illegible]
آنحضرت را با وصف علم بطول عمر چه امر مانع شده که با وجود امتداد مدت مدید
و عمر چندین بعید در اختفا و استتار مبالغه و اصرار و از هیبت استنکاف و انکار دارد
معلوم نیست که هیچ یکی از اهل اسلام طالب ایذای آن عالی مقام [illegible] امام
نیست و نصاری که خود را بدین مسیحی میستایند تسلط تام و حکومت عام بر افواج
انام دارند و سپاه خونخوار و تفنگهای آتش بار و توپخانه‌های صاعقه کردار مهیا دارند
و تمام اهل اسلام سیما شیعه اولی و اهل بلخ و بخارا بجان و مال خود را نثار مقدم
همایون آن محبوب دلها نمایند و این جماعت در کثرت و عدد بیش از ریگ
بیابان و برگ درختان هستند بتوهم مخالفت چندی از یهود و مجوس که بجز نام
نشان آنها بر صفحه روزگار باقی نیست اینقدر تاخیر نمودن و خود را ظاهر نساختن
مبنی بر چه چیز خواهد بود قال السید العلامة الوحید و پر ظاهر است که خلافت یزید
بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این مرتبتی است که برای خلفای
ثلثه حاصل نبوده انتهی کلامه بحروفه قال المجیب الغیر السدید اقول ادعای
درستی ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمان و مقصد فحول
[illegible] از افادات مجتهد چه عجب گر به مثابه شنید گفته [illegible]
زیرا که آنفا بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین علیه السلام همه
اهل حل و عقد بطوری که مفید مدعا باشد صفقت گرفته و نه استخلاف برتابید

صحتش مفید بوده و نه قهر و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای راشدین
چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشدهٔ ایشان وارد است که عند التحقیق
نص بر مدعا تواند شد مع ذلک فعلیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده
و غایت استیلای اسلام بر کفار نیز بسیار بجد پدید آمد که بنیان سلطنت کسری و قیصر از هم
شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعدهٔ صادقهٔ قرآنی جلوه
ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند بانکه در کتب
معتمدهٔ شیعه مدون گشته فاین هذا من ذاک واین الثریا من السماک علاوه
مصنفات متقدمین امامیه که در دفع ذمائم خلفا و ثبت وجوه عیوب
ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات داله بر حقیت خلافت
خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الهی
در رنگ تربیت موسی بخانهٔ فرعون است و ازینجا گفته اند مصراع
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد هرچند ذکر آن روایات درین عجاله متعسر
اما در گذشتن از اجمالش درین زمان که مخاطب بسعی و دعوی بطلان شهادت فرزند
برگزیدهٔ سید المرسلین لوعهٔ قلوب مخلصین برافزوده متعذر باشد پس بدانکه ملا
خلیل قزوینی در ترجمهٔ کافی کلینی در حدیث صادق که بواسطهٔ ابو عمیر زبیری است
متضمن حال جهاد در ذیل آیت کریمه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الآیه
گفته است از ان خاص معلوم میشود که مهاجرین چنانچه اهل مکه حضرت الهی جهاد کرده

بودند همچنان در جهاد قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر نیز حریص بودند و شروط
جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی ازین جهاد
راضی و خوشنود شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و مسئول
دولت و حشمت آنها بایشان رسیدن حق بر مرکز خود
و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و
قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده
خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک و مؤید
این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح انجامید که چون غزوه خندق صحابه کبار رضی
الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمده و صلابتی داشت که تبر و
تیشه بر آن کارگر نشد با نحضرت صلی الله علیه و آله و سلم التجا بردند بدست مبارک
خود کلنگ برگرفته و بنام خدا ضربتی بر آن سنگ زد قدری از آن بشکست
و نوری از آن پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد فرمود الله اکبر
مفاتیح شام بمن تفویض کردند نوبت دوم لمعان دیگر مرتفع شد فرمود
کلیدهای یمن بدست نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر بر
تکبیرگویان ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت
کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا
و تنهانی بی آنکه خلفا ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت است [illegible]

نداند و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد
منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیده صبح ازان روشن و ظاهر است که این ارکان
مثل گوش و چشم و دل نیز در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بوده اند و قد صرحوا
بعدم جواز التقیة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقی ازان متصور
نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اجتناب از بد و مانند آن ممکن نیست و تعیین
استحقاق الخلافة الراشدة که مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده
شوند هر کس که اشتیاق تفاصیل مناقب آنحضرت در سر داشته بکتاب صواعق مسمی بتنبیها
علی عمدة الملة الاسلامیه که بجواب تحفه حیدریه در چند مجلدات ضخیم پیرایه تالیف پوشیده
و هم بجواب ذوالفقار که بدلائل الزامیه و تحقیقیه مؤید و مزین گردیده رجوع نماید
مسکن عطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه
و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر باشد
مختصرش بگوش هوش بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت
النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید
الی غیر ذلک من الاحادیث والآثار المرویة فی الصواعق و غیره و نیز ذکر کرده
در واقعات عمر بن عبدالعزیز آورده که هر که یزید را امیر المؤمنین گفت بیست تازیانه
بروی میزد و ایضا در مقامیکه عقائد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته
تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد خلع امام حسن صحیح است میگویند

در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص علیه ابن ابی الحدید فی الشرح وغیره فی غیره
وغرض ازین همه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول ومطاعن خلفای ثلثه بود
علاوه برین علما ومحدثین اهل سنت حذف واسقاط وتحریفات در احادیث نموده
اند تا باین وسیله ابی بر روی کار آرند چنانچه با وجود تصریح مسلم بتقریر هکذا فاورا
خاتنا بخاری بر لفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساءکم
حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم تا تنها فی نوشته مجرور را حذف و ضمنا ساخته بعض شراح
قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه ان آل ابیطالب لیسوا لی
باولیاء که راوی آنجناب عمرو عاص است از لفظ ابیطالب حذف نموده
بعض شراح الی البیاض و بعض ابی العاص و بعض مصنفین ابیطالب ذکر نموده
اند وکم له من نظائر پس با وجود چنین اهتمام سلاطین بیدین ومحدثین محرفین موجود
و مذکور بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الهی
در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است و ازینجا گفته اند مصرع عدو شود سبب خیر گر
خدا خواهد و حال ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمر با حقوق
بخوف تلف جان در تقیه صرف نموده اند و با وجود آن از دست ظلمه است بعضی بزهر بعضی بشمشیر
بدرجه شهادت فائز گردیده و ازین جهت شائع و ذائع است که صاحب ... بعد
استدلال بآیه استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و ان ائمه ... بعد از ...
... چه صرف توان زد که همه در آن وقت مختفی بوده اند

وهم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیدهٔ ایشان بزعم شیعه واقع نشده
هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بر فرض محال اگر حدیثی دال
بر مدح خلفای ثلاثه در کتب فرقهٔ حقه منقول شود مقام عجب نیست لکن بحمد الله اگر بنظر
انصاف تفحص کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه نموده شود ظاهر میگردد که حدیثی در مدح خلفا
ثلثه در کتب معتمدهٔ ایشان مذکور نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم آمدیم بر حال روایت کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود
دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانی است و بعض فقرات آن
اینست فلما نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی المهاجرین الذین اخرجهم
اهل مکه من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن لهم فی القتال فقلت فهذه
نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکه لهم فما بالهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم
من مشرکی قبائل العرب فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من
اهل مکه فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکه من قبایل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکه لاخراجهم
ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الخ و نهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود
اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند و حقیت خلافت خلفا
ازان اصلا مستفاد نمی شود زیراکه در احادیث معتقدهٔ اهل سنت وارد شده که
جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده امر باطاعت آنها

بود چنانچه در مشکوة شریف مکتوبست عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا
واطیعوا وان استعمل علیکم عبد حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری و نیز در همان کتاب
مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من رای من امیره شیئا یکرهه
فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة قالت
قال رسول الله صلعم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد بری ومن کره
فقد سلم ولکن من رضی وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا الا ما صلوا ای
من کره بقلبه وانکر بقلبه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال قال لنا رسول الله صلعم
انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم واسئلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله
فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا
قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در
کتب معتبره اهل سنت بیش از بیش وارد است و همه دلالت واضحه صریحه دارد برین
که بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد و اطاعت انها ضرور باید کرد پس ماذون
بودن مهاجرین برای جهاد کسری و قیصر دلیل حقیت خلفا جور نمی تواند شد
بلکه حدیث کافی کلینی که دران ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است شعار
مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه
حق جهاد نموده اند چگونه جهاد انها صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا

اشعار بعدم حقیت خلافت آنهاست و درین مقام سری دیگرست که تعرض بآن
پر ضرور و آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون بر ای العین مشاهده نموده
بودند که جناب [illegible] مآب افضل و اعلم صحابه است لهذا در اکثر امور عظام
مثل جهاد و اجرای حدود وغیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر عم
دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق
نظام خلیفه ثانی لولا علی لهلک عمر و معضلة لا ابا الحسن لها که در کتب معتمده اهل سنت
وارد شده نیز بران دلالت صریح دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی
نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی بآنحضرت مذکور ساخته پس برین تقدیر ماذون بودن
مهاجرین و انصار برای جهاد فارس و شام وغیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب
امام جعفر صادق علیه السلام در باب اذن آنها فرموده بسبب اذن دادن جناب
امیر بوده نه بسبب حقیت خلافت ثلثه و هذا کله بعد اغماض البصر عن احتمال التقیة فی
ذلک الحدیث و آنچه نوشته که مؤید مذهب سنی است آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد
که چون در غزوه خندق الخ هیچ وجه مؤید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که
نهایت آنچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ملک شام و یمن وغیره در قبضه اهل اسلام
خواهد آمد و ازان ظاهر نمیشود که کسانیکه در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد
خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جمله احادیث معتمده اهل سنت است که ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر
پس اکثر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او نباشد لازم آید حقیت خلافت بر بادشاه فاجر جابر هم [illegible]

العجیب وان کان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی
اخبار النبی بقیام امراء الجور بعده وایضا یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال ابو سعید
ان رسول الله قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی لو دخلوا
جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله الیهود والنصاری قال فمن اخرجه البخاری
ومسلم و در مشکوة مذکورست عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله لما خرج الی غزوة
حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله
اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط فقال رسول الله سبحان الله هذا کما قال
قوم موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه
الترمذی انتهی و قریب باین احادیث بسیار و روایات بیشمار در کتب معتمده اهل سنت
واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور
باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی
بحق که صاحب منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا لشیء
عجاب علاوه آنکه زمره غزاة و مهاجرین که فتح فارس و شام کردند بخطاب تتحاسدون و
تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای
بیچاره که از دار الاماره حرکت نکردند و بنام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند
چگونه مورد مدح توانستند بود فضلا عن حقیة خلافتهم تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در
جامع الاصول از مسلم نقل نموده ابن عمرو بن العاص قال قال رسول الله اذا فتحت

علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا
الله فقال رسول الله صلعم تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون او غیر
ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم و
نیز در کتاب موطا که بنابر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است
مزبور که چون جناب رسالت مآب در حق شهدای احد فرمود هولاء اشهد علیهم صحابه
عرض نمودند السنا مثلهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب ایشان
فرمود لا اعلم ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول میبود چرا این کلام
درباره شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها در دین نبوی است
و مؤید همین است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا
محمد بن فضیل عن العلاء بن مسیب عن ابیه قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول الله صلعم وبایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا
بعده زیرا که براء بن عازب از اکابر صحابه اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد
خلفا احیا و کفار زنده بود پس سوای ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت چه احداث نموده
و در مشکوة شریف مذکور است عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله
بن عمر هل تدری ما قال ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا
ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلعم وهجرتنا معه وجهادنا معه وعملنا
کله معه برد لنا وان کل عمل عملنا بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقال ابوک لا والله

قد جاهدنا بعد رسول الله صلعم وصلینا وصمنا وعملنا خیراً کثیراً واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو

ذاک قال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیده لوددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء

عملناه بعده نجونا منه کفافاً راساً براس فقلت ان اباک والله کان خیراً من ابی رواه

البخاری حضرت سلامت اندکی انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق

بود چرا خلیفه ثانی متشرع شرعی یاد کرده در اینکه من دوست میدارم که اعمال سابقه

بمن رد شود و اموریکه بعد از آنحضرت نموده ام عفو کرده شود ازین کلام ظاهر میشود

که خلیفه ثانی را یقین حصول ثواب بر اعمال سابقه خود نیز بخوف حبط عمل نبود

چه جای اعمال لاحقه سبحان الله خلیفه ثانی با آن همه دانی عارف نباشد باینکه حصول

مفاتیح شام و یمن بموجب بشارت رسول مؤتمن باعث حقیت خلافت میشود

حصول اجر و ثواب رب ذوالمنن نیست و فاضل حسیب عارف باین ان هذا

عجائب صاحب تفسیر مدارک و امام زاهدی در تفسیر خود بذیل آیه [illegible]

ولولا فی متضمن سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته یک فقره آن اینست قلت ما

قال الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک باید که تمام علمای اهل سنت

انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند وارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق ولایت

بلا فصل جناب امیر باشد ولایت خلفا سابقین باطل خواهد بود و مانند [illegible]

مفاتیح شام وغیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد و تصریح بحقیت خلافتی که

بلا فصل جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که وجود چنین روایات

در تفاسیر و کتب معتمده اهل سنت بمقتضای آیه وافی هدایه یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون از قسم تربیت حضرت موسی نجانه عن عدوه
است قوله نوشیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی
ذلک غیر واحد منهم انچه در عیون آورده الخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جمله
اساطین محدثین و فقهای قدمای امامیه میباشند و در جلالت و عظمت شان
ایشان مثل دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن
ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا عن ان ینص علیه
غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کورانه
در صدد الزام گشته و اقتصار بر نقل محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوة
نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرموده و تمامش اینست حدثنا
ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله
الکوفی قال حدثنا سهل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال حدثنی
سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله ان
ابابکر منی بمنزلة السمع وان عمر منی بمنزلة البصر وان عثمان منی بمنزلة الفواد قال فلما
کان من الغد دخلت علیه و عنده امیر المؤمنین و ابوبکر و عمر و عثمان فقلت له یا ابت
سمعتک تقول فی اصحابک هؤلاء قولا فما هو قال نعم ثم اشار الیهم فقال هم
السمع والبصر والفواد و سیسئلون عن وصیی هذا و اشار الی علی بن ابی طالب ثم

قال ان الله عز وجل يقول ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا ثم قال
وعزة ربي ان جميع امتي لموقوفون يوم القيمة ومسئولون عن ولايته وذلك قول الله
عز وجل وقفوهم انهم مسئولون وهرگاه برين جمله مجملا آگاه شدي پس ميگوييم اولا
لا نسلم که روايت مذکوره صحيح الاسناد باشد زيرا که حال جمعي از رواة آن نزد اکثر علماء
رجال محل بحث وکلام وقدح وطعن است از انجمله است سهل بن زياد الادمي
قال النجاشي انه ضعيف في الحديث غير معتمد فيه وکان احمد بن محمد بن عيسى يشهد
عليه بالغلو والکذب واخرجه من قم الى الري وکان يسکنها وقال ابن الغضائري
انه کان ضعيفا جدا فاسد الرواية والمذهب وکان احمد بن محمد بن عيسى الاشعري
اخرجه عن قم واظهر البراءة منه ونهى الناس عن السماع منه والرواية عنه ويروي
المراسيل ويعتمد المجاهيل کذا في الخلاصة وقال الکشي قال علي بن محمد القتيبي سمعت الفضل
بن شاذان يقول الى ان قال ولا يرتضي ابا سعيد الادمي ويقول هو احمق پس روايت
چنين کسي که علماي جليل القدر شهادت بر فساد روايت او وگواهي بر سفاهت
او داده باشند از پايه اعتبار ساقط واز مقام حجيت باطل است ووجود چنين احاديث
ضعيفه در کتب احاديث دليل بر مقبوليت آن نزد محدثين نمي تواند شد
زيرا که اکثر روايات مطروحه يا ماوله در کتب فريقين اندراج يافته وعلما انها را
تلقي بالقبول نکرده اند واز اينجاست که علماي فريقين براي تمييز صحيح از سقيم وتفرقه
فاسد از سليم تدوين کتب رجال وتعيين امارات صحت وضعف اقوال نموده اند

وثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب متعرض چون از جمله اخبار احادست
معارضه با اخبار متواتره متفق علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با اجماع
عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمی تواند داشت فلا یعبأ بامثالها مع ما فی مضمونها
من الرکاکة وثالثا ظاهر مضمون صدر روایت مذکوره که معترض را باعث انشراح
صدر بسبب عدم فهم مرام گردیده مخالف مسلک کافه اهل اسلام است اما مخالفت
آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان و مستغنی از بیان است و اما مخالفت ان
با معتقد اهل سنت پس بسبب استلزام آن است فضیلت ثالث را بر اولین زیرا که خوا
بنسبت سمع و بصر افضل است و از جمله اعضای تشبیه حسیه و مقصود رست لزوم
ریاست و فضیلت ثالث بر اول و ثانی بین است و هو خرق الاجماع المرکب و منافی
لما اجمع علیه اهل السنة من فضیلة الشیخین و ریاستهما علی الثالث پس مستدل که در صدد
اثبات فضیلت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده
ذهب الحمار یستفید لنفسه ○ قرنا فآب و ماله اذنان ○ لاجرم روایت مذکوره
مطروح یا مأول خواهد بود در انکار روایت مذکوره علاوه بر مخالفت آن با اجماع
اهل اسلام منافی عقل اولی الالباب من الخواص و العوام است تفصیل اجمال
و تبیین مقال این است که چگونه ممکن میتواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و آله و سلم در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم
و ادبار شان بداغ تولی از زحف دچار باشد کلمه ای بود چنین کلمه که دلالت

بر اختصاص عدم افتراق وارد فرموده باشند از آن جهت تا کدام هیچ کسی نشنیده
باشد که وقت جدال و منازلت رجال چشم و گوش و دل از هیچ شخصی
از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مفاد روایت مذکور سوء الفهم می آید
کمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق
الناس علی ان صلی الله علیه و آله کان ربما جاش غیظا تف و لا جاش خاصة
دلالتش بر اختصاص ابد که دال بر فضیلت مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه تام
که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منتفی است و از شواهد این مقال استعجاب
استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که امثال آن حضرات نزد اهل بیت که مصداق هم البصر بما فی البیت و اعرف بمراد
جناب رسالت مآب بوده اند نظیر قول مؤمن موحد انبت الربیع البقل که از قبیل مجاز
عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار و کشف استتار و نصب قرینه جلیه بر معنی
مراد و استنطاق ضعفاء العقول از غمرات غباوت بفهم معنی ظاهری جمود بر آن بود
و لیس فحاصل جواب با صواب جناب رسالت مآب آنست که حمل سمع و بصر و غیره بر
مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار التشبیه ناقص است در خصوص احداق و اکتناف شان
آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدق بصاحبش میباشند لکن این اطلاق ظاهری و لیس بحسب
قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مستقل بودن آنها است
چنانچه حق تعالی میفرماید ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا

بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فؤاد
بر ایشان من حیث المسئولیة خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست و توهم
اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم متعرض منشا اشتباه گردیده
مدفوع است باینکه اضافت در نیمقام بادنی ملابست است کما یقال لاحد حاملی
و ذلک بغلی و سما و سما میگوییم که اطلاق بر ... و مخالف بر متبادر صدفا
شده که جناب رسالت مآب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی
یا بین العینین و الانف و پر ظاهر است که این تشبیه دلالت بر فضیلت و اختصاص اکثر
از تشبیه بسمع و بصر نباشد لا اقل که اقل از ان نباشد و هرگاه این فضیلت از حضرت
توهین عمار مانع و مطلب ضلالت قدر عثمان نشده کما صرح به جمال الدین المحدث فی روضة
الاحباب و محمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفا اثبات برای
اهل البیت علیهم السلام نخواهد بود و چون تشبیه بحق اسحق بکلماته و بعد اللتیا و التی میگوییم که در
صورت تحمل حدیث مذکور بر محمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم در مقام
نبوده باشد پس توجه بدفع آنچه در ماده سلب تقیه نوشته ضرور نیست لکن تماشاه
و تبرعا میگوییم که نفی جواز تقیه بر جناب رسالت مآب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و در روایات و احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت فی اوائل
و قد مر بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیر المؤمنین فی بیعة السلاطین نیز نزدیک بیانات نافی
ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی

اسلام نمودن یوم ضرب ابوبکر چون ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل اسلام عمر رضی
الله عنه من ولد الارقم وقد روی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلاثه ایام الخ و در سیره
ملا معین مذکور است ابوبکر مبالغت بسیار نمود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم بیرون رفتند و در مسجد حرام نشستند و ابوبکر بایستاد و خطبه بلیغه بر خواند
و آن اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد و دران خطبه دعوت باسلام نمود
مشرکان را بغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای اهل اسلام برخاستند
و ابوبکر رضی الله عنه را درمیان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنه نعلین برگرفت
و چندان بر روی ابوبکر زد که بینی وی از رخساره ها ممتاز نمی گشت الخ پس
فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم و سکوت فرمودن
درباب ضرب ابوبکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بود
از راه تقیه بود یا بسبب استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء
و همچنین سبب ترک برهم زدن بنات الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر و جاهلیت
و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی
شده بود و بسبب فرط احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من من اهل منافقین
ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و مؤید این مقصد است روایت صحیح بخاری یجاء
برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری
ما احدثوا بعدک الخ که نص صریح درباب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی

وهمچنین چنانکه در باب حدائق سبعه جنابت لایت آب وارد شده و یک فقره آن
انیست فضرب بیده علی راسه ولحیته وبکی حتی علا بکاؤه فقلت ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت
است و در بعضی صحاح ایشان مذکور است عن عروة بن الزبیر ان عائشة اخبرته انه استاذن
علی النبی صلعم رجل فقال ائذنوا له فبئس ابن العشیرة او بئس اخو العشیرة فلما دخل
الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله صلعم قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال
ای عائشة ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام
معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت تمام دارد و شان نزول آیه
واذ اسر النبی الی بعض ازواجه الآیه که از امهات ذکر بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد واگر بر فرض محال تسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمی
فرمود پس این قدر بالاتفاق ثابت است که در عهد کرامت عهد حضرت سید
المرسلین مولفة القلوب منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمود
و این امر باعث حقیقت اینها نشده فهکذا حال رؤسا المنافقین آنچه نوشته که تفصیل
مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسامیه که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده
و [illegible] جواب ذو الفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکوره
از قسم عنقا وجود فرضی تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در کنج
در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت ابن عمر بود گذاشته اند و در وقت

خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان ببیند باشد و آن
صاعقه را سر و ساز دیگر و صفحه آنرا مطالعه میفرمایند همین و همین است اگر خیری در
جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و تماشای قدرت قادر علی الاطلاق
فرمایند ولنعم ما قال سید الوصیین و یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة
فی کتابه الذی ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف
فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب عن الاعداء ناکلین و بالسیوف
مخوفین **قوله** و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر
اهل سنت مذکور است **اقول** اینکلام مخدوش است بچند وجه **اول** آنکه روایات
داله بر مذمت یزید معارض است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل
اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بودند و باجماع مسلمین که از عبارت سیوطی
و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل سنت آنرا
برای تحاشی نفس رسول حجت شرعی و دست آویز قوی میگردانند و صحابه کبار
و قراء قرآن عارف بلوازم استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب
عارف باین پر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح میبود اورع صحابه عبد الله بن
عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمینمود و بقطیعه و نسل بخدام چشم خود تعریف
نمیفرمود و ترک بیعتش را از اعظم غدرها نمیدانست دوم آنکه روایات وارده
در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح او دارد از انجمله است آنکه

داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه قال
اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا واول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر
مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة
لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق وتعقبه
ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل
خاص اذ لا یختلف اهل العلم ان قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة
حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا وقال
شیخ الاسلام زکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من
اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان
لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط بکونه من اهل المغفرة ویزید
لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین واستبشاره واهانته اهل
البیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل
فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره واعوانه قال ابن حجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال
احمد بن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت چنانچه بهمه ظاهر
میشود که بشارت مغفرة برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده
ومهلب بآن استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن تیمیه وابن ظهیر
وغیره پس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر تسلیم باب چنین تاویلات ثبوت مغفرت

برای هیچکس از مبشرین که از آنجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه قاضی
شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته اسند بیهقی الاول الی الکتاب
رواه علی بن ابیطالب کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم یا علی اول من دخل
فی الجنة انا وانت والفاطمة والحسن والحسین ذراریّنا خلف ظهورنا وازواجنا خلف ذراریّنا واشیاعنا عن ایماننا وشمائلنا
عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث حجة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن ابراهیم
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث اینست که هرکه از اولاد رسول با ایمان
آید خلف زوجات در بهشت رود جواب مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر
من القاصر واگر مجتهدین تاویل کنند روا نباشد زیراکه اگر این قول را در ادایم
قول رسول تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا چه بشارت از احتمال بری است
وازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل انتهی
واز آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبدالله بن عمر فی حق معاویه
ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله وسیوطی در تاریخ
الخلفا آورده اخرج ابن عساکر عن عبدالله بن عمر قال ابوبکر الصدیق اصبتم اسمه عمر
الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان ذوالنورین قتل مظلوما یوتی کفلین من
الرحمة معاویة وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر والمهدی
والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی
له طرق عن ابن عمر ولم یرفعه احد انتهی و دریں هر دو روایت به نظر انصاف ملاحظه

فرمایند که او در جمیع صفات یزید بن معاویه را ملک ارض مقدس و صالح دانسته بکلام
در جمع نظام با وجود مسند متقوه گردیده و نیز در کتاب مذکور مسطور است اخرج الواقدی
عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویة انتهی این
روایت نیز خالی از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه
روایات مدح یزید مشابه و مماثل است بروایات داله بر مذمت معاویه و قد مر
بعضها سابقا و نذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده
الحسن ان فی معاویة ثلثا مهلکات موبقات غصب الامانة فی هذه الامة و فیهم بقایا
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و ولی ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر
و یضرب بالطنبور و ادعی زیادا و ولاه العراق و قد قال رسول الله صلعم الولد للفراش
و للعاهر الحجر و قتل حجرا و اصحاب حجر و یل له من حجر و اصحاب حجر و از در جمع صحابه عبد الله
بن عمر منقول است قال اتیت النبی صلعم فسمعته یقول یطلع علیکم رجل یموت علی
غیر سنتی فطلع معاویة و از جمله سخافت اعمال و خباثت افعال او سب جناب
نفس رسول عالی قباب است چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته
چون خلق از محاکمه مراجعت نمودند متابعت امیر المؤمنین علی پیوستند بر روس منابر
زبان بلعن معاویه و عمرو بن العاص و ابو الاعور السلمی و حبیب بن مسلمه فهری و
ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و ابو موسی بگشادند و چون این خبر بسمع معاویه رسید
امر کرد تا امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و ابن عباس و مالک اشتر را رضی الله عنهم

بر منبرها لعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل
علیه عبارة التواریخ والسیر در تاریخ الخلفا مذکور است قدم معاویة المدینة فلقیه ابو قتادة الانصاری
فقال معاویة تلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح
قال عقرناها فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله قال لنا انکم
سترون بعدی اثرة قال معاویة فما امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا حتی تلقوه
و قریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار و دالست بر کفر و فسق معاویه وارد
فاضل مجیب اول تحلیه او را لازم است که مثل یزید تفسیق و تکفیر معاویه نیز نماید و توهم
ورود بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل وهم و خیال و انیاب اغوال است زیرا که
شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة میفرماید سیوطی گفته و صاحب سفر السعادة نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشد در فضائل معاویه هیچ حدیثی انتهی و نیز
فاضل مذکور در شرح سفر السعادة میفرماید و در باب فضائل معاویه حدیث صحیح
گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت او ست مر حضرت رسالت صلعم را و کتابت
او نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره دیگر انچه بیش است الی ان قال
و امثال آن بسیار وضع کرده اند و گفته اند و رسانیده آن جماعه اند که علمند در وضع
و افترا انتهی و عینی در شرح صحیح بخاری میفرماید فان قلت قد ورد فی فضله احادیث
کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد و نص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی وغیرهما فلذلک قال باب ذکر معاویة ولم یقل فضیلة ولا منقبة قوله

وبه درین کتاب در مواقعات عمر بن عبد العزیز آورده الخ اقول از یکلام مل
کارمی فهم کنند باید اولا می باید که خلافت عمر بن عبد العزیز و اثبات عدالت و
حجیت قول و فعل او را بیان سازند و نسبت میان او و خال المومنین معاویه
بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث اجر و ثواب در باب محاربه جناب ولایت مآب
و قتل حضرت عمار و دیگر اصحاب کردید اظهار نمایند که آیا او افضل بوده یا عمر بن
عبد العزیز و ابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده و من ثم سئل عبد الله بن المبارک
وناهیک به جلالة وعلما ایما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی
دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرة
اشار بذلک الی ان فضیلة صحبته صلی الله علیه وآله وسلم ورؤیته لا یعدلها شیء وبک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر لقضیة عمر بن العزیز ان قول اهل زمنه له انت افضل
من عمر انما هو بالنسبة لما ت ویا فیه الخ پس هرگاه غبار انف فرس معاویه
بهتر از عمر بن عبد العزیز باشد البته استخلاف او و از ضربت تازیانه عمر بن عبد العزیز
افضل خواهد بود و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم
غدرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز و نیز قلمی فرمایند
که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که منعقد شده معاونت ایشان
علی ابنه یزید است ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند
و بتبیینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت مآل ظاهر و باهر گردد و الخ.

نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن علیه السلام

پس قطع نظر از اینکه کلام ابن حجر انه خلیفة حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت

معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ خلیفه بر وی میگوییم که هرگاه قول ابن حجر نزد جناب مجیب

معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول ابن حجر است و ولی عهد

بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا تا

اطفال دبستان است اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چندین

سال خلافت که در او جا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و اگر ثابت نباشد

پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد پس آن عنقائیست که از بدو عهد خلفای ثلثه تا زمان

ائمه اربعه خانه بخانه و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المؤمنین و مجتهد

المسلمین با آن علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق نظام

لما رایت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه نمایند چگونه عنقای مذکور در

کاشانه ابن المجتهد مزبور پرتوی نزول نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع

الاصحاب و نجل نجل الخطاب و اهل المدینة من التابعین و الاصحاب کما لا

یخفی علی اولی الالباب من بعد گذارش میشود که عبارتیکه ابن حجر در حق یزید

آنکه گونه من شر الملوک نوشته سفینه در حق خال المؤمنین ارشاد فرموده اخرج

ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون

ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک و اول الملوک

معاویة الحزبیین پس قول کلام ابن حجر در باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه
از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بتحریر آمد میگوییم که فعل عمر بن عبد العزیز
و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مطلب و مفید
مستدل نیست زیرا که کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل
جناب سید الشهدا و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول ابن حجر
عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار
قال السید العلامة الوحید و بیعت عبد الله بن عمر با یزید و منع از خلع او
اول دلیل بر حقیت خلافت اوست زیرا که جلالت شان و تورع و تقدس او
بمرتبه ایست که صاحب استیعاب نوشته قال میمون بن مهران ما رایت اورع
من ابن عمر و کافیست در تورع و تقدس جناب ایشان اینکه بسبب فرط احتیاط
و وفور تورع از بیعت خلیفه چهارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام انکار
و اعراض فرمودند و بطیب خاطر و صمیم فواد بیعت معاویه بن ابی سفیان را
از جهت تحقق شرائط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما
بال ابن عمر بایع معاویة و لم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة
و لا یمنعها من جماعة و لم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه و هرگاه اهل مدینه خلع بیعت یزید
کردند جناب ایشان اظهار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچه در جامع الاصول
از بخاری و مسلم آورده قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة
وانا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله ورسوله وانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع
رجل علی بیعة الله ورسوله ثم ینصب له القتال وانی لا اعلم احدا منکم خلعه ولا
تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی وبینه انتهی بالفاظه قال الحبیب الغیر المصیب
حال بیعت ایشان پیش ازین مذکور شد فلیتذکر ورشید المتکلمین انار الله برهانه الی
یوم الدین در کتاب الایضاح بدلائل وحجج قاطعه باثبات رسانیده اند که عبدالله
بن عمر با وجود اعتقاد و تحقیق خلافت امیرالمؤمنین از حرب بغاة متقاعد شده
اند و اعذار ایشان مقبول جناب ولایت مآب گردیده مع هذا ندامت و تاسف
ایشان در آخر بر عدم بیعت آنجناب منقول است و این شمه انصاف لبیب موجب
تورع و تدین ایشان تواند بود کما نطق به الکتاب المجید ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نجاشی شد در رش و سرزنش و بالاکثر
مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان بطریق اولی درهم خواهد شد
کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس میدارد که تخلف بعضی از
فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و در طلب
آنها چندان اهتمام مبذول شد که وقت توجه بعراق و عدنا و وعید بر ایشان از امام
مظلوم نسبت بآنها بعمل آمد و سعودی نکرد و علاوه بران بیعت یزید اختیار کردند
و حالانکه گناه ایشان موجب ضعف عقل است کافی در تورع و تقدس آنها نتواند

بودیانه والعاقل یکفیه الاشارة بار خدایا مگر مراد از لعن حمیت و رفعت ائمه اطهار
یا ابعاد از مقام ابرار و از لفظ قتال دفع عین الکمال باشد و فضیلت و بزرگی
عبدالله بن عباس که طوق حب ائمه ای جناب امیر در گردن داشتند و از فضائل
و کمالات ائمه بسبب قرابت و لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالبا ناشی
از همان امر باشد که در وقت خلع اباجعفر از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر معان
موجب واقعه کربلاست فانه الاقرب مع ان الاقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم
معیت شهید کربلا بوده که رو بر وی ایشان نهضت فرمودند و از روی صفا و دقت
خود خبر دادند و متوجه نشدند و بنابر مداهنت دنیاداری مثل عبدالله بن عمر زار
زار میگریستند و منطوق آیه کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب
ولا هم ینصرون نمی گریستند بالجمله مقبولیت این بزرگان که پاره از وصفشان بقلم آمد مثل دیگر نصوص
معصومین دلالت و عیب یا [illegible] و حالیا علمای ایشان [illegible] تطبیق روایات و سلوک
مسلک انصاف در حدیث معرفت امام طریق تاویل مسلوک داشته اند و گویند دلالتش بر وجود امام
در هر زمانه ممنوع است و وضع اضافه برای عهد است نه برای استغراق و
ترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد و معرفتش حاصل نکنند یا وعید
با وجود معنی تشبیه محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا
اعنی قرآن است در حقیقت علاجی نیست و ان کان بعض هذه التاویلات مخالف
لزعمهم و ظهر مما تلونا علیک ان [illegible] المتنافیین [illegible] الا بامر [illegible] الائمة

اتجاقفين على انفسهم واموالهم واولادهم ونسائهم من سطوة يزيد وقهره وعناد اللعين
عبيد الله بن زياد ونصبه لم يخرجوا عن دائرة التشيع فكيف يعد ان من جملة
على اعقابهم بل هم الاكرمون المكرمون عند الله لاختيارهم التقية وقد قال الله
تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم قوله حال بيعت ايشان پيش ازين مذكور شده فليتذكر
ورشيد المتكلمين الخ اقول حال عبد الله بن عمر در بيعت يزيد وعدم رضاى او
بر شكست بيعتش در ماسبق بدلائل واضحه بحيز تحرير آمد فليتذكر وكلام فاضل رشيد كه
در ايضاح نوشته لا نسلم كه قابل تشبث باشد فضلا عن كونه دليلا قاطعا ومن ادعى
خلاف ذلك فعليه البيان واعتقاد ابن عمر بحقيت خلافت جناب ولايتمآب
با وجود ترك بيعت آنحضرت كه بنا بر روايت خودش من لم يكن في عنقه بيعة لقى الله
ولا حجة له دليل موت جاهليه هست وهمى پيش نيست وترك جهاد بغات وخوارج
در كتاب سعادت انتساب سيد الوصيين كه منتخب ذكر نموده حال آنكه در كلام
مشفقى علامه مذكور نبوده بهانا سبب نزد محبت ابن عمر دا ميلى ديگر بسوى
اعتقاد او بحقيت خلافت نفس رسول افزوده اعني اين كار از تو آيد و مردان چنين كنند
انحق كه دليل عمده بر سوء ظن ابن عمر نسبت بمصداق على خير البشر من ابى فقد
كفر ترك جهاد در كتاب سعادت انتساب آنحضرت است اما بقول عذر مستند
ايشان پس ادعى عجيب است كه از قلم منتخب چكيده زيرا كه اگر كسى عذر شرعى
داشته باشد از وجوب جهاد ساقط است وهرگاه آن عذر را بخدمت امام

عوض نماید و اما هم نیز قبول فرماید بطریق اولی سقوط وجوب از وی می شود و مفقود
میکرد و پس با وجود قبول عذر ندامت آخر عمر معنی ندارد و در آن فهم غیبت که فاضل
عزیز کار را کار اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را همچون
کمال تورع و احتیاط نموده و خطا شمرده سبحان الله قتال مانعین زکوة و
قتل مسیلمه و اشد مالک ابن نویره رضی تهییج که مثل عمر ابن الخطاب الذی نزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام بدرجه المسلم تکلم میفرمود خلاف احتیاط
نباشد و جهاد در رکاب سعادت انتساب سید الطیبین و افضل اولین و آخرین
خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب از اینجا معلوم میشود که اعتقاد حقیت
خلافت آنحضرت بفاضل عزیز نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام
بحق را احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شمه انصاف البته مفقود
تورع ابن عمر است پس معلوم نیست که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد
از جهاد را باید ندامت لسانی را که در آخر عمر منقول است و ظاهر است که ندامت
آخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن
عمر باشد مدح ورع او که میمون ابن مهران بر سبیل مدح نموده که سبب صحیح نبود
بود [illegible] که ترک بیعت امام حق کبیره است یا صغیره و کسی که ترک
بیعت باشد مدح او بورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه و استدلال
آیه اذا مسهم طائف من الشیطان بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام

بحق بمقتضای روایات متفق علیها باعث موت جاهلیت واگر کسی با بیعت آنرا
قسم طائفه شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار دادن موهم اعتقاد عدم حقیت
جناب ولایت مآب است و آنچه نوشته که الا اگر مقدمات مهمه شیعیان درهم
خواهد شد غلط فهمی محبت است زیرا که اصول اصیله شیعیان حب ائمه معصومین سید المرسلین
و تبرّی سبیل ایشان با خود از حضرت دیان یوم الدین است و برهم کردن آن از فضل
محبت اهل نحلها و غیرهم ممکن نه آخر خلاصة الاقوال امری که باعث ابطال اصول فرقه ناجیه
باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و تعریض سیاه پوشی
که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی وغیره
خلفای حق بوده باشند و که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان
سیاه که در لشکر آل المؤمنین بود و آن نشان را نشان جناب رسالت مآب صلعم
میگفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد قوله من بعد التماس میدارد که تخلف بعض از
فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است اه اقول از حسن
مبانی پی بحسن معانی میتوان برد و بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست
که بنا بر تحسیب غیر مصیب سراپا مملو و مشحون بتعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه
و ضعف تألیف و ابهام منفضی الی الاهمال میباشد چنانچه در عبارت نیز لفظ مورد
لعن و قتال چه قدر باد و راز تا درایت فصحا و ارباب کمال است با این همه تحسین
مذکور معتاد و بذکر تشکیکات ... بادی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد

و بر محض ادعای بلا سند اقتصار می‌نماید و این طرز غیر سدیدیه که مجیب مفید در تحریر عبارات مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده طرفه آنست که چنین عبارات که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم می‌نویسد می‌نازد و بر خود می‌بالد

بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی تخلف از سعادت صحابت جناب سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة والثنا نمودند و قبول دعوت آنحضرت بسوی جهاد نکردند از دائره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی مطلب خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان موجب ضعف عذاب است عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران را نصیحت چه هرگاه با وصف نص قرآنی و من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین در ماده ازواج رسول قائل بضعف عذاب و نکال ام المؤمنین در باب محاربه نفس رسول که عین محاربه بجناب رسالت مآب است نمی‌شود بلکه بعذر ناموجه خطای اجتهادی معذورش میدارد پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می‌آرد و عجب تر آنکه فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده ... دلعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام برآمده حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل می‌فرماید الخلاف الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها

فقال قوم يجب علينا امتثال امره واسامة قد برز عن المدينة وقال قوم قد اشتد
مرض النبي ولا يسع قلوبنا المفارقة والحالة هذه فنصبر حتى نبصر اي شيء يكون من
امره انتهى كلامه بار خدايا مگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است قوله
فضیلت و بزرگی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانها بر گردن جناب
امیر در گردن داشتند الخ اقول [illegible] فهم و فراست و ارباب عقل و کیاست
مخفی و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس [illegible] متفق علیها بین الفریقین
وارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان وارد شده اند در عدد
مثل احادیث مناقب نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاری است و اگر بعد ورود
منافی اصول مذهب حق از ایشان به ثبوت میرسید البته حال ایشان مثل اکثر
فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است که هرگاه علمای فرقه
عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیده اش بد می دانند
عباسیان اگر امام نبودند چگونه بد نمی داشتند اما چون نسبت ابن عباس معلوم نشود
نرسیده جای اعتراض نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتمده فریقین مملو و مشحون
از مناقب و فضائل ابن عباس است اما احادیثی که فرقه [illegible] از ان جمله
حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره [illegible]
جناب ولایت مآب ابن عباس را بعد فتح جمل نزد عایشه وارد است و بعض
آن مذکور میشود آن جناب امیر المومنین بعثت الیک بامرک بالرحیل الی المدینة وقال الحق

فقالت رحم الله امیر المؤمنین ذلک عمر بن الخطاب فقال ابن عباس هذا والله امیر المؤمنین حقا
وان تربدت فیه وجوه وغمصت فیه معاطس اما والله لهو امیر المؤمنین وامس من رسول الله
رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا واکثر آثارا من ابیک ومن عمر الخ
ونیز در بیان کتاب ابن جمهور منقول است قال اتینا ابن عباس نعوده فی مرضه
الذی مات فیه قال فاغمی علیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق قال ان
خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله قال انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرة
فهاجرت هجرة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وهجرة مع علی علیه السلام وانی ساعمی
فعمیت وانی ساغرق فاصابنی حکة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنی فغرقت ثم
استخرجونی بعد وامرنی ان ابرأ من خمسة من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین
وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن القدریة وهم الذین ضاهوا
النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجئة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم فقالوا الله
اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابی طالب واموت علی ما مات
علیه علی بن ابی طالب قال ثم مات فغسل وکفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران
ابیضان فدخلا فی کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که این
روایت صریح در تاییدت ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود ومثل این
هردو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه ناجیه وارد گردیده که ذکر آنها
بعلت طول است و آثار و روایات اهل سنت پس صاحب طرائف در ذخائر العقبی لمحب

عن ابن عباس قال ضمني رسول الله اليه وقال اللهم علمه الحكمة اخرجه الترمذي وقال حسن صحيح والبغوي في معجمه و

ابو حاتم واخرجه البخاري وقال ضمني الى صدره وفي رواية له اللهم علمه الحكمة والكتاب اخرجه ابو عمرو زاد

وتأويل القرآن ولم يقل ضمني وفي حديث آخر اللهم بارك فيه وانشر منه واجعله من عبادك الصالحين وزاد غيره علما

وفقها في الدين قال ابو عمر وكلها احاديث صحاح وفي رواية اخرجه الحافظ الثقفي رواه فهما وعلما انتهى وابن

عبد البر بعد ذكر بعض احاديث كه در باب [illegible] ابن عباس وعائشه [illegible] سالت ما آورده شامل

منقول است از پيغمبر بدعوى كلها احاديث صحاح قال مجاهد عن ابن عباس رأيت جبريل عند النبي

مرتين ودعا لي رسول الله بالحكمة مرتين وكان عمر [illegible] يدنيه ويشاوره مع اجلة

الصحابة وكان عمر بن الخطاب يقول ابن عباس فتى الكهول له لسان سؤول وقلب عقول الى

آخر ما قال واز كلام شاه عبد الحق دهلوى مستفاد ميشود كه عبد الله ابن عمر در بعض مسائل رجوع بابن عباس

ميفرمود وعمر نيز [illegible] گفت كه [illegible] داناترين [illegible] ابن عباس نيست قال في شرح المشكوة في بحث الرؤية

وبعضى از علما گفته اند كه اعتماد درين باب بر قول ابن عباس است ومتعين است كه وى منقول از سماع از

حضرت نبوت گفته [illegible] را بنا شد كه [illegible] غايتهم [illegible] جهتها [illegible] ابن عمر درين مسئله مراجعت بوى كرده داد در

پرسيدن [illegible] كه [illegible] پس ابن عمر تسليم نمود [illegible] گفت [illegible] وعمر نيز [illegible] شد كه [illegible]

نزد ما اعلم از ابن عباس نيست انتهى [illegible] مجملى از فضائل ابن عباس كه در كتب معتبره [illegible] شده [illegible]

نمود شود دفترها سياه كرد پس نظر بچنين روايات متفق عليها علماى [illegible] رضوان الله [illegible]

كه در مدح ابن عباس [illegible] شده از درجه اعتبار ساقط دانسته اند [illegible]

علوم الانبياء والمرسلين [illegible] فرمايد عبد الله بن عباس [illegible]

الله عنهما من اصحاب رسول الله كان محبا لعلي عليه السلام وتلميذه وحاله في الجلالة والاخلاص
لامير المؤمنين عليه السلام اشهر من ان يخفى وقد ذكر الكشي احاديث تتضمن قدحا فيه وهو
اجل من ذلك وقد ذكرناها في كتابنا الكبير واجبنا عنها انتهى كلامه اعلى الله مقامه
وعالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه خلاصه میفرماید جمله ما ذکره الکشی من الطعن
فيه خمسة احاديث كلها ضعيفة السند والله اعلم بحاله انتهى ومحمد بن الحسن الحر العاملی در
آخر کتاب وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرماید عبد الله بن عباس حاله
في الجلالة والاخلاص لامير المؤمنين اشهر من ان يخفى روى فيه مدح وذم وهو
اجل من ذلك قال العلامة وبعض الذم الوارد فيه محمول على انه في اخيه عبيد الله
ويحتمل ان يكون الوجه ما في زرارة انتهى پس فضیلت وبزرگی ابن عباس بنا بر
مذهب فرقه ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین وبر مذاق اهل سنت
بسبب تعظیم خلیفه ثانی وتقلید فرزند لائق ایشان ثابت است بنا بر آنچه مخاطب توهم
نموده وقیاس حال ابن عمر که مناقب او متفق علیه نیست بر حال جناب عبد الله
بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی با آن همه دانی در حق
ابن عباس میفرمود که دل دانا وقلب عقول فرمایند ودر مشوره مقدمات هر جمعه
ابن عباس را شریک اجله صحابه نمایند واورع صحابه خلف رشید خلیفه ثانی
در مسئله رویت وغیره رجوع با ابن عباس نماید وعمر را نشد علم ایشان را همتا
نماید از علم عائشه اند وقابل تعجب کلام مخاطب مثل ان الاقرب کالعقرب

درحق شان فرمایند اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالبا ناشی از همان امر است
که بنظر معاندان موجب واقعهٔ کربلا است الخ پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب را
لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس بر معرکهٔ کربلا باثبات رساند و دونه
خرط القتاد و اگر منصفی بنظر معان تامل نماید معلوم خواهد کرد که باعث شهادت حضرت
سید الشهدا و خامس آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص است کما لا یخفی و ترک معیت حضرت سید الشهدا بدون اثبات
عدم عذر شرعی سبب مذمت ابن عباس نمیتواند شد و دنیاداری ابن عباس بر تقدیر
تسلیم نسبتی از دنیاداری عبدالله بن عمر ندارد که ایشان قصد جهاد حضرت سید الشهدا
را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و همه از آن از میکریستند و بمنطوق آیهٔ کریمه
اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون
نمی نگریستند و آنچه نوشته که مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین و آیات
بر فرعیت امامت وارد دعوی بلا دلیل است و در مقابلهٔ خصم چنین کلام
تحریر نمودن از فن مناظره نهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع می بود
اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبدالملک خواب نمیفرمود کما لا یستطلع
علیه و در تاریخ روضة الاحباب در احوال طلحه که منجمله عشرهٔ مبشره است مذکور در
بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ هست که قبل از مفارقت روح سواری در گذار
آمد و درین حال چشم طلحه بران سوار افتاد و او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید که

از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحه گفت پیش آر

تا بدست تو بیعت امیرالمؤمنین تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه

مناسب این محل است آنچه شاعر گفته شعر یکسر مو دولت سفید نشد ای هیچ [illegible]

ای حسرت تو به آن زمان کردی که تیر ادا از [illegible] سوار مشغول طلحه بیامیزد ولی [illegible]

و بعد از آن سوار روح شریفش از مرکب تن پیاده گشت در زمان بجانب جهان جاوید

روان گشت سوار مراجعت به ملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید و

کیفیت حال عمیر [illegible] نماید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست

که طلحه را در حال احتضار به تقصیر بیعت من به بهشت فائز گرداند والله ولی التوفیق

و بیده ازمة التحقیق و هو کاشف الکروب انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب

اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمله مسائل فرعیه بود چرا آن جناب در دل

[illegible] داری نمود و بدون بیعت موت خود را [illegible] حالیا علما

ایشان غیر از اینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسالک [illegible] در حدیث معروف ام

القول [illegible] محتجب نماند که حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

از روایات [illegible] علیها است و علمای فریقین بطرق متعدده آن را روایت

کرده اند و این حدیث از جمله دلائل دال بر وجود و بقای حضرت صاحب الزمان خلیفه

الرحمان عجل الله ظهوره است و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام

اینست که بدون قرینه صارفه جلیه معنی آیه و حدیث را از ظاهر آن صرف نتوان

و از اینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث مذکور را معمول بها ساخته بیعت
نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله
بن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک
لاحدثک حدیثا سمعته من رسول الله … یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم
القیمة ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر … طرق الحجاج بابه لیلا لیبایع لعبد الملک
کیلا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی … انه قال من مات ولا امام له مات
میتة جاهلیة الی غیرها من الروایات پس هرگاه اورع صحابه آن قدر اهتمام در بیعت امام
نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرماید و استدلال بر عدم جواز ترک بیعت
باحادیث مذکوره نماید چگونه صرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح
خواهد بود و احتمال اضافت برای عهد بعیدی است و دلالت بر کمال جهالت
از فنون علوم دارد و احتمال ترتب وعید در صورت وجود امام که محجوب …
اگر مراد از آن وجود و عدم از ظهور و عدم ظهور است فهو المطلوب و اگر وجود در …
ظهور استعمال شده محتاج به بینه است و احتمال مبالغه در …
بر اصل بعید و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب العجاب است زیرا که
جناب رسالت مآب فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه و این کلام عام و
شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیام است پس تفسیر امام که از اضافت امام …

میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد از آنحضرت دارد و مصداق آن بسوای لو کان بعدی
نبی لکان عمر کسی دیگر نمیتواند شد و هذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن مجید
از امام زمان بعیدیست و لا سبب دلالت اضافه بر تغییر امام و القرآن لا یتغیر و لا یتبدل
و ثانیا بانیکه مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام درآن
شریک اند و اگر مراد از معرفت فهم معانی یا حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری
از اهل سنت خارج ازین معرفت و داخل در موت جاهلیت خواهند شد و ظهر مما
تلونا علیک ان المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام الحق لا یعزب عن اولی الابصار
ان من تخلف عن نصرة [illegible] عترة سید الرسول المختار و لا عذر له یقبل شرعا فهو مما
یستحق النار فکیف یعد من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول
هولاء الذکی فی المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان
مع الصحابة و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل [illegible] الرضوان فانهم
مع عدم الخوف و بعدم جواز التقیة عندهم لم یخرجوا [illegible] عن اهل السنة و الجماعة و لم یعدوا
من اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا
عنهما بترکهم [illegible] المرسلین و افضل الاولین و الآخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار
و ایم الله لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یطعنون بهم انهم کانوا
من المنافقین او صاروا بعد رسول الله صلعم مرتدین الا ان قال فی حقهم رسول الملک
المتعال انه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال و هم [illegible] هذا النبی الجلیل بانهم

اشبه الامم ببنی اسرائیل و یأولون الاحادیث بالتاویل وان لم یشف العلیل ولا یروی الغلیل فما یلذ بک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین قال السید العلامة الوحید وابن حجر عسقلانی یزید را از جمله خلفای اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده پس لابد که هر که [illegible] کند از جمله محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهر انچه دیده [illegible] در زبک حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده عنی الله بلاد فلان که در تعیین مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف واضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود [illegible] یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت [illegible] اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد ثم مطلق اطلاقه التی فیها کمال و غیره لما مران جملتهم نحو یزید بن معاویة الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیه البیان وعلینا التسلیم او رده بالبرهان علاوه برین تقدیر انچه در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه نحو تر [illegible] ووافی خواهد بود چه از ان منکشف میگردد که شرک و کفر هم منافی خلافت پیغمبر نیست هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد در اشد باشد تحقاق وغلبه خلافت راشده جناب خاتم النبیین زیاده تر خواهد بود تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از [illegible] آورده که روزی آنحضرت فرمود که بار خدایا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله خلفای [illegible] کسانند فرمود خواهند آمد بعد از من و احادیث و سنت مرا و [illegible] خواهند کرد انتهی مقصود ونا ظر کتب طائفه شیعه نیک میداند [illegible] هشامین و مومن الطاق در صحاب

ایمه شهرهٔ آفاق بود در علم کلام و فقه و اصول و حدیث و تفسیر بر قدماء شیعه کالشمس من
النجوم اند اما زراره فقال الوافی حقه فقه السنة زرارة و اما هشام فانه فاق اصحاب
ابی عبد الله کلهم و حال مومن الطاق و غیر او همه ما از تصریح فاضل سبزواری عیان
میشود و بعد ذکر اسامی بزرگان خود مینویسد که ایشان روساء شیعه در فقه و حدیث
و کلام بودند و کتابها تصنیف کرده اند و مسائل راجع شده و هر یکی از ایشان
اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء اعتقادش بجد
رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بر وی لعنت خدا
در خواسته و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانی است
مجملاً باید شنید که بشهادت تکفیر ایمه این رؤساء امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی العاد
اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا تا ناف صمد و پر و باقی اجوف و خالی است
و ایمه از استماع این عقاید او تبری و لعن میکردند و بیزاری از انها می جستند و ازین
مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر با شرک و
کفر نزد امامیه جمع تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
حدیث رجوع شمس که ذکرش با امامیه میرسد با آنکه نافع دیگران و بحکم حدیث کا
مفید مدعای مخالفان نیست قول رجعت ثابت است کلا انها کلمة هو قایلها و من ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون و تنزیه بحمل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقت الحقایق
و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و سفلش را شبیه بخلاء اعلی نداده جانی و صمد قرار

دادن ولفظ لعن وقتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة اول ساختن در معنی
ابطال حقیقة ولایت و توثیق نصاری ومن تبعه وخود وهم خواهد بود وکما هو مبین فی
الکتاب الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع مؤلف الشیخ ابن
بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدوق در حق او صفت الا انها ینه برو ایت فضیل از
امام رضا علیه السلام آورده فان قیل فلم لا یجوز ان یکون فی الارض امامان فی وقت
واحد واکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله وتدبیره والاثنین لا
یتفق فعلهما وتدبیرهما وذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم والارادة فاذا کان اثنین ثم
اختلف همهما وارادتهما وکانا کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه
فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا
وهو عاص للآخر فتعم المعصیة اهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان
ویکونون انما اتوا فی ذلک من قبل الصانع والذی وضع لهم باب الاختلاف [illegible]
اذ امرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه و ازین تعلیل امامت ماسوای بعضی دیگر از هنا
که هم جنب بود و دوش بر دوش او باشد لازم می آید چه سوال از امامت متعدد با وجود
امام رضا نتواند بود والا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک بایستی فرمود و ترتیب این
مقدمات که مطابق واقع است و مخالفین با آن قائل اند چه مضرتی داشته باشد اولا
بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة
الاجتهاد وهو مستتبع باب اختلاف [illegible] الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک الامر

ان دأب المامورين باظهار الحق ان يجيبوا سائلا بشيء والآخر بخلافه والثالث بما
يخالفهما مصرحين بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الى المخلصين فما ظنك بالمخالفين
واما مقدمه ثانيه پس آن نيز ظاهر السقوط است چه اين استقراء در معصومين مخالف
نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سير الماضين من انبياء بنى اسرائيل
فكيف يخفى على المتبحرين نه بينى كه چون موسى براى اخذ توريه بوادى ايمن رفت
گوساله سامرى جمعى كثير را از بنى اسرائيل كه دود انحراف بدماغ آنها پيچيده بود از
راه هدايت بخارزار ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ايشان نسبت با همه هيچ
فتنه برپا شد معهذا در معصومين چه اختلاف و خرفشار كه هرگز معلوم نميشود فانهم
لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون بلكه در هنگام اتفاق ميبايد كه اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زياده تر متحقق گردد و كما عرفت چه جاى آنكه موجب
ضلالت و فساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوى ان اطاعة احدهما علة
لعصيان الآخر در اينجا دريافت كرده ديد كه سوال از امامت معصومين هم واقع نشده
پس متعين باشد كه سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد بوده و اين كتاب
از عجائب اوادات ائمه اثنا عشريست و كمال قدرت الهى در ضمن آن جلوه گر شد
ذوق سخن تا باينجا رسانيد بعضى از علل ديگر براى عبرت و حيرت سامعين
و نظار واجب الاظهار است قال امير المؤمنين و انا كرم الله وجهه قال رسول الله صلى الله عليه وآله علمنى باب فتح
ذلك الباب الف باب وازدحم فى اذنى فتفحصت عن ضلوعى ملخص آنكه از جناب امير

پرسیدند شکم مبارک چرا مرتفع شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا یک باب

از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم از آن در سینه من گشاده شد پس شکم من

در ارتفاع آمد پس بر هر متدبر مخفی نماند که انتفاخ و ارتفاع بطن از کثرت علم امریست که ما

از کثرت خنده پشت دوتا میکردند از ینجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله

علیه وآله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و حکایت آنکه پیشکار دباغ که مقام

جوهری است از نیکو ندامور مرتفع نمیشود و ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد

یقین واثق است که اگر سید ابن طاوس ملای سبزواری امامیه در قضایای ذیل و

توجیه این حدیث بعد از رجعت قهقری بلند پروازی هم میکردند کاش نمیرسیدند تا

بدانکه امثال این احادیث را محدثین ایشان بحق تصحیح و تنقید میکردند بلا شائبه تکلف

مجتهدان امامیه در کوچه بازار از هندوستان تا ایران زمین منادی میکردند که

ای بندگان خدا التعصب سنیان را بشنوید که جناب امیر المؤمنین را [illegible] قد او

باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ماکیان میباشد نقل این گونه خرافات همه مشکل هم

ساخته اند نعوذ بالله من ذلک و آنچه مذکور شد قطره از آن دریای ذخار و ذره

از آن صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه مساعدت [illegible] اقبال و معا

باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر جملاخانه کتاب

مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در کنج تکدی علما نیاورده اند

بیان خود [illegible] و [illegible] [illegible] الفشارت تازه و عجیب [illegible] اندازه خود

داد انتهی کلامه أقول قوله ظاهر این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که
در نهج البلاغة وارد شده یعنی لله بلاد فلان الخ أقول کلام معجز نظام که در نهج البلاغة
واقع است بنابر تفسیر قطب الدین راوندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده
شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بعمر کرده اند و بر هر دو تقدیر مرضی حضرت نیست و
مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که این مدح دلیل حقیت خلافت عمر نیست
چنانچه روایات وارده بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی‌بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که
قیصر آنها یزید بود وارد شده و در حق خلفای بنی عباس روایت آمده الا اذا
وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی ع منقول
گردیده و در روایت احسنهم اجملهم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق بیان اورع
صحابه باتفاق مذکور گردیده و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده
قال نافع لقد رأیت المدینة وما بها شاب اشد تشمیرا ولا افقه ولا انسک ولا
اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال
ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن
الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس
ابناء و ولد مروان اباً و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک
ان ینقرضوا فمن نسأل بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و از این پیدا است

مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم و ورع مماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میدانست و از تقسیم
احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم
حقیقت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس نیز ثابت خواهد شد علاوه آنکه
لفظ فلان نیز دلالت بر کمال [illegible] بعض نسبت بآنکس دارد و در همچنین الفاظ القلیل العیب
صریح است در اثبات عیوب برای او و این مدح بالنسبة والاضافة دیگران مثل
عثمان و غیره رجحانی داشته و الاضیر فیه باقی اند لفظا قام السنة و ذهب نقی الثوب
بس چنین الفاظ مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور
است جلس ابو بکر بن ابی شیبة فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلاثین الف نفس و
جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا نحو من ثلاثین الف نفس وتوفر
دعاء الخلق للمتوکل وبالغوا فی الثناء علیه والتعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ثلاثة ابو بکر الصدیق
فی قتال اهل الردة وعمر بن عبد العزیز فی رد المظالم والمتوکل فی احیاء السنة واماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهل سنت مذکور شد
و خطبه شقشقیه که بنا بر تصریح ابن اثیر و فیروزآبادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است
دلالت صریح بر غاصب بودن ثلثه دارد و دران کلام [illegible] مستطرف است
و نادرین مقام از حضرات اهل سنت سوال مینمائیم که نزد شما خلیفه دوم الذی نزل
علی رایه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت آن ثانی جناب ولایت مآب
خلیفتین را کاذب غادر و خائن [illegible] پس چگونه مدح او دلیل حقیقت خلافت خواهد

بود و ظاهر است که [illegible] کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق لقب [illegible]
نخواهند شد علاوه برین میگوییم که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام
بر زبان صدق بیان شنیده اند باین عبارت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر چگونه باعث مدح ضمنی قریش
تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن با وجود عدم جواز
تقیه بزعم مجیب بر آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیه
باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا الشیء عجاب این است حال حدیث اثنا عشر بلاد
فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس بهیچ محلی محمول نمیشود و اگر از یک طرف اصلاح
میخواهند از طرف دیگر معنی بر هم میخورد و پس تشبیه تاویل اهل سنت در حدیث
اثنا عشر بعینه بلای دوازده بالفظ فلان که در روایت عمرو بن العاص وزیر
خاص و نائب باختصاص خال المؤمنین و قاتل الانصار والمهاجرین در صحیح بخاری
منقول شده است قوله لکن تعداد نیز مزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیقة حال
ابن حجر نیست الخ اقول چون فاضل مجیب درین جواب [illegible] اعظم این
لهذا ما نیز در تتمیم الکلام بنقل عبارت رساله ثمرة الخلافة مینمائیم و آن اینست
این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و اخبار مذهب خود شان است [illegible]
استخلاف عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من
ناواهم علیه الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما و لفظ

والفاظ منها لا يزال هذا الامر صالحا ومنها لا يزال هذا الامر ماضيا رواهما احمد ومنها عند مسلم

لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا ومنها عنده ان هذا الامر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة

ومنها عنده لا يزال الاسلام عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة ومنها عند البزار لا يزال امر امتي قائما حتى يمضي اثنا عشر

خليفة كلهم من قريش ومنها عند ابي داود بزيادة فلما رجع الى منزله اتته قريش فقالوا

ثم يكون ماذا قال ثم يكون الهرج ومنها عنده لا يزال هذا الدين قائما حتى يكون عليكم

اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع عليه الامة وعند احمد والبزار بسند حسن عن ابن مسعود انه سئل كم

يملك هذه الامة من خليفة فقال سألنا عنها رسول الله صلعم فقال اثنا عشر كعدة

نقباء بني اسرائيل وفيه ايضا انه اخرج مسدد في مسنده الكبير عن ابي الجلد انه قال

لا يهلك هذه الامة حتى يكون منها اثنا عشر خليفة كلهم يعمل بالهدى ودين الحق منهم

رجلان من اهل بيت محمد انتهى و پر ظاهر است که اگر حضرت مفتی را اطلاع برین جمله جمیل

میبود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است بتعبیر بلفظ امرا که خالی از تحقیر نیست

میفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت

دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان

بعدة نقباء بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محملی دیگر ندارد خصوصا

روایت اخیره که صریح است در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است

برانیکه همگی ایشان عامل بهدی و دین حق خواهند بود و پس انکار مدح قابل

انکار و قدح است و ثانیا ظاهر [illegible] مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستفتی در استفتا

سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند والا چنین توجیه غیر وجیه باطل
رکیک که از قسم تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء
قال قاضی عیاض و یحتمل ان المراد بالاثنی عشر فی هذه الاحادیث وما شابهها انهم یکونون
فی مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة امره والاجتماع علی من یقوم بالخلافة
وقد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة ووقعت بینهم الفتنة زمن
الولید بن یزید فاتصلت بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة فاستاصلوا امرهم
قال شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث
وارجحه لتاییده بقوله فی بعض طرق الحدیث کلهم تجتمع علیه الناس وایضاح ذلک
ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم
عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس
علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک
ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن
الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام وتخلل بین سلیمان
ویزید عمر بن عبد العزیز فهؤلاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین والثانی عشر هو الولید
بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم
قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن وتغیرت الاحوال من یومئذ ولم یتفق ان یجتمع
الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة واین کلام ابن حجر عسقلانی

است برآنکه معاویه و یزید پدر او در سلک خلفاء دوازده گانه مثل خلفاء راشدین منسلک
و منظوم ساخته پس اگر احادیث مذکوره عاری از جوهر المدح باشد قدح در مدح خلفاء
راشدین را هم لازم خواهد آمد ثالثاً اینکه هرگاه حضرت [illegible] یزید پدر را در نظم امرای دوازده
گانه منتظم نموده و جابجا [illegible] بارسا و ابن حجر عسقلانی پیموده اند پس
قطع نظر از دلالت روایات مذکوره [illegible] عشر و عدم آن او صافی خمسه
که در ان اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت
امور امت و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که ازانجمله یزید بن معاویه
یافته شود و در زمان یزید امر که باعث شوکت و مناعت دین اسلام بزعم حضرات
اهل سنت تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و نهب و
حرم محترم آن قتیل بوقوع نه پیوسته چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه بزعم اهل سنت
باعث هتک دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکة الطف پس وقتیکه قتلش باعث
عزت و مناعت اسلام باشد چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقیه دانند
وان هذا الا جمع بین الضدین و قول المتنافیین قوله علاوه برین تقدیر انچه در وافی
کافی مروی شده در باب [illegible] بخوبترین وجوه کافی و وافی خواهد بود و الم
اقول متحیرم که چرا این قدر تعب [illegible] کشیده در پی حدیث کافی و وافی گردیده
و از قول حسبنا کتاب الله غفلت ورزیده چرا بکتاب الهی که آنرا القب بیان لکل شی
ملقب نموده رجوع نکرده [illegible] جعلکم خلائف الارض پس بنظر آنست که بحالا فته

تمام خلق قائل شود و از مذهب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این آیت
چرا ابوجهل و ابولهب و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمی دانند و گاهی
باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پرداز و خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی
ریاست عامه و زعامت کبری ست و محبت غیر مذهب هرجا که لفظ خلیفه می بیند
پی بمعنی آن نبرده قیاس بر ما نحن فیه و مبحوث عنه میکند و معلوم ست که احدی از
فریقین بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما آنچه بعض مثالب زراره
وغیره نموده پس جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و نزهة اثنا عشریه
مذکور ست درینمقام مجملا نوشته میشود که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد
اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و پر ظاهر ست که
هرگاه لعن جناب رسالت مآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت
اصطلاحیه متخلفین خللی نمی نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه حرج خواهد کرد
و بر همین منوال ست لعن آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در
روایات مثالب رواة بنابر صیانت آنها از اعدا متطرق ست و مثل ذهبی اقرار
نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسرة حدثنا سعید بن منصور
بن السماک قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة
عظیمة فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام و اسأله ان
یخبرنی انا من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه لیعلم ذلک و لم یزل بی

اجبته فلما لقيت جعفر بن محمد اخبرته بالذي كان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت
لقيني زرارة فاخبرته بانه قال لي انه من اهل النار فقال كان ذلك من جراب النوره
فقلت ما جراب النورة قال عمل معك بالتقية انتهى پس روایات مثالب ازو ج
معارض روایات مناقب که در آنها احتمال [illegible] بسبب عدم خوف هلاک نیست و
معاضد باجماع فرقه حقه است ساقط [illegible] باطل خواهد شد و آنچه این قول
شریف بدان ماند که گفته شود و منها حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعتی
روات اهلسنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بوند
پس مثل معاویه و مضر و کهمس و جهمی برابر حضرت موسی و عیسی خواهند بود و
حال کفر معاویه سابق بتحریر آمده و حال کهمس و غیره از بحر المذهب تحریر میشود
میشود قال ومنهم المشبهة الحشوية كمضر وكهمس والهجيمي قالوا هو جسم كالاجسام من
لحم ودم وله الاعضاء والجوارح [illegible] والمصافحة [illegible]
الذين يزورونه في الدنيا ويزورهم انتهى بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح
عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت مجسمه بوده اند حیث قال
اكثر المجسمة هم الظاهرية [illegible] بظواهر الكتاب والسنة واكثرهم المحدثون ولابن
تيمية ابي العباس احمد واصحابه [illegible] ميل الى اثبات الجهة ومبالغة في القدح في
نفيها ورأيت في بعض تصانيفه انه لا فرق عند بديهة العقل بين ان يقال هو
معدوم وبين ان يقال [illegible] الا بكامه فلم اعده ونسب النافين الى التعطيل الخ

پس لا جرم این احادیث از کلاب ممطوره اهل نحله مجیب خواهند بود نه علمای فرقه حقه
اما آنچه نوشته که حدیث رجوع آنها با مامیه نمی زیبد همان کلام مجمل است که بتحصیلین نمی
زیبد و تاویلات کلام ... که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است به تاویلات
آیات و احادیث دالهٔ بر تجسیم و تشبیه که غیر مجسمه از علمای اهلسنت نموده اند پس اگر
کسی از مجسمه بگوید که این تاویلات مفید نیست و در معنی ابطال حقیقت ولایت و
و توثیق نصاری و من یجد و ضد و هم است البته فاضل مجیب جواب با صواب برای
آنها تجویز خواهد نمود فهو جوابنا بعینه قوله علاوه در کتاب علل الشرائع که ممنوع
آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق اقول در لقب صدوق
بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغرابی هست در صحت خطاب حضرت فاروق
است نسبت بقائل ان لی شیطانا یعتریني با وجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم و غیره
و با وصف حدیث صحیح متفق علیه الصدیقون ثلثه حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
النجار صاحب آل یاسین و علی بن ابیطالب بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب
چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال سائل درین حدیث از سبب عدم
اجتماع دو امام واجب الاطاعه در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او
ارشاد فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف
میشود پس اگر مکلف مامور باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آید
آید و این جواب عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده که سوال از امامت منتقلین

واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کلاهما [illegible] الطاعة [illegible] الی ان
اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بآن تو همی
[illegible] زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست
اما اختلاف او در اوقات متعدده [illegible] چون حکم آلهی بنا بر زعم اهل سنت
باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد [illegible] ل موافق فعل و تقریر مجتهد
خواهد بود و باختلاف فتوی اختلاف فعل و تقریر مجتهد لازم نخواهد آمد لان فعله
انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف اینکه دو مجتهد فی
وقت واحد واجب الاطاعة باشند چه درین صورت اگر اختلافی مابین مجتهدین
در مسئله واحده واقع شود لازم آید که مقلد نقیضین را اختیار نماید آیا نمی بینی که
بزعم اهل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین و الآخرین [illegible] اطلیق
هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده [illegible] گردیده اختلاف
نمودند پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان
مینمود از ینجاست که علمای اهل سنت معاویه را خطا مید انند و رای جناب
ولایت مآب را صواب اما آنچه [illegible] اینکه این جواب مطابق واقع نیز نیست لان
[illegible] المامورین باظهار الحق ان [illegible] مخالفه والثالث کما
[illegible] پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلافهم
کاختلاف احکام النبی [illegible] حکم الله و ظاهر است که از ین اختلاف اختلاف فعل و تقریر

ثابت نمیشود و هذا فی الظهور کالنور علی شاهق الطور ومن لم یجعل الله له نورا
فما له من نور و آنچه نوشته که مقدمهٔ ثانیه یعنی ان الاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما
ظاهر السقوط است الخ ظاهر السقوط است زیرا که لا نسلم که در انبیا اختلاف بی تعطیل راه
در تغییر و در خذلان و احد بر قوم واحد مبعوث بودند و یکی مامور باطاعت
دیگری بود لیکن تثبیت نبود و در امور مطالب ثابته اختلاف رای حضرت هارون
با حضرت موسی در باب گوساله پرستی قوم از کتب و تفاسیر معتمدهٔ اهل سنت ثابت است
علی انا لا نسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسی و کان انبیا برسه اختلاف در امکن
سفینه از کلام الهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بخرخشار نمودن دلیل
دینداری و حسن اسلام عجیب است خلاصه اینکه این حدیث بمثابه دلیل تمانع است
که در آیه وافی هدایه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره بآن واقع شده و
علمای فریقین در باب ابطال شرکت باری بآن تمسک نموده اند پس اگر
عجیب است در پرده ابطال کلام معلوم البطلان دلیل تمانع و اثبات تعدد آلهه
منظور است صاف اذعان باید کرد در تعدد آلهه که از کذب و ظلم و مقتضیات بشری
مبرا و معصوم اند وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق در تعدد آلهه
میباید که صلاح امور رامة ایشان و منافع انها زیاده تر متحقق گردد چه جای
آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد قوله این کتاب از عجایب
افادات ایمه اثناعشریه است اقول مخفی نماند که ایراد این امور در هر روایت مذکوره

دلالت دارد برانیکه اینکس از شرب فریقین دست بر[illegible] زیراکه [illegible] همان این
روایت مذکوره در قرآن مجید و تفاسیر و کتب فریقین موجود است پس [illegible] آن
طاعون بن سلام است چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده الم نشرح لک
صدرک بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم نفسحه حتی وسع مناجاة الحق و دعوة
الخلق وکان غائبا حاضرا او الم نفسحه بما اودعنا فیه من الحکم وازلنا عنه ضیق الجهل
او بما یسر لک تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انه اشارة الی
ما روی ان جبرئیل اتی رسول الله صلعم فی صباه او یوم المیثاق فاستخرج قلبه
فغسله ثم ملأه ایمانا و علما ولعله اشارة الی نحو ما سبق پس بر طبق کلام این مجیب
نافهم میتوان گفت که سینه علم خزینه سید مکه و مدینه به نسبت دیگر سینه‌ها وسعت و ثبات
عریض بود و قلب که شکل صنوبری دارد و جوف نیست چگونه از علم مملو کرده
شد و معلوم است که علم عبارتست از ادراک [illegible]
کردن قلب از ایمان و علم چه معنی دارد [illegible] سید شهاب الدین احمد که از کبار
علمای اهلسنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده وعن ابن طاوس
عن الاعمش عن عمرو بن مرة [illegible] ابی البختری رضی الله عنهم قال رایت علیا
کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفة و علیه مدرعة کانت لرسول الله مقلد السیف متعمما
بعمامته و فی اصبعه خاتمه فقال رضوان الله تعالی [illegible] سلونی قبل ان تفقدونی
فانما بین الجوانح منی علم جم هذا اسفاط العلم و اشار الی بطنه و جوانحه هذا لعاب

رسول الله زقنی رسول الله زقا من غیر وحی اوحی الی انتهی محصلش آنکه جناب ولایت مآب فرمود سوال کنید از من قبل از اینکه نیابید مرا پس بدرستیکه درمیان هر دو پهلوی من علم بسیار جمع است و اشاره کرد بطرف شکم مبارک و پهلوهای خود و فرمود که این دهان علم است و این لعاب رسول خداست و این است آنچه جناب رسالت مآب خورانیده مثل خورانیدن پرندگان جوجه های خود را پس مخاطب تعریض این مجیب تا وقف توان گفت که شکم جناب امیر جا بدان خورد و شکم مبارک جناب رسالت مآب جا بدان رکوع مقر علم دماغ است نه جوانح و بطن پس چرا آنحضرت اشاره بطرف جوانح و بطن خود نموده فرموده بینهما علما جما و چرا آنحضرت که افصح عرب بود لفظ زق را که بمعنی خورش دادن مرغ جوزه را بدهان است کما فی الصراح وغیره در حق خود و جناب رسالت مآب استعمال نموده و نیز در همان کتاب مذکور است وعن علی رضی الله تعالی عنه قال قلت یا رسول الله اوصنی قال صلی الله علیه وآله وبارک وسلم قل ربی الله ثم استقم قال کرم الله تعالی وجهه قلت ربی الله وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب فقال لیهنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم شربا ونهلته نهلا رواه الحافظ ابونعیم فی الحلیة انتهی پس مجیب انصاف نماید که عبارت از او را کی است یا از لبن و آب وغیره مشروبات و شرب آن چه معنی دارد و کسیکه زیاده شرب آن نماید باعث ارتفاع بطن او خواهد شد یا نه ظاهرا مجیب غیر مصیب را از هر دو اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب ولایت مآب امیر و جناب رسالت مآب و خروج

از اسلام منظور نیست لهذا چنین استعارات در کلام [illegible] بسیار [illegible] آیا نمی
بینی که بسیاری از علمای اهل سنت در مدح اکابر خود [illegible] مالی الکعب اعلی مذکوره
اند پس بطبق کلام مجیب میتوان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم است که
سامعین را از کثرت علم مشغله شده و تامیکرد اند از ینجا ارتفاع کعب
رسالت مآب قیاس باید کرد که درجه مقدار [illegible] عجب تر آنکه [illegible]
که مقام [illegible] است از کثرت علم مرتفع نمیشود و ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی
باشد ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کرده قال قال رسول الله صلعم
انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها و ازین روایت
بنابر مزعوم مجیب ثابت میشود که لوازم سقف از قسم چوب و تخته و میخهای آهنی
در خلیفه ثالث هم موجود باشد و همچنین لازم می آید که لوازم اساس در خلیفه اول
و لوازم دیوار از قسم خشت و آهک [illegible] تر
آنکه با وجود جمع کردن لوازم [illegible] مدینه فکر مدرر و ولیت اخلا درین حدیث موضوع
ننموده اند اگر ابو هریره را که [illegible] محدثین است بدر رو آنگاه معاویه را
بیت الخلا قرار میدادند [illegible] تین است که اگر دیلمی [illegible] برود
و باز بر زمین آید و رجعت قهقری نماید [illegible] فکر او بجای نخواهد رسید
معهذا اگر مثال اینحدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه [illegible] تصحیح میکردند بلا شبهه
متکلف علمای سنیان [illegible] و بازار از هند و هندوستان تا بلخ و بخارا منادی میکردند

که ای بندگان خذ التعصب فرقه شیعه ابیسنید که خلیفه ثالث را بمنزله سقف قرار دادند
وخلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان شان جاری میشود ظاهرا
خلفای ثلثه را همشکل عمر عیار ساخته اند واین روایت که مذکور شد قطره از دریای
احادیث سنیان است اگر زمانه مساعدت نمود واین قال و مقال باقی ماند انشاء الله
عجائب دیگر مثل مشابهت عائشه با نان شکسته در شوربا و کور شدن ملک الموت
بیک طپانچه حضرت موسی بیان نموده حدائق امانی وامال اهل حق را نضارت تازه
وبهجت بی اندازه خواهد داد والله ناصر عبده ومعز جنده خلاصه آنکه بطین از القاب
شریفه جناب امیر المؤمنین است چنانچه علمای فریقین بآن تصریح کرده اند وبوجه
تسمیه آن اشعار نموده وشعرا در اشعار بآن تنصیص نموده اند فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل

شعر

من کان قد عضته نکبة دهره ... ومرت له اخلاق سم منقع
فلیعتصم بعری الدیانة وتبرئ ... بامامه الهادی البطین الانزع
نزعت عن الآثام طرا نفسه ... ورعا فمن کالانزع المتورع
وحوی العلوم عن النبی وراثة ... فهو البطین بکل علم مودع
وهو الوسیلة فی النجاة اذا الوری ... رجفت قلوبهم لهول المفزع

وکمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب السئول چنین فرموده وحیث اتضح
بما آتاه الله تعالی من انواع العلم واقسام الحکم فباعتبار ذلک وصف بلفظ
البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصف بامتلائه وکان علیه السلام قد

امتلأ علماً وحكمة وتضلع من انواع العلوم واقسام الحكمة [illegible] غذاء
ذلك بكونه بطيناً فاطلقت هذه اللفظة نظراً الى ذلك [illegible] في الذ
الرواة الى السنة الاقلام ودراة معنى طلعت زهرة بروج هداية الالهام وسيد
مروج دراية الافهام يطرب سامعيه ويعجب من يعيه ولا غرو انه اطرب وعجب ببليغ
المعاني وفصيح الكلام وترتيب تقريره وتهذيب تحريره [illegible] لفظة البطين [illegible] فعيل
فعيل مسند وله تارة يكون مسنداً له عن فاعل كشهيد وعليم عن شاهد وعالم
عن مفعول كقتيل وجريح عن مقتول ومجروح وتارة عن مفاعل كخصيم ونديم عن مخاصم
ومنادم وتارة عن مفعل كبديع وعجيب من مبدع ومعجب واذا كان من مجال بالكون معقد وله
عنه واقسامه مفعل فيكون لفظة البطين ههنا معد وله عن مبطن وقد تشرت الاخبار في
الاقطار وظهرت الآثار في الامصار ان علياً عليه السلام كان قد حصل على علم كثير
معرفة وافرة ودراية وافية اظهر بعضها لشدة المعرفة ومصاحبة عموم منفعته والقى البعض
الى حين حضور محله وكان مما اظهره في بعض القضايا ما حقن به دماً ورد الفقد بسبب
اراقته دماً القصد به فلقاً جماً من [illegible] الاشكال واقتضى حصل الاعتراف بعلمه ومعرفته
فانه احضر الى عمر بن الخطاب [illegible] امير المؤمنين امراة زانية وهي حامل فامر برجمها
واقامة حد الزنا عليها فقال له علي انه لا سبيل لك على ما في بطنها فردها عمر وقال بمحضر
من الصحابة لولا علي لهلك عمر قال السيد [illegible] امام شهرستاني در ملل و
نحل در ترجمه فرقه خا[illegible] فرموده [illegible] على الامام الحق الذي اتفقت الجماعة

علیهم خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان
بعدهم علی التابعین لهم باحسان و الائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه قال المجیب المعتبر
المذهب مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد و شرح مواقف
و جامع الاصول ثابت شده که یزید خلیفه برحق است بانضمام ضمیمه مفهوم شد که
هرگاه بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا و کذا فضلا عن
ان یکون مظلوما شهیدا و نجبا انند که استیصال این استدلال از سابق و لاحق ظاهر است
زیرا که خلافت و تسلط تام یزید هنوز ثابت نشده بود چه جای حقیقت آن اگر نزد مستدل
ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش آنچه در باب مختار از روایات معتبره ایشان در مذائم
و قبایح او بالخصوص دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در تحاشی
هرگز کمی نکرده اند و کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه و یا منکر توحید باری تعالی
باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر بصحت یزید و حقیقت خلافتش مقبولان کوفیان
بی وفا نیز قائل شوند و حمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست و عجب است از جناب مخاطب
نو دهی جامع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طائفه امامیه که در عبارت ملل و نحل نحو ترتیبا
بکار نمی برند و در نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن
شخص خروج بر امام برحق بالکلیه اتفاقش معتبر است و برحق بودن یزید نزد اوائل
کوفیان و غابازا اگر باشند نزد اهل سنت که شیعه خاص حضرت مرتضی علی
علیه السلام اند بصحت نرسیده دوم آنکه اهل حل و عقد برای او اتفاق کرده
باشند

وهو ایضا کما تری وفساده فیما نحن فیه مما لا یخفی سوم آنکه خروج بر ائمه مستلزم
شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند وهرچند یزید از زمرهٔ ائمهٔ تابعی
بوده لکن از قید مذکور از عدالت و امامت برآمده و مراد از ائمه در هر زمان کسانی
اند که جمیع شروط مذکوره مصداق وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا
بآیاتنا یوقنون باشند نه مثل وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون
غالبا این همه رکون نفس وتشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید که از جناب
اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد ومقتضای حب الشیء
یعمی ویصم سرایت میسر در معنی ایصال ثواب بروح پرفتوح جناب جنت مآب والد
ماجد خودش خواهد بود که درباره ادخال پدرش در زمرهٔ قادسیه خلفای
راشدین اخراج امیر المومنین چه تحریفها که بکار نبرده اند عفاه الله عن شر النوا
جزاه الله فی الدارین خیرا قوله مقصد مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه الخ
اقول چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر [illegible] دلالت
بر حقیقت خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام
الحق الذی اتفقت الجماعة علیه و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین فی اتفاق جماعت بر بیعت
یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل سنت لاجرم مجاهد او مصداق آنچه شهرستانی نوشته
خواهد بود ولفظ کذا وکذا که مجیب بدعوی ولای اهل بیت باوجود غفلت از عبارت
ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است تحریر نموده

بطلان آن شده است بطریقیکه مراد از کذاب و کذا که در صحیح بخاری واقع شده کاذب ثقفی و
در این حدیث کما فی صحیح المسلم و یدل علیه جوابه الله یعلم انه بار راشد الخ و آنچه نوشته که استعمال
این استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر همه ما هر ظاهر و باهر است که سابق و لاحق
عبارات و روایات بل سیف دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای
مذهب شیعه در حمایت مختار با وجود روایات ذمائم و قبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از
عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیرا که احادیث در حق مختار مختلف وارد
شده بعض آنها دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر مذمت و سوء
عقیدتش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایات مذمت بقرینه جهاد او
ترجیح داده اند و بعض بالعکس و بعض توقف نموده اند پس بدون اثبات اینکه روایات
مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست فکر معیوب بجایی نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه
کسی مختار را امام نگفته و از جمله خلفای اثنا عشر ندانسته و کسی از اکابر شیعه نکته عیش را از
اعاظم غدرها شمار نکرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید قیاس مع الفارق است
اینکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل القدر نشان بردار
مختار بود حیث قال قلت اساء ابو محمد بن حزم و ضعف احادیث ابی الطفیل و
قال کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لا یؤثر فیه
کلام احد انتهی پس معلوم نیست که با وجود ثبوت کفر شخصیکه دعوی نبوت کاذبه باشد
چنین صحابی جلیل القدر چرا نشان برداری و حمایت مختار اختیار نمود و مقتضا

حدیث

حدیث سفیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اثنا عشری نمود
بحسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهند شد و سنیان بجهت ...
اند که هر قسم که هست غیره صحیحتم محض بوده‌اند و در رواة صحیح بخاری وغیره صحاح
داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر اشقیا و ... قاتلین حسین زید خیر البشر بود
بنابر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث و ثقه بوده چنانچه در تقریب ...
گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة وقال احمد بن عبد الله العجلی کان
یروی عن ابیه احادیث و روی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین وهو تابعی ثقة
انتهی و عمران بن حطان از جمله خوارج بوده و مدح ابن ملجم نموده و معهذا روایات
آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری
بآن تصریح نموده و ابوداود و نسائی از شبث ربعی که رئیس و سرکرده پیاده‌های
لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید سجاد بود روایت کرده‌اند چنانچه در تقریب
مذکور است شبث بفتح اوله والموحدة ثم مثلثة ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس
الکوفی مخضرم کان مؤذن سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان علی عثمان ثم صحب علیا ثم صار من
الخوارج علیه ثم تاب فحضر قتل الحسین ثم ولی شرطة الکوفة ثم حضر قتل المختار و مات
بالکوفة فی حدود الثمانین اخرج له ابوداود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت
در حمایت خوارج و نواصب و قاتلین سید شباب اهل الجنة هرگز کمی نکرده‌اند اگر کسی از
علمای شیعه مدح مختار [illegible] دال بر مدح او نماید چگونه محل طعن خواهد بود.

بمقتضای الاناء یترشح بما فیه اینهمه عناد و عداوت از مختار غیر از اینکه او قاتل قاتلان
فرزند رسول بود وجهی وجیه ندارد قوله عجب است از جناب مخاطب که دعوی جامع
علوم عقلیه و نقلیه مجتهد امامیه در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند الا او
بمفاد المرء یقیس علی نفسه بسبب غایت نافهمی و سفاهت نسبت عدم غور بسوی دیگران
مینماید آنچه گفته که در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق با انکار لیاقتش معتبر است
پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور نیست بلکه خود وی این قید را
اضافه کرده و غرضش آنکه عایشه و معاویه را که خروج بر امام حق نموده اند از خوارج خارج سازد
و این خیال محال است چه هرگاه آنها جناب امیر را منسوب بحمایت قتله عثمان بلکه شریک خون
میدانستند پس لااقل که سلب عدالت از جناب مینمودند و آن مستلزم انکار لیاقت
امامت است علی زعم المجیب و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش باجماع شامیان
نابکار و کوفیان ناهنجار ثابت است و او علامه شیخ خاص [illegible] اهل سنت که از قدمای
آنها بعضی بسبب فرط احتیاط از معیت رکاب سعادت انتساب جناب ولایت مآب
محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه با آن حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع
تحکیم سعادت معیت آنحضرت ترک نموده باوطان خود روانه شدند و متابعین
آنها محاربین نفس رسول الجلیله جهارا بصور [illegible] ثواب [illegible] الارباب دانند و سب [illegible]
نیز سب آنحضرت نعوذ بالله منه مینمودند و او را مخاطب بخطاب خال المؤمنین سازند و

معاندین آنحضرت و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانستن

انصاف است سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص شوند و کسانیکه آنحضرت را وصی

بلافصل میدانند و محارب آنحضرت را کافر میدانند شیعه خاص نباشند ان

هذا الشیء عجاب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد بر او اجماع کرده باشند پس جواب آن

از عبارت سیوطی و غیره در ما سبق ظاهر گردید و آنچه نوشته که خروج بر تابعین و

مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع نظر ازینکه اطلاق

این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین میگوئیم که

بعد از استخلاف خال المؤمنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه و منصوص الخلافة بود

و بعد بیعت اورع اصحاب و نبیره خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و اقران

و تابعین لهم باحسان بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه

نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره

اند کلام مجمل است صاف بیان نمایند که از جمله خلفاء عباسیه خلافت آنها را

سیوطی متفق علیه و منصوص به دانسته کدام امام مصداق و جعلنا منهم ائمة یهدون

بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون بود و کدام مصداق جعلناهم ائمة یدعون الی

النار و یوم القیمة لا ینصرون و سوء ادب بنسبت حضرت علامه که از جمله سادات کرام و

علمای اعلام است مثل ابنا و نبیره و نبیره الیه به سید النبیین جان است و لنا فی

رسول الله اسوة حسنة و تحریف بعبارت جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین

وارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات آن بدلیل مقبول از درجه اعتبار ساقط و باطل است

قال السید العلامة الوحید و غزالی که از اعاظم ائمه اهل سنت است روایت کردن قصه

شهادت حسنین علیهما السلام را حرام دانسته و گفته یحرم علی الواعظ وغیره روایة

قتل الحسن والحسین و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج الی

بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی بالفاظه قال المجیب المصیب چون قصه زهر

امام حسن و واقعه کربلا بنابر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت بواقع ندارد و ضعیف

و سقیم است و بسیاری از مقدمات آن خلاف تمکین و وقار و صبر و شکیبائی اهل بیت

واقع شده بلکه موجب اهانت و تحقیر ایشان گردیده و همچنین اخبار تخاصم و تشاجر

صحابه که خالی از امور نیست اکثر بی اصل است ذکرش بر کسانیکه تنقید حدیث و تمییز الرطب

والیابس اخبار نمیتوانند و قوت بیان محامل صحیحه دست ندارند بنابر هر یک احتمال فقط

دور از اصلا نباشد و مخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیما و حدیثا همچنین بوده اند و لهذا

اهل تنقید در بیان روایات موضوعه و ضعیفه میگویند کما هو دأب الواعظین و حال بعضی

از وعاظ و مقاصد فاسده آنها در بعضی تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی

الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی برامثال این واعظین بالتعریض بر کشوده و در حق ایشان گفته

واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند ** قول ما نیز همین است که او مردم نیست

بالجمله علیت قول ابو حامد غزالی نه هیچ آه برای مرد و امر بعا ممنوع است کیف

لا وقد قال بعض المحققین اما المنع عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببه اما عن ذکر مقتل الحسین فما

فلما رای من غلو الرافضة بنقل اشیاء لم یتیقن بوقوعها بحیث یفضی الی الآیات [illegible]
العلیة المفضیة الی وهن عقائد العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة
والوعاظ الجهلة الذین لا یمیزون بین الصحیح والسقیم من الاخبار علی ظن ان هذا النوع
من الذکر من محبة العترة الاطهار انتهی ملخصه و[illegible] تنزیه العلیة فی بعض الصحابة ظاهر
ظاهر وان کنت طالبا للتفصیل فارجع الی الایضاح علاوه بعضی از ائمه تحقیق
که صحابه خود را از قرائت قرآنی که حضرت امیر علیه السلام [illegible] و کاست آن را جمع فرموده
بود باز داشتند و گفتند حتی اذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و در کتمان
آن که اکبر الکبائر است کوشیدند و بیاض عثمانی که نه نظمش درست است و نه
ترتیب آن صحیح و با این همه تبدیل و اسقاط در آن اتفاق افتاده و هر گونه تحریف
دران وقوع پذیرفته رواج دادند این اظهار را خفاء قرائن مبنی بر کدام مسامحه
بوده است آیا از جد امجد خود انحراف و بسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
یا عیاذا بالله مطابق مآل بعضی از اخبار اصول شیعه کما هر مجملا انضلال و تلبیس است
بذات ایشان بوده و منع از قرائت قرآن مجید اگر از دلائل و قرائن نفی قرائت
است پس جمع بین الضدین لازم آمد والا منع [illegible] کدام دلیل مستلزم نفی
شهادت باشد هر کس که از اذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر [illegible]
نهد مگر ظاهرا بذل توجه و صرف همت [illegible] ص خفاء قرآن مجید تا قرب قیامت
مبنی بر اهتمام ایشان است و غالبا ازین وادی است آنچه از معتمدین امامیه شنیده

شنیده‌ام که جوانی بحسن صورت وسیرت اتصاف داشت روزی باستماع غلبۀ زنا اینان عضای
تناسل خود ببرید وحضرت امیر بحفظ این امانت وبمودنش بمردم عند الحاجت قیام
ورزید قضارا در زمان فاروق جوان مذکور عازم زیارت حرم شریف شد
جناب امیر درباب اعزاز واکرام وسفارش ها بامیر قافله نمود واتفاقاً دران میان زنی
بحسن طلعتش مائل شده مکرر رو بنظرش خود را جلوه داد التفاتی بسوی او نکرد آخر الامر
شبی آن نابکار کیسه مال خود را در اثاث او پنهان کرد وصبحدم فریاد برآورد که مال
مرا دزد برد وهر گاه تجسس کنان بمکانش رسیدند کیسه را یافتند ودانستند که صورت ملیح
سیرتش قبیح است خواستند که جوان را بسزایش رسانند که امیر قافله را سفارش امیر المومنین
یاد آمد واز سر تعزیرش درگذشت هنگام معاودت زن را باردار دیدند گفت
که بار همان جوان است او را مقید نموده بمدینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم آوردند
با جناب امیر شکایت کردند مجملاً بحکم آنحضرت اهل مدینه جمع شدند وامانت سابق حضرت
پیغمبر وزن مذکور را جناب حسنین وسلمان فارسی همراه آوردند زن را زیر گلیمی
بر پهلو خوابانید وچوب را بر پهلویش نهاده از جنین نام پدرش پرسید باواز
بلند وزبان فصیح نشان داد بعد حقه سربمهر را گشود واعضای تناسل او را بهر کس وا
نمود شور از خلائق برخاست وفتنه فرونشست یعنی جوان را نجات دادند
زن را بعد وضع حمل سنگسار نمودند الهی الحمد برکسیکه اولی بهر کیاست دارد مخفی
که در نگاه داشتن ذکر وحقیقتین رخانه اهل بیت طاهرین در انجم تا این مدت دراز عیار استمام

شان حاجتی متعلق نبوده بلکه همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقتدر ودراعضا
قدرت بر زبان ندارد واگر سخن مرا گوش نمیکنید اینک جوان حاضر است بنظر
نمیشناسد بالرجال الا القلیل ولا کثیر وایضا در توقیعات صاحب الامر صاحب رقعه مروزه
و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله و باز قبیحی
دیگر باین الفاظ بر آمد که ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر
و صریح تر خبر است که از امام رضا در کافی مروی شده لایسمیه باسمه الا کافر جدا
مگر مطابق افسانه های مذهب شیعه گفته شود که نهیه مخصوص زمانی بوده که دشمنان
در گفتگوی و جستجوی آنجناب افتاده بودند وفیه ما فیه فلیتامل حالیا ارشاد شود
که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا
و ظلما در حق شان پیرایه ورود پوشیده بنابر عظمت و جلال است یا بجهت اعراض
و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که
امور را موجب انحراف و اعراض نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی بحرم علی الواعظ
را که حاشیه ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض از اجل شهادت جناب
حسنین علیهما السلام نتواند شد محل طعن گردانیده اند علی ان بالنقل من الغزالی
للمناقشین فیه مجال وللمجادلین فیه جدال ولیس اعدهم ما اورده احمد الاردبیلی فی
حدیقة الشیعة و غیره فی غیرها انتهی قوله چون فتنه بر امام حسن علیه السلام و واقعه
کربلا بنابر مشهور زبر دانا خبر الی اکثرش مطابقت بواقع ندارد الخ اقول ...

زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ معتمده
اهل سنت منقول گردید و اکثر روایات ماجرای کربلا بحیثیتی مشهور است که کتب شیعه
و مخالف از آن مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین امر
مشهور گنجایش کذب و عدم مطابقت بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلّم
که غزالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکرش ممانعت نموده کیف تخصیص تحریم بروایت
شهادت حسنین علیهما السلام درین صورت بی وجه است بلکه روایات رقت
سید کائنات و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم مینمود پس معلوم شد که سبب این حمایت
همان عدم ثبوت شهادت و حفظ صحابه از تهییج بغض است و مؤید این معنی است
تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد شده و نیز مؤید است
ممانعت نمودن اکثر اهل سنت از حزن و بکا در روز عاشورا چنانچه ابن حجر در
صواعق محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیأتی
بسط قصته انما هی الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات
اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا
للامر و احرازا لما رتبه الله تعالی علیه بقوله اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و
اولئک هم المهتدون و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم الطاعات
کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغله ... الرفضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن
اذ لیس من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله و سلم اولی بذلک

واضح الحریز راکه هرگاه بنابر تصریح اهلسنت جناب رسالتمآب و آسمان و آفتاب بر سید الشهدا
گریه و بکا نموده باشند مخالفت ازان غیر از عناد با اهلبیت سید سجاد یا عدم ثبوت شهادت
آن یوم معاد محملی ندارد و غوث اعظم سنیان که پیر پیران ایشان است از کلام ابن حجر و
غیره برترقی کرده و حکم فرح و سرور درین روز مخصوص نموده چنانچه در کتاب غنیة
الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح جامی ملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات
اوست میفرماید و کذلک یوم عاشورا لا یتخذ یوم مصیبة لان یوم عاشورا ان
ان یتخذ یوم مصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و ازینجاست که اهل مکه
و مدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنابندی و لبس لباس فاخره
و معانقه و مصافحه بعمل می آرند کما نقله الثقات و نیز مجیب نوشته که بسیار
از مقدمات آن خلاف صبر و شکیبائی اهلبیت واقع شده و بدون بینه مقبول از درجه
اعتبار ساقط است و اهانت اهل بیت مشابه و مماثل به اهانت انبیای سابقین
که از دست ظالمان باینها رسیده آیا نمی بینی که کلمات سوء ادب نسبت بحضرت
مریم که بنی اسرائیل بر زبان می آوردند در قرآن مجید مذکور است فکما لا یمتنع ذکر آن
فکذا هذا و آنچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب نیز خالی ازین امور نیست معلوم نشد
که مراد ازین دو چیست اگر عدم مطابقت اکثر آن بواقع است پس غزالی را نیز حکم
تحریم بأخبار کذابیه لازم بود و اگر مراد ازان اهانت صحابه است پس لا نسلم که
این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف و قد ذکر الله سبحانه فی

مواضع من کتابه المبین فی ابهم اکثر قبائحهم التی یوجب اهانتهم وتخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه بتنقید حدیث وتمییز بین الرطب والیابس ایشان امینستند زیاده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه القول بما لایرضی به قائله است آنچه مجیب در باب مبالغه وکذب غیظین مبالغه نموده تطویل بلا طائل ست زیرا که غزالی منع روایت را مخصوص وعظین نموده تا این تاویل علیل آن بر روی کار آرد بلکه بلفظ اعم علی الاطلاق ازان ممانعت فرموده پس مذمت واعظین بیاسی قول حجة الاسلام نفعی عائد حال مجیب نخواهد کرد وبعض افاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دهلی میکنند ودرین بلد بوعظ قیام مینمایند معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درینصورت تخصیص ذکر شهادت حسنین بی وجه بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بوده آنچه نوشته که علیت قول غزالی برای امر معا ممنوع ست ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات ومحاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی بغض الصحابة تعلیل جمله واقع شده وجمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن والحسین وحکایته ما جری بین الصحابة است پس چگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل والشرب والبقاء علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه فقره فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن ویوید ما ذکرنا ما فی شرح المقاصد هذا نصه فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک یزید قلنا تحامیا عن ان یرتقی

الی

کرده شده بتهذیب نفس و اصلاح آن پاک و خالص گردانیدن او را از اخلاق بد و تهذیب یعنی پاک کردن درخت خرما از
پوست یعنی شاخهای خشک بی کردن و درو ویدن نیز آید و تهذیب نوعی از رفتار است و اضافت تهذیب بر کب مناسبت
تمام دارد و ریاضتها و بریاضت دادن رام گردانیدن و نرم ساختن او را و این نیز در فرس نام استعمال باید کرد
السلوک بها فی سبل السلامة و بردن و رفتن بر او در راههای امن و بی گزندی وهی طرق
الآخرة وطاعة مولاها و آن راهها است که نفس را بسلامت بجانب آخرت رود و راههای که بفرمان بردار
خدا تعالی که مولا و صاحب است برساند و در جمیع طرق اشارتست بتعدد طرق قرب و وصول بجناب حق چه هر عمل خیر که از نوافل
خوانند بعد از اتیان واجبات و اجتناب منهیات طریقی است موصل بقرب و وصول هر که التزام آن کند و دوام
بر آن نماید البته بمقصد رسد و ... استیعاب جاطله اقسام آن شرطیت الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق مشعر
بکثرت آنها است یعنی دا آن و مرجع و مال همه بشریعت است و اتباع سنت و اختلاف و تعدد و تکثر که در طرق مشایخ و
تسلیک مریدان واقع است هم ازین باب است و مرجع همه یکیست قال الجنید ... احیاف ... لیس بنهیم
خلاف فظلمتها پس ستم کردی تو نفس را و فرو گذاشتی حق وی را فلم تمنعها ... بعد ... طاعت از دو
تا بهره ور شدی ... نکردی وسلکت زمامها الیها و سپردی مهار نفس را بنفس او کار وی را باختیار وی گذاشتی که
فی شهواتها ولذاتها و پیروی کردی او را در شهوات و لذتهای وی وفاقتها وشیطانها و سالکا
کردی بنفس و شیطان ... و تحقیقه نفس وکیل و شحنه شیطان است در عالم انسانی وهواها
و موافقت کردی با هوای نفس پس گویا تو مرکب او شدی ... اصل وضع او مرکب تو بود
یعنی ظلم که وضع الشی فی غیر موضعه است با این سبب است آید فما فاتک خیر الدنیا والآخرة پس فوت شد
گذشت از تو نیکی دنیا ... و ... آخرت ... عقاب و بال ... و زیان
کردی دنیا و آخرت از دست دادی ... خسر الدنیا والآخرة گشتی زیان زده که دنیا خود در دنیا
گذشت اما زیان زده آخرت باقی ماند تا قیامت با خود ... فقد حلت القیمة
افلس الناس واخسرهم دنیا بین ایدی عرصات قیامت مفلس ترین مردم از عمل و زیان
ترین مردم و در ... فلس ... افلاس بی چیز شدن یعنی بجایی رسید که گویند فلس ندارد و فی
الصراح وما وصلت بمتابعتها الی اکثر من قسمتک من دنیاک و بسبب
متابعت و موافقت نفس نیافتی تو از قسمت تو از دنیا تو خسارت بالا تر ازین ...

و این دقتی باندازه که عجب آنرا بکار افکار دانسته‌اند و اولوا الابصار از مضحکه نسوان
و ملعبه صبیان بیش نیست زیرا که بروایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث
شدید الحیاء و مقتول جور و جفای شیعه اولی برای ترویج دین ترقی شریعت
سید المرسلین اکثر قرآن‌ها را احراق نمودند و عبدالله بن مسعود را که از اجله صحابه
کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قرآن خود نمود ضرب و تادیب فرمودند
و جمعی دیگر از اوصیاء مرضیین که قرآن اصل را اخفا فرمودند بسبب محافظت نفوس
خود از جور و جفا و حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بود و معلوم است که ظلم
و جور خلفای بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت جناب رسالت مآب زیاده از ظلم
خلفای ثلثه بر جناب ولایت مآب بود چنانچه بر هر یکی که تتبع سیر و تواریخ
معتبره اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار است آیا نمی بینی که
با وجود ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین و زین العابدین نموده بود
عبدالملک بن مروان که مدح او از زبان او مع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بغل و زنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول
میفرماید و منها ما نقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی بن الحسین
یوم حمله عبدالملک بن مروان من المدینة الی الشام فاثقله حدیدا و وکل به
حفاظا فی عدة و جمع فاستاذنتهم فی التسلیم علیه والتودیع له فاذنوا لی فدخلت
علیه وهو فی قبة والاقیاد فی رجلیه والغل فی یدیه فبکیت وقلت وددت انی

وانشت سالم فقال لی یا زهری او تظن هذا مما تری علی و فی عنقی مما یکربنی اما لو شئت
ما کان و انه ان تبلغ بک من امثالک غم لیذکرنی ذا ... ثم اخرج یده من الغل و رجلیه
... الخ و خلف رشید ابن خلیفه پلید ابو فراس شاعر را العوض انشاء یک قصیده
... آنحضرت تذلیل نمود و محبوس ساخت و متوکل ملعون که بتصریح محی الدین قطب
عالم ظاهر و باطن بود در باب حفر قبر مبارک جناب سید الشهدا و خامس آل الکسا اهتمام بسیار
نمود مشهور و بر سینه خواص و عوام مذکور است و صاحب روضة الاحباب که
بهترین سیرت در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام
چنین نوشته در بسیاری از کتب معتبره مسطور است که ابو جعفر منصور دوانقی ربیع
ربیع حاجب را باحضار ابو عبدالله جعفر الصادق رضی الله عنه مامور گردانید
چون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا به کی خواهی که فتنه انگیزی و در میان
مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه گفت والله که من هیچ نکرده ام
و داعیه ندارم اگر بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده و اگر عیاذا بالله
آنچه گفتی کرده باشم بر یوسف علیه السلام ظلم کردند عفو نمود و ایوب علیه السلام چون
مبتلا شد دست در دامن شکیبایی زد و سلیمان را عطا دادند زبان بشکر
گشاد و ما نیز جای پیغمبرانیم و نسب تو بدیشان می پیوندد منصور گفت صدقت
و جناب را بر پهلوی خود نشاند پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن
رسانیده است آنگاه فرمود تا آن شخص را بمجلس آوردند و از وی پرسید که آنچه

بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که آری گفت سوگند میتوانی خورد گفت بلی
پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة صادق رضی الله
عنه گفت یا امیر المومنین مرا او را سوگند بده هم گفت همچنین کن آنگاه امام رضی الله
عنه باآن شخص گفت بگو برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی
لقد فعل وکذا وکذا جعفر از این یمین اندک امتناعی نموده بالاخره سوگند خورد
هم در مجلس افتاد و بمرد و منصور گفت تا پای وی را کشیده بیرون افکندند و در
مطالب السئول مذکور است فلما دخل جعفر علیه ادعى وأغلظ وقال یا عدو
الله تتخذك اهل العراق اماما یجبون الیک زکوة اموالهم وتلحد فی سلطانی وتبتغی
الغوائل قتلنی الله ان لم اقتلك الخ و مقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی
کاظم علیه السلام و شهادت جناب امام رضا علیه السلام بسبب انگور زهرآلود که مامون
ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود است و اگر حافظ ظلم خلفا
جور نموده شیعه دفترها سیاه کرده پس بر اهل انصاف و ارکان عقل واضح
و ظاهر روشن است که در چنین حال خفای قرآن مجید از اعاظم طاعات و افضل عبادات
مستلزم حفظ قرآن ناطق و قرآن صامت که ثقلین اند از دست ظلمه است لا صحه خفای قرآن
مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع گردید و در تحریم روایت شهادت
حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان بغض فایده دیگر نیست با قیاس
علیه قیاس مع الفارق علی ان الائمه الاثنی عشر مصرح بودن بحفظ او

عندکم بخلاف الغزالی فانه غیر معصوم عندکم ایضا فاین هذا من ذاک ... و ما التعریف
... لفی قرآنیکه الیوم در دست مسلمین موجود است ... باید بار از تحریر ...
... بسبب عجایب میداند پس ناشی از عدم اطلاع او بر روایات معتمده مذهب
خود ... اهل سنت زیرا که احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمده اهل سنت
دلالت بر حذف و اسقاط در قرآن مجید دارد و لا اعنی بالتحریف الا ذلک چون
مقام ... است لهذا بالاجمال تعرض بذکر آنها نموده میشود در صحیح
... من قراءة الذکر والانثی روایت کرده عن ابراهیم عن علقمة قال قدمنا الشام
فاتانا ابو الدرداء فقال أفیکم احد یقرأ علی قراءة عبد الله فقلت نعم انا قال فکیف
سمعت عبد الله یقرأ هذه الآیة واللیل اذا یغشی قال سمعته یقرأ واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا والله هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرأها
ولکن هؤلاء یریدون ان اقرأ وما خلق فلا اتابعهم از این روایت چنانچه می بینی ظاهر
میشود که لفظ ما خلق از ملحقات است و در اصل قرآن نبود و نیز در همان کتاب
روایت کرده عن علقمة قال لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اهل
العراق قال من ایهم قلت من اهل الکوفة قال هل تقرأ علی قراءة عبد الله بن مسعود
قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال فقرأت واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی قال فضحک
ثم قال هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرأ و جلال الدین سیوطی در
اتقان از زر بن حبیش روایت کرده که گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورة الاحزاب

اثنين وسبعين آية او ثلثا وسبعين آية قال ان كانت لتعدل سورة البقرة وانا كنا لنقرأ
فيها آية الرجم قلت وما آية الرجم قال اذا زنيا الشيخ والشيخة فارجموهما البتة نكالا
من الله والله عزيز حكيم ونيز در همان كتاب از عايشه روايت كرده كانت سورة
الاحزاب تقرء في زمان النبي صلى الله عليه وآله مائتي آية فلما كتب عثمان المصاحف لم يقدر منها الا على ما هو
الآن ونيز جلال الدين سيوطى در تفسير در منثور روايت كرده اخرج ابو عبيد وابن الضريس
وابن الانبارى في المصاحف عن ابن عمر قال لا يقولن احدكم قد اخذت القرآن
كله ما يدريه ما كله قد ذهب منه قرآن كثير ولكن ليقل قد اخذت ما ظهر منه وازين قبيل
احاديث بسيار در كتب معتمده اهل سنت وارد شده كه دلالت بر كم شدن قرآن مجيد
دارد و از اينجاست كه اكثر علماء اهل سنت مراد از حروف سبعه كه قرآن مجيد بر انها
نازل شده لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبد الحق دهلوى در شرح مشكوة ذيل شرح
حديث انزل القرآن على سبعة احرف ميفرمايد و شرح را اختلاف معنى كرده اين حديث حرف
كه فرموده اند مراد از حديث اكثر آن اند كه مراد بان هفت لغت است كه در عرب مشهور
بفصاحت بوده اند وان لغت قريش وطى وهوازن واهل يمن وثقيف وهذيل و
بنى تميم است آورده اند كه اول كه قرآن نازل شد بلغت قريش آمد كه لغت آنحضرت
بود صلى الله عليه وآله وسلم وچون بر ساير عرب تكلم بدان شاق آمد آنحضرت از حضرت
عزت التماس كرد كه درين امر توسعه شود پس امر آمد كه هر كس بلغت خود بخوانند
وهمچنين ميخواندند تا زمان امير المؤمنين عثمان وچون وى رضي الله عنه مصاحف

متعدده نوشته شده بود و ببلاد اسلام بفرستاد و قرار بر همان اثبت داد که زید بن ثابت بامر
ابی بکر صدیق و بحضور عمر فاروق رضی الله عنهما جمع کرده بود و امر کرد
بحرق باقی المصاحف بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعضی بعضی را و نماند
از آن نسخ مگر چیزی اندک و متفق شدند بر آن صحابه باقی ماندند بعد از ایشان تا
رسید بقراء سبع با سانید متصله باقی ماند اختلافی که درین اثبت منفرد بود و از ادغام
و اماله و وقف و نحو آن از آنچه میان این قراء بحسب اثبت سار و ترتیب مختلف فیها
است انتهی این است حال تحریف که در قرآن مجید واقع شده اما عدم مطابقت
نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه داشته باشد ظاهر است و اما
عدم وثاقت ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره اهل سنت ثابت است ابن حجر در
فتح الباری در ذیل حدیث شقیق میفرماید فیه دلالة علی ان تألیف مصحف ابن مسعود
علی غیر الترتیب العثمانی کان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم النساء ثم آل عمران ولم یکن
علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول اوله اقرأ
ثم المدثر ثم ن والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی آخر المکی ثم
المدنی والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الآن فقال القاضی ابوبکر الباقلانی یحتمل ان
یکون النبی هو الذی امر بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد بعض الصحابة الی آخره و جلال الدین سیوطی در
اتقان فرموده و اما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه
خلاف فجمهور العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابوبکر فی آخر قولیه و مما

استدل به لان [illegible] ان مصاحف السلف فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی
النزول وهو مصحف علی کان اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون ثم المزمل ثم تبت ثم
الکوثر ثم التکویر وهکذا الی آخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم النساء
ثم آل عمران علی اختلاف شدید وکذا مصحف ابی وغیره الخ پس هرگاه حال
روایات وعبارات اهل سنت بر شنیوال باشد می‌بینند انهم که این لاف زنی مجیب
از چه راه است و اطلاق بیاض عثمانی بر قرآن مجید بنا بر مذهب فرقه حقه که بالاجماع
در باطاعت و تعظیم همین قرآن در زمان غیبت اند صورتی ندارد و آری کسانیکه خلیفه
آنها قرآن مجید را بیاض [illegible] تحریف و حرق نموده و از هتک حرمت آن اصلا
خوف نکرده صورتی دارد و آنچه نوشته که آیا از جد امجد خود انحرافی و بسوی محرفین
کتاب الله میلی داشتند الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که [illegible] کار ان
ابطال شهم بالتقیة از بنی اسرائیل سر نپیچید و نعوذ بالله انحرافی و بسوی [illegible]
واحزاب او میلی داشت و جناب رسالت مآب که در مکه معظمه خفایی امر هدایت می‌نمود
نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هرچند فاضل مجیب در پرده اعتراض بر شیعیان اختیار
نماید از فهم او بعید نیست و ضلال است بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل
طعن نمیتواند شد و کم له نظائر فی زمن سید المرسلین و افضل الاولین والآخرین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین ذرنی والمکذبین اولی النعمة ومهلهم قلیلا وقال تعالی فی
سورة الکافرون لکم دینکم ولی دین و از اینجا ظاهر می‌شود که [illegible] از قرائت قرآن در

در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرابت نیست بخلاف [illegible] از ذکر شهادت جناب
سید الشهدا در صورت اختیار و عدم ضرر و هذا [illegible] ظهور کالنور علی شاهق الطور
نعم من لم یجعل الله له نورا فما له من نور قوله [illegible] از همین جا دمی بست آنچه
از معاندین امامیه شنیده میشود که جوانی بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت اینجا
اقول بعد تعصبات بصر از اینکه این [illegible] از جمله اخبار احادیث میگویم که امور
در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک میباشد ایا
نمی بینی که در حرمین شریفین شایع بود که زنان [illegible] برای قضاء حاجت بصحرا
میرفتند و امهات مومنین نیز همین عمل میکردند و از همین سبب [illegible] ام المومنین
سوده بنت زمعه را شناخت و [illegible] کلمات سوده را نسبت
با تحجاب زنان آورد و وحی الهی مخالف رای آن ثانی نازل کردید چنانچه
در صحیح بخاری مذکور [illegible] زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامه عن هشام عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها و
كانت امراة جسيمة لا تخفى على من يعرفها فرآها عمر بن الخطاب فقال يا سودة اما
والله ما تخفين علينا فانظري كيف تخرجين قالت فانكفات راجعة ورسول الله في بيتي وانه ليتعشى وفي يده عرق
فدخلت فقالت يا رسول الله اني خرجت لبعض حاجتي فقال لي عمر كذا وكذا قالت فاوحى الله
اليه ثم رفع عنه وان العرق في يده ما وضعه فقال انه قد اذن لكن ان تخرجن لحاجتكن اما
دیگر ظاهر است که درین بلاد و دیار برآمدن زنان نهایت معیوب است و از این [illegible]

آنچه در صحاح اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب عائشه را از لباس خود پوشانیده و نشان داده
امر به ملاحظه صبیان نموده بود زیرا که هیچ یکی از غیره بلکه غیر اعزه مرتکب چنین امر شنیع تحریر
قبیح نمیشود داخل همین وادی است اینکه ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه روایت کرده
عن ابن عمر قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی القبطیة ام ولده ابراهیم فوجد عندها
نسیبا لها قدم معها من مصر وکان کثیرا ما یدخل علیها فوقع فی نفسه شیء فرجع فلقیه عمر فعرف
ذلک فی وجهه فسأله فاخبره فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریة وقریبها عندها فاهوی
الیه بالسیف فلما رأی ذلک کشف عن نفسه کان مجبوبا لیس بین رجلیه شیء فلما رآه عمر
رجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاخبره فقال رسول الله ان جبرئیل اتانی فاخبرنی
ان الله تعالی قد برأها الخ زیرا که کشف محل مقطوع برای خصی و مجبوب و نظر کردن اطراف
آن درین باب نهایت معیوب نزد اهل سنت و معهذا آنحضرت خلیفه ثانی با آن همه تنبیه که توبید انی
از ملاحظه محل مقطوع صحابی چنین مجبوبی شدند لا افلح الله ... علاوه برین میگوییم که نظر
بطرف ذکر انسان برای معالجه ختنه نزد اکثر علمای اهل سنت جایز است فی الفتاوی
السراجیة یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة والطبیب عند المعالجة ویغض البصر ما استطاع
و در اکثر روایات اهل سنت وارد شده که جناب حضرت ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد
سال ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختتن
ابراهیم بالقدوم و قال بعضهم مخففه و قال ابو الزناد والقدوم مشدد و فی صحیح البخاری
و مسلم نیز و قال اختتن ابراهیم وهو ابن ثمانین سنه پس هرگاه نظر بطرف ذکر انسان

متصل بجسم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع و منفصل حکم
محل استعجاب خواهد بود اری محل استعجاب و استغراب و مصداق ان هذا لشی عجاب است
که مجتهد اکبر سنیان و امام اعظم ایشان نظر کردن بهر طرف عضو غاسل تجویز نموده
اند فی جامع الرموز کان ابو حنیفة یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه
کردن تمامی اطراف ذکر و خصیتین فائده بجز تذکیر عمل قوم لوط ندارد و سبحان الله امام
اعظم سنیان رویت عضوی که متصل بجسم است بدون ضرورت جائز دارند و معهذا
محل طعن و تشنیع نباشند و امریکه در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل طعن
و تشنیع باشد و آنچه نوشته که در نگاه داشتن ذکر و خصیتین نجاسة اهل بیت طاهرین چه
متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت
شان نموده شود و تمام صحبت مرا و کرده ایدای دیگر نبود و اینهم بحکم خصیصه
سیدا انبیا واقع شد فیما اجراه فاتلا الله علی انتهاک حرمة الرسول و آل الرسول و علت
عمر بود که شاه عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة آن را سبب ایستاده بول کردن
خلیفه ثانی قرار داده اند و عبارت حاشیه قاموس و قانون موید آن البته
در خوبین مسیب قابل صحبت بوده باشد و العاقل تکفیه الاشارة و آنچه نوشته
که النظر الیه لیس له مال الرجال اگر چه نظر بانچه قبطی از خلیفه ایشان بعمل آورده بود دستور
دارد لکن بدون اثبات جواز نظر بطرف محل مقطوع نزد فرقه حنفیه اثنا عشریه
صورتی ندارد قوله ایضاً در تفقیات صاحب امر صاحب فقه فرزن و زن بود که

محدثین امامیه آورده‌اند [illegible] سمانی باسمی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله الخ اقول
شعرفهمی عالم بالا معلوم شد اعلم شیکه در باب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الاعصر [illegible] عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر
تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال آنحضرت با لقاب شریفه مختصه ندارد و لهذا دعای
تعجیل ظهور آنجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه ماثوره و عقائد فرقه حقه
بکثرت [illegible] بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است
نص [illegible] نهی از ذکر اسم سامی آنجناب که بنابر بعض مصالح خفیه وارد و دریافته
نهی از ذکر احوال شهادت حضرت سید الشهداء و شفیع یوم الجزا علیه افضل التحیة و الثنا
بر بنابر قیاس است [illegible] شیعیان درین ماده متمسک
باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که [illegible] عن النفس نهی از ذکر شهادت
جناب خامس آل عبا متفوه گشته و بر آن اکتفا [illegible] صحابه نموده
بالجمله چون احکام شرع غالباً توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل
بتحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن نمیتوانند شد و کسیکه از
تلقاء نفس خود به تبعیت قائل ائمه اربعه روایت شهادت فرزند رسول را
حرام کرده اند البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و دانستنی که در اکثر احادیث عترت طاهره
ملقب بالقاب آنحضرت مثل مهدی و صاحب الزمان و قائم آل محمد و غیر آنها مذکور است
و علمای ما رضوان الله علیهم بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جائز میدانند و

ظاهرست که این الفاظ قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بلکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر شهادت آنحضرت بالمره میشود فاین هذا من ذاک و نیز همه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق ست و اما بر تقدیر حمل آنها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و ایام طلب آن امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است میفرماید قال الفقیر الی الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید قالا لا یجوز ذکر اسمه و لا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی و کنیته کنیته و هما یظنان انهما لم یذکرا اسمه و لا کنیته و هذا عجیب و الذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه و الطلب له و السؤال عنه فاما الآن فلا و الله اعلم و از اینجاست که علمای ما رضوان الله علیهم در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور میسازند کما لا یخفی علی من تتبع کتبهم اما آنچه این مجیب غیر مصیب در باب طلب آنحضرت اشاره بخبث و شنع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتبره اهل سنت ناطق است باینکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت نموده بود چنانچه در شواهد النبوة مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید و گفت حسن بن علی در سر من رای وفات یافت زود بروید و در خانه وی در آئید و هر که

و هرگز او در خانه او نه نشیند و پیرامن آن نگردد راوی گوید که رفتیم و بسرای وی در آمدیم
منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارات او فارغ شده بودند و
در آنجا پرده دیدیم فرو گذاشته آن را برداشتیم سردابی دیدیم و آنجا در آمدیم دریایی
دیدیم در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر
بالای آن حصیر در نماز ایستاده با هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند
[illegible] گرفته و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و اضطراب میکرد
تا من [illegible] وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد از آن نفر دیگر خواست که پیش
رود [illegible] او را نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم
ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر میخواهیم که من ندانستم که حال چیست
و بکجا می آییم از آنچه کردم بخدای تعالی باز گشتم هر چند گفتم بمن هیچ التفات نکرد
باز گشتم و قصه را پیش معتضد گفتم گفت این سر را پوشیده دار و الا [illegible]
که شما را گردن زنند انتهی و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر
تصریح فاضل عصر بهترین سیرت مذکور من شاء فلیرجع الیه اما آنچه نوشته
که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگوییم که نهی
از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که
در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی از کتابت لفظ رسول الله
در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بنا بر

وجلال است یا بحیثیت اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی
نعوذ بالله منه و از اینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال شجاعت و دلاوری که لازمه
بطالت نظام است بنی الله حق الحق منقوه میشدند عجب دارم از حضرات اهل سنت
که همه امور را باعث انحراف و اعراض نمیدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت
صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب آنحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث
انحراف نمیدانند ان هذا الشیء عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی للمناقشین فیه
مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال مستتر عن ظهور افتضاح قائله عند اولی الالباب
فعلیه ان یفصل ما زعمه من المناقشة و المجال حتی یتبین حقیقة المجال و حقیقة المقال
اصحاب العلم والکمال و الله یحق الحق و هو الکبیر المتعال قال السید العلامة الوحید
این اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که حالا بر زبان اهل سنت جاری میشود غالبا
که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد و الا وجهی وجیه بنا بر اصول
موضوعه ایشان بنظر نمیرسد و اگر احدی از اذکیاء علماء ایشان متفطن شود بان
به بیان آن مضمون ما از دیپوا توجه اقول الحبیب الفقیر المصیب هرگاه در این
اوراق مطابق آنچه در عنوان شهادت بدان رفته حقیقت خلافت یزید علیه ما یستحقه
بر هر مسلکی از مسالک ثلاثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بر یزید یکی
از طرق مذکوره ثابت گشته نتیجه مقدمات ممهد الزامی که مرتب بتقیه که الظلمان
ما حقیقی از انها علم بحثی دستیاب خواهد بود و تفصیل جواب لفظا احیانا که کلامی

لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از ان مفهوم میشود و ملاحظه آداب و القاب جناب
منکر را دعویست لکن از تقریر سابق و لاحق مجملش بر فطن المعی مخفی نخواهد بود
دادعای تقیه و توریت و مماشاة فرقه امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب
شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش
است بدو وجه اول آنکه این معنی موقوف بر اینست که لفظ مذکور فقط از مخترعه متاخرین
اهل سنت که بعد از نهایت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند
جریان یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین
[illegible] از ذکر واقعه شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب قبل از
غیبت صغری و کبری تالیف شده و اکثری در ان زمان در قالب تصنیف در آمده
که علما شیعه مانند بدترین افراد کاینات در سواد بلاد متفرق بودند و در بجای مخفی مردند
و ظهور ایشان را آبادی گاهی در زی اعتزال و زمانی در لباس نصب و خروج
منحصر بود و از بیس فلیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة و تقیه و توریت اهل حق
در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین علیه السلام وقتی متصور باشد که
شهادت امام حسین علیه السلام بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و عقیده
واضح گردانیده میشود که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر حصول ایشان که
از مدتی بلباس دوستی در آمده بکار خود مشغول از نیست و نابود باشند
از مقبولیت شهادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم چه حرف میتوانند زد

وایضاً این ابهام در لباس استفهام نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه اثنا عشریه
درآنکه شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی وجه
ثبوت آن بیان شود و چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه
بسوی مکه معظمه زادهما الله شرفا و هم از مکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز
نداشت زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه [illegible] شده و نیز هم در
صورتیکه از صمیم قلب و قلب صمیم جمع شود و مجمع بصفات کریمه التائبون
العابدون آمده بوده ورنه باعتراف مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار
و پیاده پیش حسن مجتبی علیه السلام موجود بودند باز تقیه و مداهنه ور[illegible]
خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حصن تقیه رو داد و این معنی در بدایت
حاصل بوده و در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات
اولیه توان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه اثبات میسازم
یکی از آنها شیخ ابن بابویه بسند معتبر از جناب امام رضا علیه السلام و دیگر
محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد و یزید پلید بعد از وی بر مسند خلافت
باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد حضرت
استحقاق امامت خود را یاد فرمود و معایب و ذمائم یزید علیه ما علیه بر ملا بر شمرد
و گفت چگونه بیعت کنم با کسی که چندین شمشیر خلافت ایشان حرام باشد
یزید بعد از استماع این ماجرا بخیلی برآشفت و تاکید تمام نوشت که اگر خلاف امر من

زور تزلیر مبارکش باید فرستاد من بعد چون مروان در اثنای راه ملاقی شد در باب
بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت درین وقت نیز عدم استحقاق آنملعون را باثبات
بلند ظاهر نمود و هرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و جناب محمد
بن حنفیه بنابر خیرخواهی و ادای مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد
که اگر هیچ جا ملجا و ماوای خود در دنیا هم باز هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد و اینست
حال ایشان در مدینه طیبه بعد از خلافت یزید قبل خروج از ان اما در وقت توجه
بعراق پس اینک در ترجمه بحار الانوار وغیره موجود است روایات محدثین امامیه که
در آن مذکور است دلالت دارد برینکه غیر از سعد و دیگر کاتب سعادت نشان
نبودند و حضرت از حال بیوفایی کوفیان و کیش و ر[illegible] خلع بیعت ناتجیب ایشان
علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت مسلم و هانی و عبدالله یقطر در اثنای راه
متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب نمودند که از شما هر کس که اراده جدایی داشته باشد
بر وی حرجی نیست که شیعیان سنت از یاری ما باز داشته اند پس مقارن آنحال
غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه آنجناب باقی نماند با اینهمه قلت اعوان
و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره آنحضرت از صد و پنجاه هزار بیش بودند هرگز
بر تقیه اختیار نفرمود و معایب و مثالب او را علی رئوس الناس یاد فرمود
هنگامه جنگ و قتال را گرم نمود و از اینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و
هویدا گشت که جناب امام حسین ع با وجود وجوب تقیه بر حال ناکیش بودند

السوال حال تقیه از وجوب واباحت و مانند آن از قواعد شهید اول کما نقل
عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن
وقتی است که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضرر رسد و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد
دوم مستحب و آن هنگامی است که خوف ضرر عاجل نبود ولیکن توهم ضرر آجل یا ضرر
کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترک تسبیح در تسبیح حضرت
زهرا و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن با ترکش ترجیح دارد و از
ترکش ضرری عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن
تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام
مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر عاجل و آجل ایمن باشد یا در قتل
مسلم چه از حضرت ابو جعفر مروی است که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ
الدم فلا تقیة انتهی و هرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام
باشد در ما نحن فیه مدا هنه باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود
لا معنی للوجوب الا ان یکون تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للخزی و للعقاب
آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب اعمال و ترک تقیه وارد شده
پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در قول او تعالی و لا
تستوی الحسنة و لا السیئة تقیه و سیئه اشاعت و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و منافی
از احادیث آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه

تن چیزی مجهول نیست هر کس که اختیار کند رضای خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارک آن را
خوار و ذلیل و بی‌مقدار و مفهوم اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین و ایمان
ندارد و تقیه دین ائمه دین بزرگان ایشان است و از جواب صادق علیه السلام
دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد
و باقر علیه السلام فرموده که مؤمن مبتلا میشود به هر بلا و میمیرد به هر نوع مردنی
غیر از آنکه خودکشی شود در ... یعنی ترک تقیه میکند با مراد اعم از آن و متن لیس منهم ...
عما عن سلیمان بن خالد قال ابو عبدالله یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله
و من اذاعه اذله الله و این چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی مشتمل ...
از حد دارست و هر گاه از امام حسین علیه السلام هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه
استتار در وقت وجوب آن و هم کشتن خود و بهرهمندی که فرض کرده شده و هم منافی
از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم مخالفت مسلک حضرت امیر علیه السلام
که سببی خلفا بود کما سبق مجملا و هم خلاف حسن مجتبی به وقوع آمده باشد و هم
خروج ایشان نظر به قواعد شرع مورد اعتراض و موجب خلجان بعضی از شیعیان
کرد پس بنا بر اصول اخبار موضوعه حضرات امامیه دین و ایمان دشمنان ایشان
مقام بحث و تفتیش خواهد بود و مثوبات اخروی و حصول نتیجه شهادت چه
داشته باشد اذا لم یکن راس المال فکیف بربح و همانا این مرتبتی است که نهادر حق
سید الشهداء از اصول ایشان لازم آمد اگرچه سابق و لاحق از آن بی بهره باشند و از اینجا

مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا
یافت علمای امامیه اعلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی و لغزش
قلمی تصور توان کرد که در پایه اعتبار نیست و بر فرض و تقدیر اگر تعمداً در آن خللی و
باشد بلاشک و شبهه از خوف اهل حق در توریت و تقیه ایشان یا مماشاة
و [illegible] سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت تقاضای اشتعال سید عالمیان
خواهد بود [illegible] بمقتضای کل امر [illegible] مباح فیه حکم بتوسعه طعام
و شراب و طبل نوازی [illegible] نی و تغنی بترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط
و آلات شادی و نشاط است و در روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت [illegible] سوانح کربلا است و
حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز مذکور متوهم دلالت
کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه بر آن و همچنین زینت فروش و روشنی
قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوشش فواره ها
و دیگر تکلفات معمول و مرسوم عوام و جلاب و شمار نیست و این همه لاف زنی علمای
قوم باید دید تا کجا رسیده و بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه را غیر از آنکه در مثل
این مقام بتکذیب روایات سابقه پردازند و تحامد خلفای راشدین مایل شوند تا حقیقة
[illegible] محکمات قرآنی قایل کردند جوابی نیست کاش برینهم پای ثبات و قرار نهند
و او فرار [illegible] و اگر [illegible] از علمای طایفه متفطن بتوجیه وجیهی شود بر بیان

این مضمون حسبان سازد و این معامله که جناب سید الشهدا را با لشکر یزید بیسر
اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر و متعمقان بصیر در بار[ه] اثبات خلافت
خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دلیلی است روشن و حجتی قاطع و برهانی مبین
بیانش بسبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر از جهة اکراه و اجبار بودی
با آنکه خلاف بداهت عقلی است زیرا که سعد را که متخلف از بیعت صدیق شده دعوی
امامت برای خود نموده بود واحدی از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او نشده
لشکر یزید بلکه تمامی حضار آنوقت از نزدیک و دور و خویش و بیگانه در
جواب امام حسین که بیعت یزید را بجهت فسق او جائز نمیدانست میگفتند که
والد و جد حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع
ایشان بودند مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بیعت بکسانی نمود که قرآن
مجید را تحریف و شریعت را تبدیل و جناب سیده را خوار و ذلیل کردند
و آنجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی از آنها روا داشت و هم در نماز با آنها اقتدا
کرد و هم تحریم متعه بگوش خود از آنها شنید حضرت را در مسلک پدر بزرگوار
خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد اختیار
نمیفرمایند و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف کثرت و مقدرت صلح با معاویه
اختیار کرد و شما چرا از بیعت یزید انکار مینمایند آیا بر شما حکمی نزول یافته و شریعت
جدید مقرر گشته یا در مسلک بزرگان قباحتی بوده و چون این کلام از زبان جد

از اعدا و احباب بر نیاده بالیقین دانستم که اصل نصائح مذکور ساخته و پرداخته
سر آمد یهود و شقیا یعنی عبد الله بن سبا است که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام
نمی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش بیخته بود کما نقل
صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو بیان حاله اظهر الاسلام است
ابتغاء للفتنة و تضلیلها الاسلام تسعی اولا باثارة الفتنة علی عثمان ثم انضوی الی
الشیعة فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی اعتقدوا فی علی المعبودیة فاستتابهم فلم یتولوا
فاحرقهم مبالغة فی النکایة و در اینجا اکر شعر مشهور را باین عنوان خوانند بجا است بیت
هر خس و خار که در راه مقصودی دارد * اخرمی ابن سبا اینهمه آورده تست *
و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتاده سرا سر برای
پیروان شیعه اولی مفید بوده خلل حسن الطاف خفیه تعالی زید بن علی بن الحسین
دعوی امامت برای خود نمود و از دست مروانیان خلاص و وفای قدیم
شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شد ... ان من ادعی الامامة سوی
الائمة الاثنی عشر فهو کا ... دعوی بمقتضای حدیث مسلم
نباشد نهی امام وقت از این خروج و بود نش موجب زیادت و قبول بگیر
مناسب به شیعیان ایشان بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور تحذیر اهل
رسول الثقلین خبری است که هیچ تدبیر نتوانستند پوشید پس اطلاق لفظ
شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفت قطع نظر از اینکه خروج زید شهید

شیعه از جنس رضی الخصمان لم یرض القاضی باشند هر کدام شق ازین شقوق مذکوره
محمول خواهد بود بینوا توجروا خاتمه هر گاه راقم ثمیر از جواب استفتا فارغ شد
بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی اوجب الالتماس است معروض میدارد اول
آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب خلافت بلا
فصل جناب امیر علیه السلام و دیگر ائمه از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته
اهلسنت را مبهوت و محجوج ساخته اند پس جناب بهمین مقدار نصب العین داشته اعتراض
بر اهل حق از خصائص ایشان نمایند و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای
بعینه او مثله او با فحش وجه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة من کان بیته
من الزجاجة دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش بتوهم ادنی لحوق ضرر شیوه
تقیه را اختیار میدانند مشتمل بر بعض تعریضات و ایهامات بود و درین اوراق نیز مبادله
بآن واقع شد و اگر در جواب این عجاله که ظاهرا ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان
نخواهد بود کلام بصراحة و طول خواهد انجامید پاسخش بهمان عنوان بلکه زیاده از آن
خواهد رسید شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده ای گر تنزل کرده نوبتش افزوده و الحمد
بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشیده ازین طرف هم مراعات آداب
القاب باقصی غایت بظهور خواهد پیوست که گفته اند شعر از ان گر تو ... ابرار
و گر با ما و صد برابر جنگ سوم آنکه در بعضی از مقامات سهو
بوده و بجهان هم از خامه عنان نموده بذکر محفوظ

الرند کرابیعا

حسب معتقده الزام نمایند مؤونت طعن فریقین بکثر خواهد شد شعر من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال والسّلام علی من اتبع الهدی انتهی قوله
هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشعار رفته الخ اقول بر اهل انصاف
و ناظرکان عقل و انصاف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که در همین رساله خلافت
یزید علیه اللعنة والعذاب بنا بر هر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم
صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا علیه فضل
التحیة والثنا بنا بر حصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لاجرم تمویهات شیخ الاسلام
مصداق آیه وافی هدایه والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر متتبعین کتب و عبارات
اهل سنت مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال التقیه و توریه بر ما شاء در فوق
امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت در جواب وجه پنجم ظاهر خواهد شد و اقوه
بکلمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بر زبان کسیکه مجتهد و خلیفه یزید او و جهاد حضرت
سید الشهدا را محمول بر طلب دنیا نموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج
عبدالله بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم غدر ها شمار نماید از قبیل تقویم خاطرهای
مشتغلین بکلمه الیته شهادتین است اللهم الا ان یحمل علی التقیة والتوریة قوله وجه اول از نکته
این شی موقوف برامرست که اولا ذکر لفظ از سنه متاخرین اهل سنت الخ اقول
بر اصحاب قلوب ... فیه ارباب عقول از آنکه مخفی و محتجب نماند که در اکثر کتب معتمده

علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه افضل التحیه والثنا است
تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع [illegible] ابن حجر در فتح الباری نوشته
کلام القاضی عیاض [illegible] فی هذا الحدیث [illegible] وبقوله فی بعض طرقه
الصحیحه کلهم تجتمع علیه الناس وایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته
والذی وقع ان الناس [illegible] علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی
صفین فسمی معاویه یومئذ بالخلافه ثم اجتمع الناس علی معاویه عند صلح الحسن ثم
الی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ وپر ظاهر است که استعمال
لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت
جناب سید [illegible] است دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم
صحت اطلاق لفظ شهادت دارد و ابن عبد البر در استیعاب در ترجمه آنحضرت
نوشته وکان الحسین علیه السلام فاضلا [illegible] الصوم والصلوه والحج قتل
علیه السلام یوم الجمعه [illegible] یوم عاشورا سنه احدی وستین بموضع
یقال له کربلا من ارض العراق بناحیه [illegible] الموضع ایضا بالطف قتله سنان
بن انس النخعی وهو جد شریک القاضی ویقال بل الذی قتله رجل من مذحج وقیل
قتله شمر بن ذی الجوشن وکان [illegible] الخ وجلال الدین سیوطی
ولما قتل الحسین مکثت الدنیا سبعه ایام والشمس علی الحیطان
والکواکب تضرب بعضها بعضا وکان قتله یوم

اليوم

لو تحمرت آفاق السماء ستة أشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة ترى فيها بعد ذلك ولم تكن
ترى فيها قبله وابن حجر گفته ونقل سبط ابن الجوزي عن السدي أنه أضافه رجل
بكربلا فتذاكروا أنه ما شرك أحد في دم الحسين إلا مات أقبح موتة فكذب المضيف بذلك
وقال إنه ممن حضر فقام آخر الليل يصلح السراج فوثبت النار في جسده فأحرقته قال
السدي فأنا والله رأيته كأنه حممة وعن الزهري لم يبق ممن قتله إلا من عوقب في
الدنيا إما بالقتل أو العمى أو سواد الوجه أو زوال الملك في مدة يسيرة إلى غير
ذلك من العبارات الواردة بلفظ القتل في حقه عليه السلام كما لا يخفى على المتتبع الخبير
هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران که متدینین در آن وقت از اول
من الیهود بودند و در لباس تصوف وغیره خود را بتظاهرات مختلفه ظاهر ساختند
لفظ قتل بجای شهادت در کلام علمای اهلسنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت
در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود و هرگاه سبب غیر سبب مدعی استعمال الفاظ مذکور است
فعلیه البیان هرچند که در صورت ورود عبارات و خطب قدیمه اهلسنت بلفظ شهادت
قبل از غلبت صفوی و کبری احتمال توریه و تقیه یا مماشات با مختار که بنا بر ترحم
فاهلی عزیز بانی رسم عاشورا بود باقی خواهد ماند ثابت حال وجه اول مستحیب
خیلی سست است آن وجه دوم پس جواب آن در تحریر جواب سابق ظاهر و باهر خواهد
شد ثم لقوی مستفاد چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مکه
مکرمه بسوی کربلا ربما الله شرعاً و هم از مکه بجانب عراق بحجة وجوب کفایه نیست

جواز نداشت الخ اقول اولاً اين جوابكه گوئی و ترا ز خائی مستلزم ابطال صحت و
اختفای سید انبیا در غار و قعود آن جناب ... در بدایت حال نبوت است چه
معلوم است که این امور منافی اظهار و ترک تقیه است که از و سنیان واجب و
لازم است پس بر طبق مقالش میتوان گفت که بنا بر اصول موضوعه سنیان
اختفای آنجناب بجهت ... صورت جواز نداشت خلاصه آنکه تکلیف
الهیه باختلاف احوال و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف میباشد و از
اصول جلیله فرقه حقه است که قول و فعل و تقریر هر امامی حجت است اگر تقیه
نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت و همان حکم الهی است در باب آن
امام چنانچه حال انبیا نیز همین منوال است و این کلام او ناشی از جنبیت او با اصول
شیعه بلکه با اصول اسلامیه است کیف آیا نمی بیند که در غزوه احد جناب رسالت
مآب میخواست که از مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود ولکن مقتضای
وشاورهم فی الامر چون مشورت از صحابه فرمود اینها بر خلاف رای هدایت
پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند و بنا بر ... قبول مشوره آنها فرموده
لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند و
صحابه آنحضرت را با آن هیئت بدیدند و همه پشیمان گشتند
یا رسول الله هر چه خاطر مبارکت میخواهد آنجا
آنحضرت فرمود اول با شما گفتم
که پیغمبر را که چون

سلاح پوشیده آنرا از خود دور کنند تا زمانیکه خداوند تعالی حکم کند. بمیان آورده شمه
لما ذکر فی السیر المعتمدة چه ظاهر است که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه
بود و بعد از مصلح شدن حکم خروج و مقاتله رسیده شد احادیث صحیحه صریحه در کتب
معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی
در کافی روایت کرده محمد بن یحیی و احمد بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة
نزلت من السماء علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و
آله وسلم کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل
بیتک فقال رسول الله صلعم ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته
لیرثک علم النبوة کما ورثه ابراهیم ومیراثه لعلی و ذریتک من صلبه فقال وکان
علیها خواتیم فقال ففتح علی الخاتم الاول ومضی لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم
الثانی ومضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن ومضی فتح الحسین الخاتم الثالث
فوجد فیها ان قاتل فاقتل وتقتل واخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم
الا معک قال ففعل علیه السلام الخ ونیز در همان کتاب مذکور است احمد بن
صح ۲ محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن
محمد بن احمد بن عبد الله ابیه عن جده عن ابی عبد الله
علیه السلام ان الله عز وجل انزل علی نبیه صلی الله علیه وآله کتابا قبل وفاته
فقال یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال وما النجبة یا جبرئیل

فقال لعلی بن ابی طالب و ولده علیهم السلام [illegible] ان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه
النبی ص الی امیر المؤمنین ع وامره ان یفک خاتما [illegible] ویعمل بما فیه ففک امیر المؤمنین ع
خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن [illegible] خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه
الی الحسین ع ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم
الا معک [illegible] ففعل الخ ازین قبیل احادیث بسیار از
[illegible] آنقدر مشهور ومعروف است که فاضل
عزیز نیز در عقیده سیزدهم باب نبوة تحفه مسروقه خود بآن تصریح نموده حیث
قال واز آن جمله آنکه باری تعالی [illegible] فرستاده بود مختوم بخواتیم [illegible]
بسوی پیغمبر زبانی وآنجناب با میر سپاینده واو بحضرت امام حسن و هکذا و هکذا الی
المهدی و هر سابق لاحق را وصیت مینمود که یک خاتم ازان کتاب فک نماید
وبمضمون آن عمل نماید وعلامه [illegible] پس هرگاه بنابر اصول
ضیله شیعه امامیه [illegible] هریکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد چگونه جهاد جناب
[illegible] بالبیعة [illegible] ومخالف قوانین شرعیه
خواهد بود فظهر ان ما ذکره هذا المجیب اوهن من بیت العنکبوت واسخف من ورق
التوت واما ثانیا پس بعد تنزل ومماشاة میگوئیم که غالب احکام شرعیه مبنی
بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه ومعارف باطنیه مثل طلب [illegible] وصلات [illegible]
علیه [illegible] فصل خصومات ومنازعات غالبا [illegible] بر ظاهر حال است

بالا مانند و ظاهر است که اقامت حد [illegible] و اجرای قصاص همین امر ظاهر است
پس نبی و امام بعلوم لدنیه [illegible] احکام پیغمبر [illegible] و بنا ما الله [illegible] در بیان ع
هرگاه اینمقدمه ممهد شد پس [illegible] از نفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود
و مواثیق مستحکمه بر نصرت و اعانت آنحضرت جمع شده بود محل تقیه باقی نماند بود
و تمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد که بعلم باطنی خلاف آن معلوم بوده تفصیل این
اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد میشود [illegible] امام
حسن علیه السلام شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهدا را باحتجاج
دعوت طلب نموده [illegible] آنحضرت [illegible] سلطنت معاویه طاغیه بود قبول
نفرمود و تشریف [illegible] چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه و علیهما اللعنه
فی الهاویه بازنامهای متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم [illegible] و در باب طلب
آنجناب آمد آنحضرت بسبب [illegible] ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد
و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت [illegible] را آنقدر
اطمینان از طرف اینها حاصل شد [illegible] در باب اطاعت [illegible]
کوفه و طلب آنحضرت نوشت پس در ینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود
و سلطنت [illegible] استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست
مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد [illegible]
برای [illegible] واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید

و چون قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که لشکر
خبر رسیده و ملاعین مزاحم شد و آنجناب بلاچار گی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در تنزیه الانبیاء والائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام
متی غلب علی ظنه انه یصل الی حقه والقیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه
ذلک وان کان فیه ضرب من المشقة یتحمل مثلها تحملها وسیدنا ابو عبد الله صلوات الله
علیه لم یسر طالبا الی الکوفة الا بعد توثق من القوم وعقود و عهود وبعد ان کاتبوه طائعین
غیر مکرهین ومبتدئین غیر مجیبین وقد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفة واشرافها وقرائها
تقدمت الیه فی ایام معاویه وبعد الصلح الواقع بینه وبین الحسن علیه السلام فدفعهم وقال
فی الجواب ما وجب ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن ومعاویه باق فوعدهم ومناهم وکانت
ایام معاویه صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی معاویة واعادوا المکاتبة وبذلوا الطاعة و
کرروا الطلب والرغبة ورای علیه السلام من قوتهم علی من کان یلیهم فی الحال من قبل
یزید وتسلطهم علیه وضعفه عنهم ما قوی فی ظنه ان المسیر هو الواجب وقد تعین علیه ما فعله من
الاجتهاد والتسبب ولم یکن فی حسبانه علیه السلام ان القوم یغدر بعضهم ویضعف
اهل الحق عن نصرته ویتفق ما اتفق من الامور الغریبة فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفة
اخذ البیعة علی اکثر اهلها ولما وردها عبید الله بن زیاد وقد سمع بخبر مسلم ودخوله الکوفة وحصوله
بها فی دار هانی بن عروة المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک بن الاعور بها جاءه
ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضوره لعیادة

شريك في المنزل وذلك تيسير له فيما فعل وتعذر بأحد فوت الامر الى شريك بان قال ذلك ومنعه
وان النبي صلى الله عليه وآله قال ان الايمان قيد الفتك ولو كان قتل ابن زياد
ما تمكن منه ووافقه شريك لبطل الامر ودخل الحسين صلوات الله عليه الى الكوفة
غير مدافع عنها وحسر كل احد قناعه في نصرته واجتمع له من كان في قلبه نصرته وظاهره
مع اعدائه وقد كان مسلم بن عقيل ايضا لما حبس ابن زياد هانيا سار اليه في جماعة من
اهل الكوفة حتى حصره في قصره واخذ بكظمه واغلق ابن زياد الابواب دونه خوفا وجبنا
حتى بث الناس في كل وجه يرغبون الناس ويرهبونهم ويخذلونهم عن ابن
عقيل فتقاعدوا وتفرق اكثرهم حتى امسى في شرذمة قليلة وانصرف وكان من امره
ما كان وانما اردت بذكر هذا الفصل ان اسباب الظفر بالاعداء كانت لائحة متوجهة وان الاتفاق
السيء عكس الامر وقلبه حتى تم فيه ما تم وقد هم سيدنا ابو عبد الله الحسين صلوات الله عليه لما
عرف بمقتل مسلم واشير عليه بالعود فوثب اليه بنو عقيل وقالوا والله لا ننصرف حتى
ندرك ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال عليه السلام لا خير في العيش بعد هؤلاء ثم لحقه الحر بن يزيد
ومن معه من الرجال الذين انفذهم ابن زياد ومنعه من الانصراف وسامه ان يقدمه على
ابن زياد نازلا على حكمه فامتنع ولما راى ان لا سبيل له الى العود ولا الى دخول الكوفة
سلك طريق الشام سائرا نحو يزيد بن معاوية لعنه الله علما عليه السلام بانه على ما به ارق من
ابن زياد واصحابه فسار صلى الله عليه وآله حتى قدم عليه عمر بن سعد بالعسكر العظيم وكان
من امره ما قد ذكر وسطر فكيف يقال انه القى بيده الى التهلكة وقد روي انه قال لعمر بن

سعد اختار واحدة منی اما الرجوع الی المکان الذی اقبلت منه او ان اضع یدی فی ید یزید
فهو ابن عمی فیری فیّ رایه واما ان تسیرونی الی ثغر من ثغور المسلمین فاکون رجلا من اهله
لی ما لهم وعلی ما علیهم وان عمر کتب الی عبید الله بن زیاد بما سئل فابی وکاتبه بالمناجزة
وتمثل بالبیت المعروف الی آخر ما قال از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که
آنحضرت را ظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت آنها با مسلم ابن عقیل حاصل شده
بود و پیدا و ظاهر است که اگر آن حضرت [illegible] یزید ملعون امثل زمان پدرش میداشت نشست
البته منع نمود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تقیه نخواهد بود
باقی ماند اینکه چرا آنحضرت بعد ورود عمر سعد ملعون تقیه نموده بیعت نفرمود پس دران
دو احتمال است اول آنکه چنانچه بنابر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح
پوشد آنرا دور کند تا وقتیکه حق سبحانه وتعالی حکم کند میان او و دشمن او بنابرآن
نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد و رو بجهاد آرد آنرا از خود دور سازد دوم
آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب [illegible] ضغاین بدریه واحدیه آن قوم کمینه ثابت نبود که
این ملاعنه بعد از اخذ بیعت [illegible] از قتل دست بردار نخواهند شد و موید این احتمال است
اینکه آنحضرت از عمر سعد و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که
مرا از من نزد یزید پلید یا اجازه رجوع بطرف وطن دهید یا مرا رخصت کنید که
به بلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنیم و آن ملاعنه
هرگز قبول نکردند پس چه بعید نیست که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند

باتباع آنجناب متوجه هستند و بنا فی غایة الظهور اما آنچه نوشته که خروج قوّتی بی فوج نخواهد
بود که فوج کثیر همراه باشد پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها
کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح ننموده بلکه اراده آن داشت که بعد
وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت یزید خروج نیست و اگر آنحضرت را ظن بیعت
اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد مشروع نمیکرد و آنچه نوشته که
این هم در صدد تمسک بتصحیح قلب و قلب صحیح مفقود شود پس تحقیق این امر نزد امام
را ضرور نیست و المدعی مطالب بالبینه و اگر تصحیح بنظر انصاف ملاحظه نماید
فوج کثیر بتصحیح قلب نیز در جناب رسالت مآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و وادی الرمل و فرار اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و آنچه صحابه جناب
ولایت مآب از قسم ترک بیعت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند
مشهور و بر السنه خواص و عوام میدهند پس معلوم شد که کار امام و پیغمبر اتمام
حجت است و دریافت حال تصحیح قلب ضرور نیست و از اینجاست که امام السبط
لعان حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیره به قصد جهاد معاویه
مانچه کرده بود و چون حال فوج دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود
و از قدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده بطرف مدینه منوره روانه شد
اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر معاویه را منتظر میبود و آنچه از ابن بابویه
علیه الرحمه نقل نموده و بآن تسلیم منافی تقیه نیست زیرا که آنحضرت را معلوم بود که

سعد اختاروا مني اما الرجوع الى المكان الذي اقبلت منه او ان اضع يدي في يد يزيد
فهو ابن عمي فيرى فيّ رايه واما ان يسيروني الى ثغر من ثغور المسلمين فاكون رجلا من اهله
لي ما لهم وعلي ما عليهم وان عمر كتب الى عبيد الله بن زياد بما سئل فابى وكاتبه بالمناجزة
وتمثل بالبيت المعروف الى آخر ما قال از ين عبارت چنانچه مي بيني ظاهر ميشود كه
آنحضرت را ظني بر عهود ومواثيق اهل كوفه وبيعت آنها با مسلم ابن عقيل حاصل شده
بود و چنين ظاهر است كه اگر آن حضرت [illegible] يزيد ملعون امثل زمان پدرش ميبدا لبيعت
[illegible] منع ميشود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف كوفه مخالف تقيه نخواهد بود
باقي ماند اينكه چرا آنحضرت بعد ورود عمر سعد ملعون تقيه ننمود وبيعت نفرمود پس در اين
دو احتمال است اول آنكه چنانچه بنا بر نص صريح سزاوار نيست پيغمبر را كه هرگاه سلاح
پوشد آنرا دور كند تا وقتيكه حق سبحانه وتعالى حكم كند ميان او و دشمن او ونيز اوا
بنا شد امام را كه هرگاه سلاح پوشد و رو بجهاد آنرا از خود دور سازد دوم
آنكه از كجا كه آنحضرت را بسبب [illegible] ضعف [illegible] القوم كمينه ثابت نبود كه
اين طاغيه بعد از اخذ بيعت نيز از قتل [illegible] دست بردار نخواهند شد ومؤيد اين احتمال است
اينكه آنحضرت از عمر سعد وديگر رؤساء لشكر شقاوت اثر استدعا نموده بود كه
مرا زين نزد يزيد ببريد يا اجازه رجوع بطرف وطن دهيد يا مرا رخصت كنيد كه
به بلد ديگر از بلاد مسلمين سكونت نمايم ومثل ديگر رعايا وبرايا بسر كنم وآن ملاعنه
هرگز قبول نكردند پس چه بعيد است كه بعد بيعت آنحضرت را بحيله شهيد ميساختند

باید

باتباع آنجناب منحصر هستند و بنا بر غایت الظهور را اما آنچه نوشته‌اند که خروج وقتی حضور تواند
بود که فوج کثیر همراه باشد پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها
کافیست در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح ننموده بلکه اراده آن داشت که بعد
وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت علانیه خروج نیست و اگر آنحضرت را ظن بیعت
اهل کوفه نمی‌بود در مدینه منوره و در مکه معظمه جهاد شروع می‌کرد و آنچه نوشته‌اند که
این هم در صورتیست که تصمیم قلب و قلب مطمئن شود پس تحقیق این امر نزد امام
را ضرور نیست والمدعی مطالب بالبینه و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید
فوج کثیر مصمم القلب نزد جناب رسالتمآب هم نبود چنانچه ماجرای حنین
و وادی الرمل و فرار اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و بیعت صحابه بجناب
ولایتمآب ازین قسم ترک بیعتش و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند
مشهور و بر سینه خواص و عوام نقش است پس معلوم شد که کار امام و پیغمبر اتمام
حجت است و دریافت حال تصمیم قلب ضرور نیست و ازینجاست که امام السر و
العلن حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه
بالاتجه کرده بود و چون حال فوج دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود
و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرد و بطرف مدینه منوره روانه شد
اگر اتمام حجت بر تحقیق نیت لازم نمی‌بود از اول امر مصالحه می‌نمود و آنچه ازین بابویه
علیه الرحمه نقل نموده و ابطال آن هم منافی تقیه نیست زیرا که آنحضرت را معلوم بود که

حاکم منصوب بود و این حاکم یزید اراده قتل و هتک من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید

روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد حنفیه

نموده بود و معیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است لکن

در آن حال آنجناب جهاد شروع نکرده بلکه فکر مجیب بجائی رسد بلکه برای وصول بکوفه

آنحضرت تعجیل تمام میفرمود که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب به لاچاری

جهاد نموده بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید یا لیتنی کنت معه فافوز فوزا

عظیما و علم قطعی آنحضرت در باب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا فرستادن

مسلم بن عقیل [illegible] و بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا ظاهر غایة الظهور و رد

آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت قبل

استماع خبر شهادت مسلم بن هانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبود قوله اکنون حال

تقیه از وجوب و اباحت بالمرة اقوال مزدود است اولا باینکه لانسلم که جناب سید

الشهدا علیه افضل التحیة والثناء مقام تقیه بوده باشد چه دانستیکه در بدو حال

بنابر اجتماع اعوان و انصار [illegible] تا هنگام ریاست یزید و تتالی و تتابع رسل و رسائل

اهل کوفه شرائط قیام بجهاد و اتمام حجت بران حضرت لازم گشته بود و سابق

مفصلا بحیز تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و الا بنای

طلب بینه از مدعی و احلاف منکر و غیره احکام شرعی را سابقا در عهد معصومین ساقط

باشد و هو خلاف الواقع و بعد حصول ظن ضرر و نکث عهد آن قوم مورد لوم

نیز مقام تقیه نبود ولما اومانا الیه سابقا و ثانیا بعد تسلیم کون المقام مقام التقیة [illegible] انها
واجبة علیه علیه السلام کیف وجها ونمودن تحجاب دلیل ظاهر بر بانیت [illegible] بابر عدم
تقیه نیست لکونه معصوما عن الکبائر والقبائح عندنا ومحفوظا عندکم فلا حاجة الی شاهد آخر
وانقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن تشبث [illegible] جناب شهید اعلی الله درجته درین
مقام ناشی از عدم فهم مرام و عدم وصول ذهن [illegible] بود اتی کلام علمای اعلام است
زیرا که آنچه از افراد هر قسمی از اقسام در ان مذکور شده برای تمثیل است نه برای
حصر والشاهد علی ذلک عدم وجوب التقیة فی سب الائمة علیهم السلام نعوذ بالله
منه وشرب الخمر وما شاکلها و ثانیا [illegible] ان کسی گوید که
قتل نفس معصومه حرام است حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید فرموده من قتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود
معاذ الله مرتکب امر حرام و مصداق آیه مذکوره شده و ظاهر است که نزد فرقه حقه
اثناعشریه حال ائمه دین در خلاف احکام الهیه مثل حال انبیاء سابقین است کما اومانا
الیه فیما سبق پس وقتیکه حکمی منصوص من الله در حق مخصوص وارد شده باشد
تطبیق آن با عمومات نمی توان کرد وچون فاضل مجیب درین استفتا بنای کلام
را بر زعم ناقص خود بر اصول اصیله فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت ننماید که نزد
ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده و ترک واجب نعوذ بالله منه فرموده سعی او
مثمر ثمری نخواهد گردید وانی له ذلک و برین منوال است جواب استدلال او

بر ... که الاحکام بر وجوب تقیه دارد و وقتی که مستدل لایش باین احادیث استدلال
بآیات و احادیث ... است که در باب عدم جواز نکاح خامسه عدم ... بدون نکاح و
مالک یمین مثلا وارد شده زیرا که بر طبق کلام این مجیب ذی فهم میتوان گفت که از کلام
حضرت مالک علام و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد
میشود و پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه و حلیت
من وهبت نفسها واقع شده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض کجدیده الی الحال
بیچاره ای این ... است که ... در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده و اگر حضرت
انبیای سابق را ناحق بر این نهج مورد اعتراض نشمرند و همچنین میتوان گفت که تعظیم
مساجد بالاتفاق واجب است قال الله تعالی و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند
الآیه و قال انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة
و لم یخش الا الله الآیه ... جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمودند
اسباب آنرا سوزانیدند ... خلاف قواعد شرع ... آورد اما ذکر اعمال مقبوله
که اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت است و ... و تقیه بطرف جناب ولایت مآب
که این مجیب بطریق تعریض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت است و ...
در همین رساله اشاره بآن نموده شد فلا نطول الکلام بذکرها و سعی او ... که ...
لیس للانسان ... مسئول ... نموده با وجود اینکه اهل سنت آنحضرت را خلیفه چهارم
و واجب الاطاعت میدانند ... بر ... غایت تعصب او

...

مشرب خود دست بر دار شده مذهب خروج وحروریت اختیار نموده فجزاه الله شر الجزاء
وآنچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که حیا نابر سنه علمای امامیه الخ از قبیل بنای
فاسد علی الفاسد است گویا معارضه او باین الفاظ آواز کنبد است والا تمسک
فرقه حقه اثنا عشریه بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین وتشبث سنیان با ابن عمر و بکر
امریست که از عبائر علمای فریقین ظاهر است مگر آیا نمی بینی که ابن اثیر در جامع الاصول
حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین
اهل سنت و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته والعجب انهم یزعمون ان النقی
والحسن العسکری انهم کانوا عالمین بجمیع المسائل الاصولیة والفروعیة جملها وتفاصیلها
مع انهم کانوا فی زمان اکثر خوض العلماء فی اصناف العلوم وکثرت تصانیفهم ومع ذلک لم یظهر
من احد منهم شیء من العلوم لا بقلیل ولا بالکثیر ولم یحضروا محفلا ولا تکلموا فی شیء من المسائل
مع المخالفین ولم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر من الشافعی و محمد بن الحسن وغیرهما
من الفقهاء والمتکلمین والمفسرین انتهی پس متمسک بدین محبت اهلبیت شیعیان
خواهند بود که ائمه دین را افضل و اعلم از تمام خلایق دانند یا سنیان که چنین حضرات
را از شافعی وغیره کمتر دانند لاکن هر گاه چشم انصاف کور باشد چه چاره است اما طعن او
بر سیاه پوشی پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی او است سبحان الله سرمه
کشیدن و حنا بستن و رسوم اعیاد را بعمل آوردن محل طعن نباشد و سیه پوشی
که از آثار ماتم است بنابر عناد طعن را ملایم باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت

آنها بنابر انچه سیوطی جمع علیه بلکه مخصوص به بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته
بودند و آنچه نوشته که سبب آن تقاضای اشتغال سید عالم است پس مخفی نماند که از تلبیس ابلیس علی
نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نهد زیرا که کسانیکه جناب سیدة
و سرور عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند
البته کار ایشان از بقا و حیات آنجناب و اولاد امجاد وی بوده اند و کذا من تبعهم
اقتفی آثارهم قوله و از مؤیدات آن معنی مقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه
طعام الی قوله شادی و نشاط است اقول اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن
آن باهل مجلس و دیگر سادات و مؤمنین است پس استحسان و استحباب آن
بالاجماع و بروایت فریقین ثابت است و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح
ناشی از کمال سفاهت و از اینجاست که در تعزیت و فات اعزه و اقربا نیز فاتحه
خوانی و تقسیم طعام در فریقین رایج است و اگر مراد از توسعه طعام توسعه آن برای
خود و عیال خود است لا نسلم که کسی از خواص اهل شیعه بلکه عوام آنها در عشره محرم
چنین حرکت را مستحسن میدانند بلکه اکثر مردم ترک لذات مینمایند و گوشت و روغن و
غیره ترک میکنند اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رایج است پس تمسک
بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص فرقه ناجیه کار عوام است و جواب آن بر
خواص فرقه حقه لازم نیست آری عوام فرقه شیعه میتوانند گفت که ما درین باب بنابر
روایات شما پیروی و تقلید جناب سالتمآب مینمائیم چنانچه در صحیح بخاری

ذکر

مذکور است حدثنا خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل علی النبی صلی الله علیه
وآله وسلم غداة بنی علی فجلس علی فراشی کمجلسک منی وجویریات یضربن بالدف یندبن
من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم لا تقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین پس هرگاه جناب رسالتمآب صلعم
افضل اولین و آخرین و سید انبیا و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف
و آلات لهو بر مقتولان کفار می‌نمودند مسموع فرموده باشد ما مردم هم اگر
فرزندان جناب با آواز طبل و غیره استماع نمائیم چگونه ماخوذ و الزام باشیم و علاوه
بر آن آنچه حبیب آسمانی به لطف ما نمود و ترویج و تشیع آن در میان اهل نحله او شما
است آیا نمی‌بینید که در تقریب عرس مشائخ صوفیه معمول است که خلق کثیر از فقرا
و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده به توهم دلالت کریمه خذوا
زینتکم عند کل مسجد بر قبور پیران خود جمع می‌شوند و قوالها در ترانه‌های موسیقی که از
اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و نشاط است غزلهائیکه مشتمل بر ذکر
حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پری رویان پرتمثال و مهوشان شیرین مقال را
است می‌خوانند و بعض اکابر مشائخ که اظهار معرفت باطنیه می‌نمایند با ریش کثیف که از
سبحه تخلیه و با لاکشته رقص کنان و دستک زنان با امردان دست و گریبان
می‌شوند و نمی‌دانند که ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه از کفار جاهلیت گوی سبقت
می‌ربایند و در همان حال سجال شده‌های و هوی مستانه و جست و خیز مجنونانه

معبر بلفظ حال است مینماید و هریکی از خواص و عوام که دران مجالس نشسته اند برای
تعظیم چنین شخص بر میخیزد و این حرکاتش را از جمله معرفت های باطنی ... شمار زنند
در روز اهل سنت که از اعیاد هنود است بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس بسنتی رنگ
زرد و سفید پوشیده بر قبر اولیای خود می نشینند و چند کل با شکوفه گندم در
آبخوره ها کذاشته بر قبر شان می نهند یعنی و ترانه های موسیقی قوال همان
حال که خلاف قال است بعمل می آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه اهل سنت است
اینست که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده میگریند و جلاجل نی وغیره را عبادت
نمیدانند و اهل سنت اصلا پاس تسبیر پیر و عرس او ننموده در ترانه های موسیقی
غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا را عبادت میدانند و حرکات تحیر
بعمل می آرند فکیف یرمی بالحجارة من کان بیته من زجاجة در عشره اول ماه ربیع الاول
در دار الخلافت شاه جهان آباد وغیره مشایخ اهل سنت لباس نفیس پوشیده
با آن ریش دراز سر مه در چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند و بسیاری
از امردان اهل سنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را بالبسه فاخره آراسته
حاضر میکردند و زنان با وباش سر راه چنع انداخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان
و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان می آرند و همه کس تا عرصه دوازده روز
در سرور و انبساط و شادی و نشاط میگذرانند همانا سبب این فرح و سرور
وفات سید کائنات ناشی از جهت خلافت از نسل طاهر آنحضرت بسوی خلفای اول سنیان ولیس

قوله و روایت فضائل عاشورا الخ اقول کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه نموده
میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایاتیست که دلالت بر عظمت مصیبت
آنحضرت و استحباب گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز
بحیثیتیکه حاجت هیچ مؤمن دران روز برآورده نمی شود و اگر برآورده شود برای
او مبارک نیست و دران خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن زاد برای
خود و عدم یمن دران نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب در عنوان
مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست از برای علمای اهلسنت و
کبرای آنها بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال روایات فضائل
روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و
عیال خود دران روز نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند
که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری
که از اعاظم محدثین آنهاست در صحیح خود حکم صوم عاشورا باین عنوان مذکور
ساخته که جناب رسالتمآب از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بصحابه
داد و پیر پیران ایشان که مسمی بعبدالقادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی
علحده در کتاب غنیة الطالبین برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و دران
فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم من صام یوم عاشورا کتب له عبادة ستین سنة بصیامها و قیامها و من

صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید ومن صام یوم عاشورا کتب
سموات ومن فطر مومنا یوم عاشورا فکانما فطر عنده جمیع امة محمد صلی
اشبع بطونهم ومن مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له بکل شعرة علی راسه درجة
الجنة فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم
عاشورا قال نعم خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا والارضین کمثله وخلق
الجبال یوم عاشورا والنجوم کمثله وخلق العرش یوم عاشورا والکرسی کمثله وخلق اللوح
یوم عاشورا والقلم کمثله وخلق جبرئیل یوم عاشورا والملائکة کمثله وولد آدم فی
یوم عاشورا وولد ابراهیم علیه السلام فی یوم عاشورا ونجاه الله من النار یوم عاشورا
وفدا الله ابنه یوم عاشورا وغرق فرعون یوم عاشورا ورفع ادریس علیه السلام
فی یوم عاشورا وکشف الضر عن ایوب علیه السلام فی یوم عاشورا ورفع عیسی فی یوم
عاشورا وولد ایضا فی یوم عاشورا وتاب الله تعالی علی آدم فی یوم عاشورا وغفر ذنب داود
علیه السلام یوم عاشورا واعطی الله تعالی الملک لسلیمان علیه السلام فی یوم عاشورا واستوی الرب
تعالی وتبارک علی العرش فی یوم عاشورا ویوم القیمة فی یوم عاشورا واول مطر نزل من السماء یوم عاشورا واول
رحمة نزلت یوم عاشورا ومن اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت ومن اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه تلک
السنة کلها ومن عاد مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد آدم علیه السلام ومن سقی شربة من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص
الله تعالی طرفة عین الحدیث وهمچنین در بیان کتاب مذکور است عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة وهو

عاشر من المحرم فصوموه ووسعوا فیه على عیالکم فمن وسع على
م عاشورا اوسع الله تعالى علیه سائر سنته الخ ونیز غوث مذکور در
فصل دیگر بو وقد طعن قوم على من صام هذا الیوم العظیم وما ورد فیه من التعظیم وزعموا
انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه وقالوا ینبغی ان
یکون المصیبة فیه عامة على جمیع الناس لفقده وانتم تتخذونه یوم فرح وسرور و
تامرون فیه بالتوسعة على العیال والنفقة الکثیرة والصدقة على الفقراء والضعفاء
والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه على جماعة المسلمین وهذا القائل مخطئ ومذهبه
قبیح فاسد لان الله تعالى اختار لسبط نبیه محمد صلى الله علیه وآله وسلم الشهادة فی اشرف
الایام واعظمها واجلها وارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته وکرامة مضافة
الى کراماته ویبلغه منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة ولو جاز ان یتخذ یوم موته
مصیبة لکان یوم الاثنین اولى بذلک لانه قبض الله تعالى نبیه محمدا صلى الله علیه وآله وسلم
فیه وکذلک ابو بکر الصدیق قبض فیه الخ پس آنچه جناب اسناد آن بطرف فرقه حقه
نموده وبآن طعن فرموده حق بآن محدثین ومفسرین پیرا و خواهند بود نه علماء و
محدثین فرقه حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا در بعض احادیث فرقه حقه مصرح است
چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار
قدس الله روحه یقول والله لیقتلن هذه الامة ابن بنت نبیها فی المحرم لعشر یمضین
منه ولیتخذن اعداء الله ذلک الیوم یوم برکة وان ذلک لکائن قد سبق فی

علم الله تعالى اعلم ذلك بعهد عهده الى مولاى امير المومنين صلوات الله عليه واخبر انه
يبكى عليه كل شئ حتى الوحوش فى الفلوات والحيتان فى البحار والطير فى جو السماء و
يبكى عليه الشمس والقمر والنجوم والسماء ومومنوا الانس والجن وجميع ملائكة السموات
والارض وحملة العرش وتمطر السماء دما ورمادا ثم قال وجبت لعنة الله على قتلة الحسين
عليه السلام كما وجبت على المشركين الذين يجعلون مع الله الها آخر وكما وجبت على
اليهود والنصارى والمجوس قالت جبلة فقلت له يا ميثم وكيف يتخذ الناس ذلك
اليوم الذى يقتل فيه حسين بن على يوم بركة فبكى ميثم ره ثم قال سيزعمون
بحديث يضعونه انه اليوم الذى تاب الله على آدم فيه وانما تاب الله على
آدم في ذى حجه ويزعمون انه اليوم الذى قبل الله فيه توبة داود وانما قبل الله
توبته فى ذى حجه ويزعمون انه اليوم الذى اخرج الله فيه يونس عن بطن الحوت وانما
اخرجه الله تعالى من بطن الحوت فى ذيقعده ويزعمون انه اليوم الذى استوت فيه
سفينة نوح على الجودى وانه استوت على الجودى يوم الثامن عشر من ذى الحجه
ويزعمون انه اليوم الذى فلق الله فيه البحر لبنى اسرائيل وانما كان ذلك فى
شهر ربيع الاول ثم قال ميثم يا جبلة اعلمى ان الحسين بن على سيد الشهداء يوم القيامة
ولاصحابه على سائر الشهداء درجة يا جبلة اذا نظرت الى الشمس حمراء كانها دم
عبيط فاعلمى ان سيدك الحسين قد قتل قالت جبلة فخرجت ذات يوم فرايت
الشمس على الحيطان كانها الملاحف المعصفرة فصحت حينئذ وبكيت وقلت والله

حسین بن علی علیهما السلام انتهی ازین حدیث مستفاد گردید که اهل
روز عاشورا از روایات موضوعهٔ اهل سنت است پس اگر چیزی از روا
یات که تشییع شیعیان موافق آن وارد شده باشد محمول بر تقیه و مماشات با سنیان بوده
باشد معهذا محتمل است که بعض فضائل آنروز قبل از وقوع سانحهٔ کربلا بوده باشد
هرگاه چنین رزیهٔ عظمی و مصیبت کبری در آنروز واقع شد نحوست و شومی آن فضائل
سابقه را محو و منسی گردانیده باشد اما آنچه نوشته که انکار وصول رنج بجناب علی
مرتضی و فاطمهٔ زهرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولاً باینکه سابق
خودش تصریح نموده که خطبات و عبارات قدیمهٔ اهل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعه
آنحضرت است پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی و
فاطمهٔ زهرا است چرا قدمای اهل سنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا
وثانیاً باینکه لا نسلم که ذکر این امور مستلزم رنج و ملال باشد بلکه بسا اوقات ماتم
داری عزیزان مسکن احزان اقربا و بزرگان میباشد آیا نمی بینی که بعد از غزوه احد چون
زنان انصار بر شهدای خود گریه و زاری نمودند جناب رسالت مآب فرمود اما حمزه
فلا بواکی له و چون انصار زنان خود را بخانهٔ آنحضرت نزد حمزه فرستادند آنحضرت آواز
گریهٔ آنها شنیده دعای خیر در حق آنها فرمود پس چگونه آنجناب دعای خیر در حق
کسانیکه ماتم داری فرزند آنجناب بنمایند نخواهد فرمود و ابن جوزی نوشته ابن عباس و
هو ما سرر بعدر منع النبی النوم فکیف باین الحسین ولما اسلم وحشی قاتل حمزه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غیبت وجهک عنی فکیف تقاتل الحسین و
احادیثیکه بطرق فرقه حقه وارد شده و محصل مضمون آنها اینست که چون
باب جناب سیده را از وقوع سانحه کربلا خبر داد جناب سیده عرض کردند
چکی علی ولدی آنحضرت فرمود که مردان امت من بر مردان اهلبیت من گریه خواهند
کرد و زنان امت من بر زنان اهلبیت من پس چون روز قیامت خواهد شد من
دست گریه کنندگان گرفته داخل بهشت خواهم کرد دید اما زینت تعزیه خانها
و قنادیل و شیشه آلات پس فی الجمله خالی از تعظیم ضریح و صاحب ضریح نیست واز
که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوات المصلین چنین زینتها ورو
قنادیل معمول است و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین مراسم جاری پس اگر این
امور دلیل فرح و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از ان ممانعت می نمودند
و خلاصه آنکه تعرض باین امور و نحوه بدان مانند شایان علما و اصحاب فضلین نیست
قوله بالجمله مجتهدان امامیه غیر از اینکه در امثال این مقام به تکذیب روایات
پردازند و به محامد خلفای راشدین مائل شوند الخ اقول معلوم نیست که
فهم ناقص خود کدام وجه وجیه منجر و مفهم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که نفی
جواب از انها فرموده و خواهش میل بطرف خلفای خود کرده بیچاره سنی
که پیروان صاحب منزلت هارونی را از گوساله پرستی چه کار و متوسلان
از جلشی چه روز بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قائل قول قیلونی است ولی

بجامع این چارپا لشش کوکب تر لی الوسادة وکجا جاهل بمعنی ابا و کلا کجا مصداق
علی خیر البشر کجا قائل لولا علی لهلک عمر این القرآن الناطق واین من هو للقرآن سارق
این من عطاه الله الولایة والامامة واین المتخلفون عن جیش اسامة این الثریا من الثری
واین النعامة من الکرسی اثبت مجملی از حال شق اول تردید این مجیب مفید اما شق
ثانی تردیدش یعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرآنی پس مصداق المعنی فی بطن
الشاعر است کاش بیان می‌نمود که در صورت انکار صحابه خلافتش نسخ کدام آیهٔ محکمه
لازم می‌آید و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار درین مقام چون مرکب فرار مشایخ
کبار از جنگ احد و حنین و خیبر است باعث شگفتگی خاطر گردید قوله بیانش بر
سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودی الخ اقول
مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از روی
اکراه بدیهة عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم
آنکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه می‌بود شکم فرزند بلکه تمامی حضار جنات
الشهدا را در باب ترک جهاد و تمام می‌نمودند و الزام میداد و نسبت میکردیم که هر دو
مقدوح است اما اول پس از آنست که اگر وقوع بیعت بکره و جبر خلاف بدیهه
عقل بودی لازم آمدی که محدثین و روات معتمدهٔ اهل سنت سوفسطائیه بوده باشند
چه بیعت نمودن آنحضرت باکراه از احادیث معتمدهٔ اهل سنت ثابت است چنانچه بعض از احادیث
که درین باب وارد شده سابق بتحریر آمد و بعضی دیگر درین مقام بتفصیل نموده

میشود و مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات
کان لعلی من الناس وجه حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الن
مصالحة ابی بکر و مبایعته و لم یکن بایع تلک الاشهر فارسل الی ابی بکر ان ائتنا
و لا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابی بکر و الله لا تدخل علیهم
وحدک فقال ابو بکر و ما عساهم ان یفعلوا بی انی و الله لآتینهم فدخل علیهم ابو بکر
فتشهد علی بن ابی طالب ثم قال انا عرفنا یا ابا بکر فضیلتک و ما اعطاک الله و
لم ننفس علیک خیرا ساقه الله الیک و لکنک استبددت علینا بالامر و کنا نحن
نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و سلم فلم یزل یکلم ابا بکر
حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال و الذی نفسی بیده لقرابة رسول الله
احب الی من ان اصل من قرابتی و اما الذی شجر بینی و بینکم من هذه الاموال فانی
لم آل فیها عن الحق و لم اترک امرا رایت رسول الله صلعم یصنعه فیها الا صنعته فقال علی
لابی بکر موعدک العشیة للبیعة فلما صلی ابو بکر صلوة الظهر رقی علی المنبر فتشهد
و ذکر شان علی و تخلفه عن البیعة و عذره بالذی اعتذر الیه ثم استغفر الله و تشهد علی
بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر و انه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی ابی بکر و لا انکارا
للذی فضله الله به و لکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا به فوجدنا فی
انفسنا فسر بذلک المسلمون و قالوا اصبت و کان المسلمون الی علی قریبا حین راجع
الامر المعروف انتهی باید که حضرات اهل سنت بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند

که کلام ... آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله دلالت
صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ فلم یزل یکلم ابابکر صریح است
در اینکه آنحضرت را دیگر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان
فرموده و لفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد و عقیلی از ابی الطفیل عامر بن واثله روایت نموده است قال کنت علی الباب
یوم الشوری فارتفعت الاصوات بینهم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر
وانا والله اولی بالامر منه واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم بایع الناس عمر وانا والله اولی بالامر منه واحق
به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم
انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذن اسمع واطیع ان عمر جعلنی فی خمسة نفر انا سادسهم
لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونه کلنا فیه شرع سواء وایم الله لو شاء ان اتکلم
ثم لا یستطیع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرک رد خصلة و فضیلة منها لفعلت
ثم قال انشدکم بالله ایها النفر جمیعا افیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله واسد رسوله
وسید الشهداء قالوا اللهم لا فقال افیکم احد له اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث
در این روایت نیز لفظ انا والله اولی بالامر منه واحق به منه واطعت مخافة ان یرجع
الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد
جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبه روایت کرده

عن اسلم انه حين بويع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله کان علی والزبیر
یدخلون علی بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فیشاورونها ویرجعون فی امرهم
فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله والله
ما من احد احب الی من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذاک
بمانعی ان اجتمع هولاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت فلما خرج عمر جاؤها
قالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت
وایم الله لیمضین بما حلف علیه فانصرفوا راشدین فرأوا رأیکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا
عنها ولم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر دلالت این روایت بر عدم رضای جناب
ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است وجمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته
جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد ابوبکر صدیق
رضی الله عنه از وجوه مهاجر و اعیان انصار مجمعی ساخته کس فرستاد و علی مرتضی
را بآن مجلس طلبید وی اجابت فرموده دران مجمع حاضر شد و در محلی لائق
خود بنشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق رضی الله عنه فرمود
موجب آنست که میخواهیم چنانچه سائر اصحاب با ابوبکر بیعت کردند تو نیز بیعت کنی علی
رضی الله عنه گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب را گرفتید
بر شما حجت میگردانم راست گوئید که بحضرت رسالت صلعم اقرب کیست عمر گفت
ترا نگذاریم تا بیعت نکنی علی گفت اول این سخن مرا جواب با صواب بگوئید بعد از ان سخن

پس ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت قریبه
با سید انام علیه الصلوة والسلام سزاوار خلافت و حکومتی ولیکن چون صحابه کرام
با ابو بکر اجماع و اتفاق نمودند مناسب آن نیست که تو نیز قدم در دائره نفاق گذاری
علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار مقتضای امانت آنست
در گفتار و کردار بدانی که حق سبحانه تعالی بخاندان نبوت کرامت کرده درینجا
باشند که بجای دیگر نقل کنند مهبط قرآن و وحی و مورد امر و نهی و منبع فضل و علم
و معدن عقل و حلم ماییم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزا
ایم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن این داعیه که تو امروز ظاهر میکنی پیش
ازین اگر معلوم مردم شدی هر آینه که با تو مضایقه و منازعه نمیکردندی الی ان قال ابو بکر
صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و هر یکی از آنها مقابله صد کلمه بلکه
صد هزار کلمه مسلمت است از راه رفق و مدارا آمد و گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود
که ترا درین امر با من مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من تخلف خواهی کرد
هرگز آنرا قبول نمیکردم الحال که مردم بر من اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان اتفاق
نمائی و ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین امر
تامل و تفکر نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخواست و متوجه خانه
خویش گشت انتهی و دلالت این عبارت نیز بر ما نحن فیه ظاهر است و در کتاب
امامت و سیاست ابن قتیبه مذکور است فبایعوه علی التسلیم والرضا و شهر علیهم

كتاب الله وسنة رسوله قال فجاءه رجل من خثعم فقال له علی تبایع علی کتاب الله وسنة
نبیه قال لا ولکن ابایعک علی کتاب الله وسنة نبیه وسنة ابی بکر وعمر فقال وما یدخل سنة
ابی بکر وعمر مع کتاب الله وسنة نبیه انما کانا عاملین بالحق حیث عملا فابی الخثعمی
الا سنة ابی بکر وعمر وابی علی ان یبایعه الا علی کتاب الله وسنة نبیه فقال له حیث
الح علیه بایع قال لا الا علی ما ذکرت لک فقال له علی اما والله لکأنی بک قد
نفرت فی هذه الفتنة وکأنی بحوافر خیلی قد شدخت وجهک قال فلحق بالخوارج فقتل یوم
النهروان قال قبیصة فرأیته یوم النهروان قتیلا وقد وطأت الخیل وجهه ورأسه و
مثلت به فذکرت قول علی وقلت لله ابو الحسن ما حرک شفتیه بشیء قط الا کان کذلک
انتهی ومؤید این روایت است روایتی که آنرا ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده
عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان وترکتم علیا قال ما ذنبی
قد بدأت بعلی فقلت ابایعک علی کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه
آله وسلم وسیرة ابی بکر وعمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال
نعم و دلالت این هر دو روایت بر عدم رضای آنحضرت به سیره وظالم دانستن خلفای ثلثه
اظهر من الشمس است اما روایت اولی پس ظاهر است و اما روایت ثانیه فلدلالتها
علی الانکار من اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی و نامه های خال
المؤمنین که بجناب ولایت مآب نوشته وجواب آنها که آنجناب رقم فرموده
نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت دارد چنانچه از بعض فقرات نامه معهوده

در اینجا نقل نموده میشود و بعد از ان عبارت نامه نامی جناب سید الوصیین که در پاسخ
آن شقی بیدین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد الله معویة بن ابی سفیان
الی علی بن ابی طالب اما بعد فان الله تعالی جده اصطفی محمد صلی الله علیه وآله لرسالته
واختصه بوحیه وتادیه شریعته فانقذ به من العمایه وهدی به من الغوایه ثم قبضه الله رشیدا
حمیدا قد بلغ الشرع ومحق الشرک واخمد نار الافک فاحسن الله جزاه وضاعف
علیه النعمه والاه ثم ان الله سبحانه اختص محمد صلعم باصحاب ایدوه وازروه ونصروه
وکانوا کما قال الله تعالی سبحانه لهم اشداء علی الکفار رحماء بینهم فضلهم مرتبة واعلاهم
عند الله والمسلمین منزلة الخلیفة الاول الذی جمع الکلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة
ثم الخلیفة الثانی الذی فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب المشرکین ثم
الخلیفة الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الافاق بالکلمة الحنیفیة فلما استوثق
الاسلام ضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل ونصبت له المکاید وضربت له الامر ظهره
ودسست علیه واغریت به وقعدت حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان
تدرکه قبل ان یمزق یوم الدار فما ادرکته وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت
ابا بکر والتویت علیه ورمت افساد امره وقعدت فی بیتک عنه واستغویت عصابة
من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر وحسدته واستطلت مدته
وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه قتل قاتل
ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک لابن عمک عثمان نشرت مقابحه وطویت محاسنه

طعنت فی فقهه و فی دینه ثم فی سیرته ثم فی عقله و اغریت به السفهاء
وشیعتک حتی قتلوه بمحضر منک لا تدفع عنه بلسان ولا ید وما منهم الا من یطعن علیه
وتلکأت فی بیعته حتی حملت الیه قهرا تساق بحزائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش
ثم نهضت الان تطلب الخلافة الخ وجواب این نامه که جناب ولایت مآب بدست رسول
قلمی شده بعض فقرات آن اینست وکتاب الله یجمع لنا ما شذ عنا وهو قوله سبحانه
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله وقوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم
للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین فنحن مرة اولی بالقرابة
وتارة اولی بالطاعة ولما احتج المهاجرون علی الانصار یوم السقیفة برسول الله
صلعم فلجوا علیهم فان یکن الفلج به فالحق لنا دونکم وان یکن بغیره فالانصار علی دعواهم
وزعمت انی لکل الخلفاء حسدت وعلی کلهم بغیت فان یکن ذلک کذلک فلیست الجنایة
علیک فیکون العذر الیک وتلک شکاة ظاهر عنک عارها وقلت انی کنت
اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع ولعمر الله لقد اردت ان تذم فمدحت
وان تفضح فافتضحت وما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی
دینه ولا مرتابا بیقینه وهذه حجتی الی غیرک قصدها ولکنی اطلقت لک منها بقدر ما سنح
من ذکرها الخ و در کتاب نهج البلاغة که صحت آن در میان سالم بشهادت علما
سنت ثابت شده مذکور است فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم
عن الموت فاغضیت علی القذی وشربت علی الشجی وصبرت علی اخذ الکظم

نظم الذی کلامه علیه صلوات الله وسلامه ابن ابی الحدید معتزلی در ذیل شرح آن
نوشته قال ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما فاتها ما طلبت من
الخلافة قالت او قال بعضها لا نبایع الا علیا و ذکر نحو هذا علی بن عبد الکریم المعروف
بابن الاثیر الموصلی فی تاریخه فاما قوله لم یکن لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم علی الموت
فقول ما زال یقوله ولقد قاله عقیب وفات رسول الله صلعم قال لو وجدت اربعین
ذوی عزم ذکر ذلک نصر بن مزاحم فی کتاب صفین و ذکره کثیر من ارباب السیر انتهی
موضع الحاجة من کلامه عبارت این خطبه و عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم
رضای آنحضرت به بیعت خلفای ثلثه دارد و نیز خلیفه ثانی که در باب افضلیت بیعت
نموده و مکالماتیکه فیما بین آنحضرت و ابو عبیده واقع شده آنها در رساله علیحده که
شارح مقاصد شرحها و تصحیح آن داده وارد است و عنوان آن رساله اینست
امض الی علی واخفض جناحک له واغضض من صوتک عنه واعلم انه سلالة ابی طالب
و مکانه ممن فقدناه بالامس صلی الله علیه و آله و سلم مکانه وقل له البحر مغرقة والبر مفرقة
الی آخرها دلیل صریح است بر انکار آنحضرت از بیعت و ترک محاربه و مقاتله آنحضرت
یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازه قتیل الدار و عدم شرکت در تجهیز و تکفین او ایشان مشغول
شیعه اولی و غیر اولی جسم شریف آن رئیس جمهوری از اهلبیت شدوا هر یک صحبت
آنحضرت است الی غیر ذلک من الروایات والمقدمات پس با وجود چنین ادله واضحه
متفق علیها دعوی رضای جناب امیر به بیعت خلفای ثلثه از درجه اعتبار ساقط

است و در چنین مقدمه صریح البطلان دعوی بداهة دلیل سفاهت است اما عدم
تعرض سعد عباده پس ممنوع است و سند منع قتل اوست تیر قضیه که مصداق
انه کان من عمل الجن بوده و چگونه آن سهم از عمل جن نباشد که بلا شبهه کار شیطان
بوده و الشیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بجاست از قسم رمی
السهام فی الظلام بلکه انکار بدیهیات اولیات است و ابو التسلیم مسلم گوئیم قیاس حال
جناب ولایت مآب بحال سعد بن عباده قیاس مع الفارق است زیرا که چون سعد
عباده از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب نبوده و قرابتی از جناب
سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید ندارد و منکر دیده بود پس
کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار ان بیچاره فارغ
کرده بودند و اگر چنین شخصی بیعت نه نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب
ولایت مآب که بنص الهی نفس رسالت پناهی و بنسب صنو پیغمبر آخر الزمان و شوهر
سیده نساء عالمیان و والد سیدی شباب اهل الجنة بوده و سوابق اسلامیه و جهاد
تام در جهاد کفار لئام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار
دلالت بر امامت آنحضرت می نمود و بر ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه
نمی نمود رخنه عظیم در سلطنتش پیدا میشد و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد دانست
که اهتمامی که بزرگان شان در باب اخذ بیعت از آنحضرت نموده اند دلیل وافی بر ضرورت
نفاذ بیعت است چه اگر کار بزرگ شان ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک بیعت سعد عباده

نمی‌فرستند ابوعبیده را بخدمت آنحضرت پیغمبر فرستادند و غلطی که ... از تحفه نقل نموده
نمودیم بعد از آن اما ثانیاً پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولاً دعوی مذکور تحکم محض است
و شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیاً بعد التسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا
یستلزم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از
اعدا و احباب برنیامده دانستیم که اصل فضائل مذکوره ساخته عبدالله بن
سبا است الی آخره پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوئیم که هرگاه عدم رضای
جناب ولایت مآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیدة نساء العالمین و سلمان
و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و دیگر انصار بر خلافت خلیفه اول از اول ثابت
باشد بسلامم و کذا عبدالله بن سبا فائده عاید حال خسران مآل اهل سنت نخواهد کرد
و ما نقله عن مجمع البحرین فمردود لا علینا چه آن نص صحیح بر برائت فرقه حقه از آن
ملعون است فکیف بطلان اتباعهم له علیه ما علیه قوله علاوه برین زید بن علی بن
الحسین علیهم السلام دعوی امامت بی‌گمان خود نموده الی آخره اقول چون فاضل مجیب
بنای استقلالش بر زعم ناقص خود بر قول اهلیه فرقه حقه اند بمهم الله منحصر قرار داده
لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتمده فرقه ناجیه ثابت نماید که زید بن علی
دعوی امامت خود نموده بود لیکن چون قصاید تحریر دعاوی بلا بینه و تحقیق فام
نیز محال او بالی باشد و با انکار دعوی امامت زید مذکور نیز بعضی ثابت نگشته و ...
و ... [illegible] ... سید بکلی ملقب ... الی آخره

شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر فرموده و اما الامامة فلا شک انه کان عارفاً بها
فقد روی الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی
خلقه و حجة زماننا ابن اخی جعفر بن محمد علیهم السلام لا یضل من تبعه و لا یهتدی من
خالفه و روی النجاشی باسناده عن عمار الساباطی قال کان سلیمان بن خالد الاملا
خرج مع زید بن علی حین خرج فقال له رجل و نحن وقوف فی ناحیة و زید واقف فی
ناحیة ما تقول فی زید هو خیر ام جعفر قال سلیمن قلت و الله لیوم من جعفر خیر من زید
ایام الدنیا قال فحرک دابته و اتی زیدا و قص علیه القصة قال فمضیت نحوه فانتهیت الی
زید و هو یقول جعفر امامنا فی الحرام و الحلال انتهی هذا الی ما تقدم من الاحادیث عن
الصادق و الرضا علیهم السلام فی صحة اعتقاده و براءة ساحته مما ترمیه الزیدیة انتهی
و در کتاب منهج المقال فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکور است و فی ارشاد المفید کان
زید بن علی بن الحسین علیهما السلام عین اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام و افضلهم و کان ورعاً
عابداً فقیهاً سخیاً شجاعاً و ظهر بالسیف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطلب بثارات
الحسین علیه السلام و اعتقد کثیر من الشیعة فیه الامامة و کان سبب اعتقادهم ذلک
فیه خروجه بالسیف یدعوا الی الرضا من آل محمد فظنوه یرید بذلک نفسه و لم یکن یریدها
لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله و وصیته عند وفاته الی ابی عبد الله علیه السلام
انتهی و منتخب حاجته من کلام قاضی نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنین

فیمابین ایشان ابو عبیده را بخدمت آنحضرت بمنفر فرستادند و غلطفهمی کسی که بعدا از آنحضرت صادر شود دفع
نمی نمود اما امر ثانی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم حجیت اثبات
و شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیا بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا
یستلزم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از
اعدا و احباب برنیامده دانستیم که اصل فضائح مذکوره ساخته عبدالله بن
سبا است الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عدم رضای
جناب ولایت مآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیدة نساء عالمیان و سلمان
و ابوذر و مقداد و سعد عباده و دیگر انصار بر خلافت خلیفه اول از اول ثابت
باشد اسلام و کفر عبدالله بن سبا فائده عائد حال خسران مآل اهل سنت نخواهد کرد
و ما نقله عن مجمع البحرین فنقول انا لا علمنا چه آن نص صریح بر برائت فرقه حقه از آن
ملعون است فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه قوله علاوه برین زید بن علی بن
الحسین علیهم السلام دعوی امامت برای خود نموده الخ اقول چون فاضل مجیب
بنای استقصا بزعم ناقص خود بر اصول ضعیفه فرقه حقه اند بهم الله بنصره قرار داده بر او
لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتمده فرقه ناجیه ثابت نماید که زید بن علی
دعوی امامت خود نموده بود ولیکن چون معتاد به تحریر دعاوی بلا بینه در تمام
نیر اجمال اهمال نموده با لجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نگشته بلکه عدم
دعوی زید در کتب معتمده مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب به صدر الدین

شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر فرموده و اما الامامة فلا شک انه کان عارفا بها حسبها
فقد روی الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی
خلقه وحجة زماننا ابن اخی جعفر بن محمد علیهم السلام لا یضل من تبعه ولا یهتدی من
خالفه وروی النجاشی باسناده عن عمار الساباطی قال کان سلیمان بن خالد الهلالی
خرج مع زید بن علی حین خرج فقال له رجل ونحن وقوف فی ناحیة وزید واقف فی
ناحیة ما تقول فی زید هو خیر ام جعفر قال سلیمن قلت والله لیوم من جعفر خیر من زید
ایام الدنیا قال فحرک دابته واتی زیدا وقص علیه القصة قال فمضیت نحوه وانتهیت الی
زید وهو یقول جعفر امامنا فی الحرام والحلال انتهی هذا الی ما تقدم من الاحادیث عن
الصادق والرضا علیهم السلام فی صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما رمیه الزیدیة انتهی
و در کتاب منهج المقال فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکور است وفی ارشاد المفید کان
زید بن علی بن الحسین علیهما السلام عین اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام وافضلهم وکان ورعا
عابدا فقیها سخیا شجاعا وظهر بالسیف یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات
الحسین علیه السلام واعتقد کثیر من الشیعة فیه الامامة وکان سبب اعتقادهم ذلک
فیه خروجه بالسیف یدعو الی الرضا من آل محمد فظنوه یرید بذلک نفسه ولم یکن یریدها
له لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله ووصیته عند وفاته الی ابی عبدالله علیه السلام
انتهی موضع الحاجة من کلامه و قاضی نورالله نورالله مرقده در مجالس المؤمنین

چنین با نوشته مؤلف که به تحقیق پیوسته که زید بن علی علیهما السلام مدعی خلافت نبوده
و پیش خود میدانسته که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام کشیدن ثار ائمه
علیهم السلام بود و به هر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا به دفع ستمهای
خاندان خود پردازد الی قوله هرگاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی
امامت زید ثابت نباشد بعضی از آن بطرف زید مقتضای عصبیت و عناد و خواهش
بوده نه انکار آن کما زعمه هذا المتعصب و درین صورت در اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید
قباحتی نخواهد بود انتهی اما آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب
زیاده و حصول مکروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی
بتحریم است از ایشان و بلا تقیه است و دونه خرط القتاد والروایات الدالة علی حزن
الامام لقتله این شاهد علی مطلوبنا ففی منهج المقال ولما قتل بلغ ذلک من ابی
عبد الله علیه السلام کل مبلغ وحزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه وفرق من ماله
علی عیال من اصیب معه زید من اصحابه الف دینار انتهی قوله هرگاه از قم هیچ میسر
از جواب مستقیما الی قوله اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش الخ اقول آنچه
جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین اعلی الله درجته ارشاد فرموده مطابق واقع
است و هرکسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ایشان نقل مطاعن
خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایت مآب از کتب معتمده اهل سنت نمایند بلکه علمای

پرده عصبیت و عناد از چشم بصیرت بر دارند البته مفحم و محجوج خواهند شد و
الا مثل اهل نجران مصداق آیه وافی هدایه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم
الآیه خواهند بود و معلوم است که در افراد بنی آدم کسی افضل و اعلم از سید
عالم نبوده پس اگر چنین نفر از علمای نصاری از تقریر آنحضرت مفحم و محجوج نشوند
این امر دلیل حقیقت نصاری نخواهد شد و بحمد الله جناب معلی و مقدس القاب
علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی دام ظله در استفتائیکه تحریر فرموده مراعات
للطریقة القدیمة القویمة از مسلمات اهل سنت بر انها اعتراض کرده پس تو هم افحام نا آن
برا ما بینه ناشی از سفاهت مجیب است کما لا یخفی علی من طالع هذه الرسالة و
پر ظاهر است که هرگاه تحریرات رشید الفضلا که از شیوخ و اکابر مجیب است در جواب
رساله متنوعه مضحکه صبیان بوده باشند پس وای بر تحریرات این مجیب که بنوز رشاد
اصمی هم بهم نرسانیده و لنعم ما قیل از [illegible] پوشیده [illegible] خفاش [illegible] عدو ی
فاش بود [illegible] دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهب [illegible] هم او
نحو [illegible] تقیه اختیار [illegible] اول اسنا و تقیه [illegible] هم او [illegible]
الیق و احری بحال او [illegible] صحابه است که از عهد خلیفه [illegible] راضی [illegible] بیعت یزید [illegible]
[illegible] که [illegible] حرمت [illegible] کما
[illegible] ولی الحمد [illegible] در رساله [illegible]
[illegible]

چنین نوشته مولف گوید تحقیق آنست که زید بن علی علیهما السلام مدعی خلافت نبود
و بیقین میدانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام کشیدن ثارات اهل بیت
علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود پردازد الخ پس هرگاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی
امامت زید ثابت نباشد سنیان آن بطرف زید بمقتضای عصبیت و عناد خواهد
بود نه هکذا ان کما زعمه هذا المتعصب در نصورت در اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید
قباحتی نخواهد بود اما آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب
زیادة وصول مکروهات بجناب آیمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی
تحریمی از ایشان فوا و بلا تقیه است و دونه خرط القتاد والروایات الدالة علی حزن
الامام بقتله ابین شاهد علی مطلوبنا ففی منهج المقال ولما قتل بلغ ذلک من ابی
عبد الله علیه السلام کل مبلغ وحزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه و فرق من ماله
علی عیال من اصیب مع زید من اصحابه الف دینار انتهی قوله هرگاه راقم هیچ چیز
از جواب استقصا الی قوله اول آنکه مطابق ارشاد والا ماجدش الخ اقول آنچه
جناب غفران مآب آیة الله فی العالمین اعلی الله درجته ارشاد فرموده مطابق واقع
است و هر کسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ایشان نقل مطاعن
خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایت مآب از کتب معتمده اهل سنت بنابر آنکه علمای

پردهٔ عصبیت و عنادرا از چشم بصیرت بردارند البته مفحم و محجوج خواهند شد
الا مثل اهل نجران مصداق آیه وافی هدایه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم
الآیه خواهند بود و معلوم است که در افراد بنی آدم کسی بفضل و اعلم از سید
عالم نبوده پس اگر چند نفر از متعسفین نصاری از تقریر آنحضرت مفحم و محجوج نشوند
این امر دلیل حقیت نصاری نمیتواند شد و بحمد الله جناب معلی و مقدس الالقاب
علامی فهامی مجتهد العصر والزمانی دام ظله در استفتائیکه تحریر فرموده مراعاة
للطریقة القدیمة القویمة از مسلمات اهل سنت برانها اعتراض کرده پس توهم افحام ایشان
بر امامیه ناشی از سفاهت مجیب است کما لایخفی علی من طالع هذه الرسالة و
پر ظاهر است که هرگاه تحریرات رشید الفضلا که از شیوخ و اکابر مجیب است در جواب
رسالهٔ متعه مضحکهٔ صبیان باشد پس وای بر تقریرات این مجیب که هنوز رشاد
ماهی هم بهم نرسانیده ولنعم ما قیل از همه پوشیده به خفاش بود که عدوی آفتاب
آفتاب بود قوله دوم آنکه کلام مستفتی با وجود دیگر علمای مذهبش بتوهم او
محقق مصر شیعه و تقیه امتحان میدانند اقول استنباط تقیه متوهم ادنی ضرری
الیق واحری بحال اوست صحابی است که از عهد خلیفه پنجم راضی بر بیعت یزید بود
ذا بو یوسف است که برای هارون رشید تجویز دخول بمدخوله پدرش نموده کما فی
تاریخ الخلفا شاه ولی الله دهلوی در رسالهٔ انصاف فرموده و روی ان ابا
یوسف و محمدا کانا یکبران فی العیدین تکبیر ابن عباس لان هارون الرشید کان

یحب

بکیر چاره لیس الشهاد این صاحبان عالیشان توهم ادنی نحو قصور چنین امور جمیل آورده و بعد احیا
نکرکو نند ثم توهم ضرر نبوده بلکه برای تحصیل زر و هوا شنیع و قبیح و من علیه جمال کتابی مولف ایشان
اسمه فیها اما آنچه در خصوص تحریر بعض تعریضات و ایهامات که در استقصاء توهم سهیات
اگر مراد ازان تعریض بحال صحابه عظام است پس تعریض بلکه تصریح بمطاعن ایشان والقیه
فرقه حقه است بارها گفته ام و بار دیگر میگویم از منع مولف شما تا امتناع ازان علوم و ...
که در مقابلش حرفی بزبان آید مگر آنکه قرار از حصن حصین اسلام نماید که از دین ... اگر مراد
تعریض بشیعت ابنای سنی عامه است پس اگر دفع الحمار از جمال مولف علوم شده مصالحه
بر عدم تعرض ایشان علما امکانی داشت ولیکن نظر بنکث بیعت غدیریه و کذب و عدم
تاثیر کادمن حیثیال و فا بنصح و حرف ... هیهات هیهات الیس منکم رجل رشید
در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی است و اگر جائی احیانا ذکر اسم
نشده باشد نظر بعدم حاجت بان بوده باشد لظهور الامر و وضوح الحجه ولیس الامر
کذلک من قبل من عدل عن قویم المحجه. لنختم الکلام بحمد الله الملک العلام والصلوة والسلام
علی سید الانام و آله البررة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر اللهم انا نشهدک انهم ائمتنا
وسادتنا وقادتنا الی الجنة بهم نتولی و من اعدائهم نتبرا الی یوم القیمة و هو انا سدان

الحمد لله رب العالمین

[illegible] ... الفاظ و اصطلاحات ... بعض اغلاط ... کرده و تصحیح

الفاظ منقوله و الآثار لمنع البصر با ... و بعض عبارات منقوله بسبب عدم ... صحیح منقول فی الحاشیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣	٧	وقتنه	وقیته
ایضا	١٣	عبادانته	عبارانته
٤	٨	الکفو	الکفر
٥	١	فاتسمی	نواسمی
	٧	مرسیهم	مذبیهم
ایضا	١١	البدعی	اللیبعة
ایضا	١٣	صحبته	صحبة
١٠	٢٠	بسبب کمال ورع	بسبب کمال ورع
ایضا	٦	معاویه	معاویه
١١	٥	[illegible]	[illegible]
ایضا	١٧	معموره	معمویه
١٢	١٣	اباالحسین	اباالحسین
١٥	١٤	ابولولو	ابولؤلؤه
١٦	١	موجب	بود موجب
ایضا	٨	[illegible]	[illegible]
ایضا	١٠	حبیب	الحبیب
١٨	٨	القرسطه	القرسطیه
٢٠	٤	ندا	بذه
ایضا	٥	اقدامها	اقدامها
٢١	١٣	بالبین	بالبین
ایضا	٣	اعتصادان	اعتصامان
ایضا	٧	صلی الله	صلی الله علیه
ایضا	١٦	ماسمی	باسمی
ایضا	١٧	بیعت	بیعتش
٢٢	١٤	بیعه	بیعه
٢٣	٤	شد	شده
٢٤	٧	غرقد	غرقد
٢٥	٢	برکته	برکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٥	٦	عاقبت	عاقبته
٢٦	١٢	باستثنی	باشند
ایضا	١٥	بیعه	ببیعه
٢٧	٨	هست	اینست
٢٨	١٣	لاینباب	لاینباب
٢٩	١١	الکاف	[illegible]
٣٠	١	سبل	[illegible]
ایضا	٢٠	ابتدا شده	ابتدا وغیره
ایضا	٢١	مقومه	قومه
ایضا	٨	المخالف	المخالف
ایضا	٩	طیهم	بتیهم
٣٢	٢	غادر	وغادر
٣٤	١٧	التاریخ	تاریخ
٣٥	١	الدین	والدین
٣٦	١٤	زبیر	زبیر قال الخ
٣٧	٧	من المبطل	من المبطل
ایضا	١٦	تمیزنا	بتمیزنا
٣٨	٨	للحماسه	للحماسه
ایضا	٩	[illegible]	[illegible]
٤٠	١٠	ان لا	وان لا
ایضا	١٦	للامام	الامام
٤٤	١٧	صحت	صحت خلافت
٤٥	١	صدق	صدوق
ایضا	١٠	[illegible]	[illegible]
٤٦	١٣	که هر ابر	[illegible]
٥٠	١٥	الکبود	الکبود
٥١	١	لایستنبهم	فلا یستنبهم
ایضا	١٠	[illegible]	[illegible]

۵۱	۱۶	اسس	ابس
۵۳	۱۲	کرڈاینده	کروایند
۵۴	۱۰	اسپ ورا	آسپتے را
۵۶	۱	رحمار	اختیار
۵۹	۱۰	ندرارو	ندرارند
ایضا	[illegible]	مستحبات	مستحبات
۶۰	۹	الغزن	الغزل
ایضا	۱۲	اظہر	ظہر
۶۱	۲	فعل	فاعل
۶۴	۴	ولاپکرم	والا یلزم
ایضا	۸۰	عبارۃ الفتارا	عبارات تفتازانی
ایضا	ایضا	ولالت	ودلالت
۶۵	۱۰	عبارت	عبارات
۶۷	۱۴	بااہمل	باہمل
۶۸	۷	تماسے	وتماسے
ایضا	۱۶	خلافہ بالمذہب علی	خلافہ علی ہذا المذہب المذکور
۶۹	۱	الشہاده	شہاده
ایضا	۵	ممو زج	انموذج
ایضا	۷	سبصے	ببعض
ایضا	۱۳	علیتم	عینیتم
۷۴	۷	ندیدیکم	ندیدم
ایضا	ایضا	حسند	حسندا
۷۵	۱	×	لاشبیہ مشتر
ایضا	۴	اعافت	لااعانت
ایضا	۱۶	موس	مواسق
۷۶	۵	لوسپے	دیلواستے
۷۷	۱۵	مستے	ستبلتے
ایضا	۱۷	صحراحہ	صراحی
۷۹	۱۴	ترتیب	ترتیبت
۸۲	۹	فالستش	وفالستش
۸۳	۱۶	مہاجره	مہاجرة
۸۵	۳	چپ	لب

۸۷	۱۲	دو	و
۹۰	۸	خفیف	تحلیفا
۹۱	۸	انجا مید	حتی انجا مد
۹۲	۸	ستیٰ زیاده	علی عائده
ایضا	ایضا	صحیحہ	صحیحہ
۹۳	درحاشیہ علے	المقال	المقام
۹۴	۷	بود	×
ایضا	۱۰	ثغلبہ	وغلبہ
۹۸	۸	الدرش	اوزی للذین
۹۹	۶	قالوا فلا	قالوا افلا
۱۰		معتمد	معتمده
[illegible]	[illegible]	علمہ	وخلفاسی ملتمس
ایضا درحاشیہ	۱۲	کافرا وفاسقا	کافرا او فاسقا
ایضا درحاشیہ	۱۴	وبلو منسوخ	او بلو منسوخ
۱۰۱	۱۱	بنی اسرئیل	بنی اسرائیل
۱۰۲	۲	فتجا سدون ثم فتجا سدون	فتجا سدون ثم فتجا سدون
ایضا	۱۷	پیرولنا	پیروّلنا
۱۰۳	۶	کروو	کرود
ایضا	۱۷	بود	شود
۱۰۵	۱۰	ابفصل	الفصل
ایضا	۱۴	بروایت	رروایت
۱۰۷	۱۱	الکشاف	الکشافہ
۱۰۷	۱۵	مجدوق	مجدق
۱۱۰	۱	در	ورباب
۱۱۱	۱۵	وجہ	وقصیل
۱۱۳	۷	مقدار	مقدرا
۱۱۴	۱۰	قیل	قتل
ایضا درحاشیہ	۷	صفیر	صفیر سنت
ایضا درحاشیہ	۸	نقد سیہ	نقدسی
ایضا درحاشیہ	۱۱	بفرما صرا	بفرما که صرا
ایضا درحاشیہ	۱۳	برود	برو واورا
ایضا درحاشیہ	۲۲	بازیجکس	بانجک

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۵	۳	دوات	دواب
۱۲۶	۴	فلمند کر	فلیتذکر
ایضاً	۶	نکت	نکث
۱۲۹	۹	ستول	سستول
۱۳۰	۵	سعہ	بیعہ
ایضاً	۱۱	خواہد بو	خواہد بود
۱۳۴	۶	[illegible]	فقوله
ایضاً	۷	اتحی	سوال
ایضاً	۳	لم یجرہوا	کما لم یجرجوا
۱۳۳	۹	اطلاقه	الاختلافه
۱۳۵	۳	مواهب	کمؤلف
۱۳۵	۸	منعرص	منقبض
ایضاً	۱۵	مضربہ	مضبرہ
ایضاً	۱۶	اعتشی	غشی
ایضاً	۱۷	اختلاف	الاختلاف
۱۳۶	۱۵	بابا	بابا من العلم
۱۴۰	۹	منعی برہم	معنی الی برہم
۱۴۳	۵	رس	زمن
۱۴۴ ازحاشیہ	۱۰	[illegible]	ولاسینا
ایضاً درحاشیہ	۱۹	دور طرح مواضعت	[illegible]
ایضاً درحاشیہ	۳۵	مخالفتہا	مخالف
۱۴۵	۱	احسہ	اجتنبہ
ایضاً	۱۵	سعد	[illegible]
۱۴۷	۱۳	ازینجا سبب	وازینجا سبب
۱۵۰	۶	رسالت ابہ	رسالت مآبہ
ایضاً	۷	معر	ومعتبر
۱۵۲	۱۲	طرالفہ	طرائفہ
۱۵۳	۱۳	وبا الفد	وبا الفہد
ایضاً	ایضاً	دافعہ	واقعتہ
۱۵۴	۵	برکاه	ہرکہ
۱۵۸	۱۴	مجاربہ	محاربہ
ازحاشیہ	۲۳	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً درحاشیہ	۲۴	قوبل	[illegible]
۱۹۵ درحاشیہ	۱۹	کرہ	مخالفت
۱۵۹	۱۳	مہدوں	بہدوا
۱۶۴	۷	مقبول	مقتول
ایضاً	۵	الی المصد	لحبیب الغر المصیب
۱۶۲	۴	[illegible]	مفارست
۱۶۳	۱۳	باعث	وباعث
۱۶۴	۵	سبب	سبب
ایضاً	۱۳	لم یتبع	لم
۱۶۵	۹	ان	[illegible]
۱۶۲	۱۶	نصف	بنصف فان قیل
۱۶۷	۲۰	انجام	انجام
ایضاً	۸	استناد	استشهاد
۱۷۰	۴	بکوسے	بکوسے
ایضاً	۱۳	دظاہر	ظاہر
۱۷۱	۷	لشام	الشام
۱۷۲	۲۴	یقرر	تقدیر
ایضاً	۹	حرف	احرف
ایضاً	۱۵	سالیہ	یکون البلی
۱۷۵	۱۴	ہذہ	بذہ عرق
۱۷۵	۵	لیسنا	منیبا
ایضاً	۶	فاخسہ	فاخبرہ
۱۷۹	۱۷	فزوکیرید	فراکیرید
۱۸۱	۶	[illegible]	[illegible]
۱۸۳	۹	حص	حصن حصین
۱۸۴	۷	درترجمہ	ترجمہ
۱۸۶	۱۰	[illegible]	مباینت
۱۸۷	۴	لوفرست	لوزیہ
ایضاً	۱۳	وانیہمہ	وبا آنہمہ
۱۸۹	۱	لضایح مذکور	نصایح مذکورہ
ایضاً	۲۰	بنزول	تنزل
ایضاً	۲۴	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۹	۵	متصلبا الاسلام	متصلبا للاسلام
۱۹۰	۴	خلافت	و خلافت
ایضاً	۶	بہمین	بہمن
۱۹۲	۳	با قبل	با قبیل
۱۹۳	۵	لم تق	لم یبق
ایضاً	۱۰	ولد دست	وارد دست
۱۹۵	۹	پیریک	[illegible]
۱۹۶	۱۷	سطر	[illegible]
۲۰۵	۹	لعلوم	العلوم
ایضاً	۱۰	اما	اصد
۲۰۸	۵	ولیه النقی	و بر لتقی
ایضاً	۱۷	اسراع	و انتزاع
۲۰۹	۱۰	خودراان	خود وران
ایضاً	۱۷	من قیام	من صیام
۲۱۱	۵	مبرور	و مبرور
ایضاً	۷	مزنه	مذہبه
ایضاً	۱۹	بمعنس	بمعنیین
۲۱۳	۹	مرسم	مراسم
ایضاً	۱۱	وخلاصه	خلاصه
۲۱۵	۱	وکجا مصداق	کجا مصداق
ایضاً	۷	مرکز	مذکر
ایضاً	۱۵	معتقده	معتقدین
ایضاً	ایضاً	باسنده	باشنده
ایضاً و [illegible]	۱۲	اللهم شهید	اللهم اشهد
ایضاً و [illegible]	۱۴	راکها	رکھا
ایضاً و [illegible]	۱۷	[illegible]	و شدرکو
ایضاً و [illegible]	۲۰	[illegible]	[illegible]
ایضاً و [illegible]	۲۱	من اسه	[illegible]
ایضاً و [illegible]	۵	من الحارثه	من الحارث
ایضاً و [illegible]	۶	بن الحارثه	من الجانبت
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱۷	۱۱	استبار	استنار
ایضاً	۱۲	روجحمله	رو جمله
۲۱۹	۶	باشیدله	مباشید
ایضاً	۱۱	سکت	٪
۲۲۱	۱۷	دلابن عماس	لابن عباس
ایضاً و [illegible]	-	منه عفی عنه	[illegible]
۲۲۲	[illegible]	سلطان	شیطان
۲۲۵	۱	[illegible]	فقط غلط
۲۲۷	۱۷	[illegible]	[illegible]
۲۲۸		محب	[illegible]
۲۲۹		[illegible]	[illegible]
ایضاً	ایضاً	و بار خدایا	بار خدایا
ایضاً	۶	الفد	٪

تشييد مباني الايمان وتزييف اصول اهل العدوان

Date	No.	Date	No.